



رشید جلیا مرد فراموش  
شده



در نمایشگاه هنری هفته گذشته

دو هنرمند پیرامون هنر صحبت نمودند

۴۱-

انتخاب دختران برگزیده سال در هتل  
شد پنج دختر بحیث دختران برگزیده انتخاب

و معرفی شدند

Ketabton.com

حمید اعتمادی

هنرمندی که میگوید اصلا  
سازمان سازاست بسیاری  
از سراینده گان ما شعرا  
نادرست میخوانند که این





بزرگترین تشنگی هارا  
فرومی نشاند

کوکاکولا وفانتای  
ساخت افغانستان



Wais



CAM  
CORPORATION

شرکت سهامی تولید آبمیوه و نوشیدنی های سرد افغانستان





شماره نیر

# کسینجر و لید کتو در جستجوی فارمونی برای حل معضله ویتنام

محافل سیاسی واشنگتن در مورد اکرآت سری لیدکتو و کسینجر هفته گذشته در پاریس از سر گرفته شد خوش بینی نشان می دهند و عقیده دارند که این مذاکرات آنها انفاذ متارکه را در ویتنام نزدیک تر خواهد ساخت . هنری کسینجر مشاور رئیس جمهور نکسن قبلا در نتیجه يك سلسله مذاکرات با نمایندگان ویتنام شمالی روی يك پیمان فوری به توافق رسید ، پیمانیکه قبل از تصویب از طرف امریکا بر آن خط بطلان کشیده شد و در جریان مذاکرات فعلی طرفین می کوشند از سر و روی آن بحث نمایند .

اینکه امریکا نتوانست موافقت نامه حاصله را با هانوی امضاء کند نتیجه مخالفت ویتنام جنوبی با متن آن بود ، در این پیمان در پاره عقب رفتن قوای ویتنام شمالی از جنوب تذکری داده نشده صرف یکنوع تفاهم شفاهی حاصل شده بود که عده ای از این قوا به ویتنام

شمالی فرا خوانده شوند ، در این صورت ادعای ویتنام شمالی تأیید شده بود که اصلا قوای آن در ویتنام جنوبی وجود ندارد در حالیکه ویتنام جنوبی اصرار دارد هانوی طور تنبی تعهد نماید که تمام قوای خود را از جنوب عقب کشد .

چنین معلوم میشود که یکی از مباحثات کنونی کسینجر با لید کتو پیدا کردن فارمولی است در زمینه که طرف قبول سیگون و هانوی باشد ، آنها همچنان روی این مطالبه ویتنام جنوبی مذاکره میکنند که منطقه غیر نظامی با لید احیا شود ، چنین فهمیده شده که این سوال مهم حل گردیده و منطقه غیر نظامی به حیث يك ساحه عایق بین دو ویتنام حفظ خواهد شد .

یکی از موضوعات دیگری که امریکا و ویتنام شمالی باید برای آن راه حلی بیابند این است که آیا ایجاب می کند حکومت سیگون تمام محبوسین سیاسی ویتکانگ هارا رها سازد ؟ شاید برای این مسئله هم راه

حل پیدا شود زیرا امریکا ما میل است اسیران جنگی آن کشور از ویتنام شمالی هر چه زود تر رها شوند و هانوی در برابر این اقدام از امریکا امتیازی نخواهد گرفت و از طریق امریکا بر سیگون فشار خواهد آورد که اسیران ریتکانگ را رها سازد اما مشکل اینجا است که رهائتی محبوسین محبوسین سیاسی ویتکانگ برای رئیس جمهور وانتیو درد سری ایجاد خواهد کرد و مو قفوی را بین مردم ویتنام جنوبی متزلزل خواهد ساخت .

روی همین اختلافات اساسی و يك سلسله اعتراضات دیگر بود که وانتیو رئیس جمهور ویتنام جنوبی چندی قبل فودک نماینده مخصوص خود را نزد ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا فرستاد .

چنین فهمیده شده که رئیس جمهور نکسن و کسینجر این توافق را معقول دانسته و از طریق فودک و انتیورا تشویق کردند تا آن را بپذیرد ، به عقیده آنها این پیمان چانس خوبی را برای رژیم فعلی سیگون میسر می سازد که بتواند در مقابل فشار ویتنام شمالی ایستادگی کند اما وانتیو که بقای سیاسی خود را در معرض خطر دیده تاکنون به شرایطش در مورد پیمان واشنگتن ، هانوی اصرار دارد .

چنین فهمیده شده که ریچارد نکسن حتی ملاقات با وانتیو را قبل از حصول موافقت نامه رد کرده و برای حکومت سیگون اخطار داده شده که اگر به مخالفت خود ادامه بدهد شاید کانگرس امریکا دیگر کمک های آن کشور را به ویتنام جنوبی تصویب نکند .

واشنگتن چنین احساس میکند

که تقاضای افکار عامه جهان برای توقف خون ریزی در ویتنام آن قدر زیاد است که تیوبیش از این در برابر آن مقاومت نخواهد توانست و تن به مصالحه خواهد داد .

در صورتیکه وی و همکارانش مصالحه را قبول نمایند باید جنگ را ادامه دهند اما بیکار چندین

ساله در ویتنام نشان داده که از راه نظامی هیچ شکل حل شده نمی تواند و آیا ویتنام جنوبی آنها در صورتیکه کمک های مالی و حمایت

هوایی امریکا از آن سلب شود قدرت مقاومت را در برابر نیروی ویتکانگ و قوای ویتنام شمالی خواهد داشت ؟

گرچه از خلال بیانیه های وانتیو چنین معلوم میشود که هنوز هم می کوشد توافق واشنگتن و هانوی را برهم زند اما به عقیده بسیاری از سیاستمداران این تلاشهای وی به جایی نخواهد رسید و جز نا امیدی نمری نخواهد داشت .

آنها می گویند اکنون وقت متارکه و برقراری صلح در ویتنام فرا رسیده و ویتنام جنوبی به شخص ضرورت دارد که مبارزه را در جهت سیاسی نیکو بداند و بتواند ویتنام جنوبی را بعد از انفاذ متارکه اداره نماید .

باز هم شاید به امریکا ارتباط نباشد که به تیو در آینده فشار خواهد آورد که توافق بین واشنگتن

و هانوی را بپذیرد و یا اینکه به وی همچنان موقع خواهد داد با چنین اعتراضات و مخالفت جنگ و خون ریزی را در ویتنام ادامه دهد .





محمد حسین نهضت

پیوسته به گذشته

# رہز پیروزی اسلام

## وعلل سقوط مسلمین



در مکتب اسلام نژاد، جنسیت زبان قوم و قبیلہ و مرام های سیاسی و منافع اقتصادی برآی ایجا دیک جامعه قوی مرفه و بہم پیوستہ و احکام روابط ذات البینی و تفاهم بین المللی کافی نیست تجربہ نشان داده است کہ این ہا نتوانستہ اند از نزاع و اختلافات بشر بکاهند، حقوق ہمہ مردم جہان را عادلانہ حفظ کنند دلہارا بسا رشتہ الفت و مودت بہم پیو نہد دهند و بہ آدمی لیاقت زندگی مدنی و اجتماعی بدهند .

تا جائیکہ تاریخ میرساند از این مسایل برای وحدت و تأمین قدرت و منفعت بشریت نہ تنها کمتر استفادہ شدہ بلکہ ہر کدام اینہا در ہر کجای دنیا و بہ ہر دور ہا از ادوار بیشتر وسیلہ تفاخر و تشاجر و ظلم و احجاف خونریزی ہا و جنگ های بین المللی قرار گرفتہ بشر از زمانہ های قدیم تا ہمین الان بہ عنوان خون نژاد و زبان بسا یکدیگر حالت تشاجر داشته است . اسلام نا بخردانی را کہ در این موارد تعصب می ورزند و آتش فتنہ و نفاق می افروزند سخت تقبیح کردہ و این لجاجہا و عصبیت های شان را حمیت جاہلیت نامیدہ و بہ پیروان خود دستور دادہ - ازین اعمال وحشیانہ بہ دور باشند و بہ خدا پناہ برند .

اللہم انی اعوذ بک من احمیۃ الجاہلیہ

باری در مکتب اسلام این عوامل بلاک و میزان و حدت و سعادت نیست بلکہ ہر وقت خطری متوجہ امنیت و سعادت مردم شدہ است از این ناحیہ بودہ . اسلام در قدم اول با مطلق تبعیض و امتیازات موهوم علما و عملا اعلام مخالفت داد و زنجیر سنگین طبقاتی را از دست و پای بشر باز کرد و آنہا را در فضای وسیع حریت و مساوات پرواز داد و این قولی است کہ ہمہ متفق برآئند یکی از مورخان اروپا می گوید در زمان جاہلیت در اثر تعصبات قبیلوی نزاع و پیکار دائمی راحت و امنیت قبائل عرب را تهدید می کرد تمام قوای اعراب درین جنگہای داخلی مصرف می شدو زیانہائی از یں راہ بہ آنہا عاید می شد کہ جبراً ن آن آسان نبود .

دو قبیلہ اوس و خزرج بر سر ہمین تعصبات قبیلوی نوازدہ سال تمام باہم جنگیدند تا آنکہ اسلام آمد و با از بین بردن تعصبات و تفاخرات موهوم این مردم نادان را کہ در شدیدترین حالت کفر و نفاق بودند بہ صلح و سلم و سازش دعوت کرد در کمترین فرصتی عقل آنها را بہ سلاح علم و روح پیشان را بہ نیروی تقوی تقویت داد و آنہا را متنبہ ساخت کہ این برادر کسی ہا و جنگ و نزاع داخلی جز اینکہ خودشان را از بین ببرد نتیجہ ای ندارد .

او نوشتہ است اسلام این مبارزہ را علیہ اختلافات طبقاتی بہ شدت تمام آغاز کرد و با کمال موفقیت بہ انجام رسانید شیخ محمد مدعبدہ مفتی اسبق مصر میگوید اختلافات بشر بر دو قسم است یکی طبیعی است و آن امری است لازمی و خارج از قدرت ما فعل و ترک آن برای ما تکلیف ما لایطاق است هیچ قدرت بشری نمی تواند مساواتی ایجاد کند کہ تمام مردم یک نوع فکر کنند یک حقیقت را درک نمایند در برادر از یک پدر و مادر اند شاگرد یک مدرسہ و یک معلم پرورده یک محیط اما در فکر متضاد دارند و در یک سطح و سوبہ نیستند این اختلاف طبیعی است و بدون آن نظم اجتماع مختل و جامعہ فلج است ہر کہ در مقام رفع این اختلاف بر آید ناکام و ناموفق است ممکن نیست ہمہ مردم بو علی سینا یا انشتا ین شوند اگر ہمہ بو علی سینا شوند نظم جامعہ برہم خوردہ است اما قسم دیگر اختلافاتی است کہ ادیان برای مبارزہ با آن آمدہ و منشأ این اختلافات تفوق طلبی ہا و طغیان هوای نفس است کہ آدمیرا چون دیوی بہ جان یکدیگر می اندازد تا حقوق یکدیگر را پامال کنند آتش جنگ بفرورزند و جہانی را بہ این آتش بسوزند .

پس اسلام آمد تا ریشہ این اختلافات را در آورد و مساوات و برادری و برابری را تحقق بخشد

و بہ اتفاق اہل تحقیق این کار مشکل را بہ آسانی انجام داد . از جملہ مستشرقینی کہ بہ این موفقیت اسلام اعتراف کردہ یکی گوستاو لوبون فرانسوی است اومی گوید اسلام افتخارات فردی و امتیاز است نژاد ی را ملغی کرد و بایں متہاجم عرب را کہ از ہر جہت نفاون فکری و تفاهم اجتماعی را از دست دادہ بودند و دایم در جدال و قتال می زیستند تحت کلمہ واحد جمع کرد و دلہای این ہا را با رشتہ قانون و تعلیمات عالی دینی بہم پیوند داد و این رشتہ اتصال بہ حدی متین و محکم است کہ اگر مسلمانان بہ آن متمسک شوند بہر زبانی کہ سخن بگویند و از ہر نژادی کہ باشند و بہر مکانی زندگی کنند نسبت بہ یک دیگر اجنبی نیستند مثلاً یک نفر مسلمان چینی برای اینکہ مسلمان است در تمام کشور های اسلامی همان حق را دارد کہ یک تن عرب بومی در کشورش را است .

یکی از این مستشرقین بہ نام (سرتوماس دارنولد) است او و قتی در بارہ علل پیشرفت سریع اسلام و پیروز یسای مسلمانان بسر حکومت مقتدر سانسائی تماس می گیرد می نویسد اسلام با تبعیضات زبانی و نژادی مخالفت کرد و این دین سادہ و سہلہ بہ مردم مساوات کامل داد و قانون را بلا استثنا در بارہ ہبہ جاری ساخت .

باقیدار  
ژوندون



## شاگردان مکاتب جاپان رسم میکنند



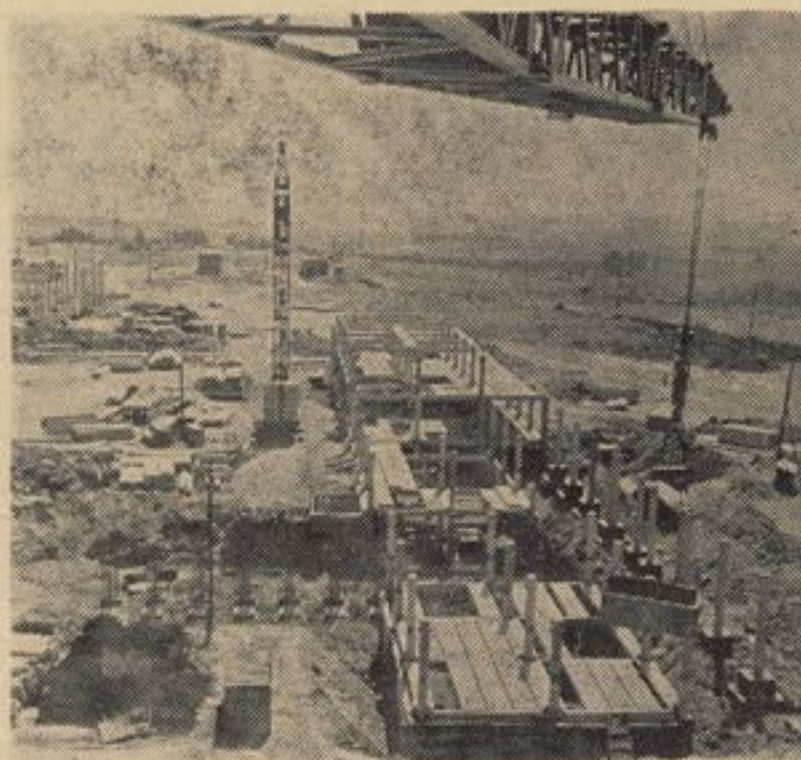
چندی قبل در سخا لین نمایشگاهی بروی علاقمندان باز شد که در آن رسم هایی از شاگردان مکاتب کشور جاپان بمعرض نمایش قرار گرفت . در هفته اول افتتاح این نمایشگاه اضافه از پنج هزار طفل ازان دیدن کردند .

رسم های این نمایشگاه را که تعداد آن به دو صد تابلو می رسید اطفال جاپانی حین مواصلت کشتی شوروی به کپتان کشتی بخشیدند تا با طقام سخالین نمایش داده شود.



## دستگاه برق اتومی

استفاده از انرژی اتم در راه صلح و تقویه صنایع یکی از آرزو های دیرینه بشر است . امروز اکثر کشور های صنعتی و پیشرفته جهان ازین نیرو در انکشاف اقتصادی استفاد ه های شایانی می نمایند . دستگاه برق اتومی جمهوریت ارمنی شوروی که در دست ساختمان است نیز نمونه از استفاده صلح آمیز از انرژی اتم میباشد . تولیدات ابتدائی این دستگاه اتومی هشت صد و پانزده هزار کلیوات برق در ساعت بوده دارای دو ریاکتور اتومی است این دستگاه در سال ۱۹۷۵ شروع به تولیدات خواهد نمود . مجموع تولیدات برق اتومی تا سال ۱۹۷۵ در اتحاد شوروی ۸۷ میلیون کلیوات فی ساعت خواهد رسید .



## استفاده از اسفنج و ورقهای عایق در جاده ها

یخ زدگی های موسم زمستان همه ساله موجب صدمات و خسارات زیاد ی در جاده ها میگردد . متخصصین راهسازی در الما ن فدرال سر گرم مطالعه طریقه جدید در راهسازی هستند تا بتوانند این مشکل را حل سازند . باساس طریقه جدید عوض بکار بردن آستر در زیر جاده ها در یک جاده آزمایش بطول یکصد و پنجاه متر در یک منطقه کوهستانی هار تزار از ورقهای عایق اسفنجی استفاده نموده شد . ورقهای عایق مانع نفوذ آب از باین طرف بالا گردیده و در چهار طبقه رویهم قرار داده می شوند . هر روی این طبقات ، یک صفحه بضخامت ۳۵ سانتی متر از اسفنج قرار می دهند و سپس روی آنرا با اسفالت معمول می پوشانند . در طول جاده آزمایشی مذکور کیبل هایی قرار گرفته اند که مقدار رطوبت و درجه حرارت سطح جاده را می سنجند . این آزمایش مدت دو سال ادامه خواهد یافت و بعد نتایج حاصله زان اعلان خواهد شد . (د.آ. د)



هاشم سنجر هنرمند آماتور اصلا معلم ادبیات دری است  
خستگی های ایام رخصتی زمستانی مکاتب «وقتی متعلم  
بوده» بسوی هنرمند شدن کشانید.



بناغلی محمد اسحق

هفته گذشته نمایشگاه آثار هنری  
دو هنر مند جوان بناغلی محمد اسحق  
و هاشم سنجر در تالار نمایشات  
گویتنه انستیتوت برگزار شده بود.  
درین نمایشگاه شصت و یک اثر  
هنری این دو نقاش افغانی بمعرض  
نمایش گزارده شده بود.  
اینک راپور تر ما این دو هنرمند  
رابا آثار شان بشما معرفی می کند.

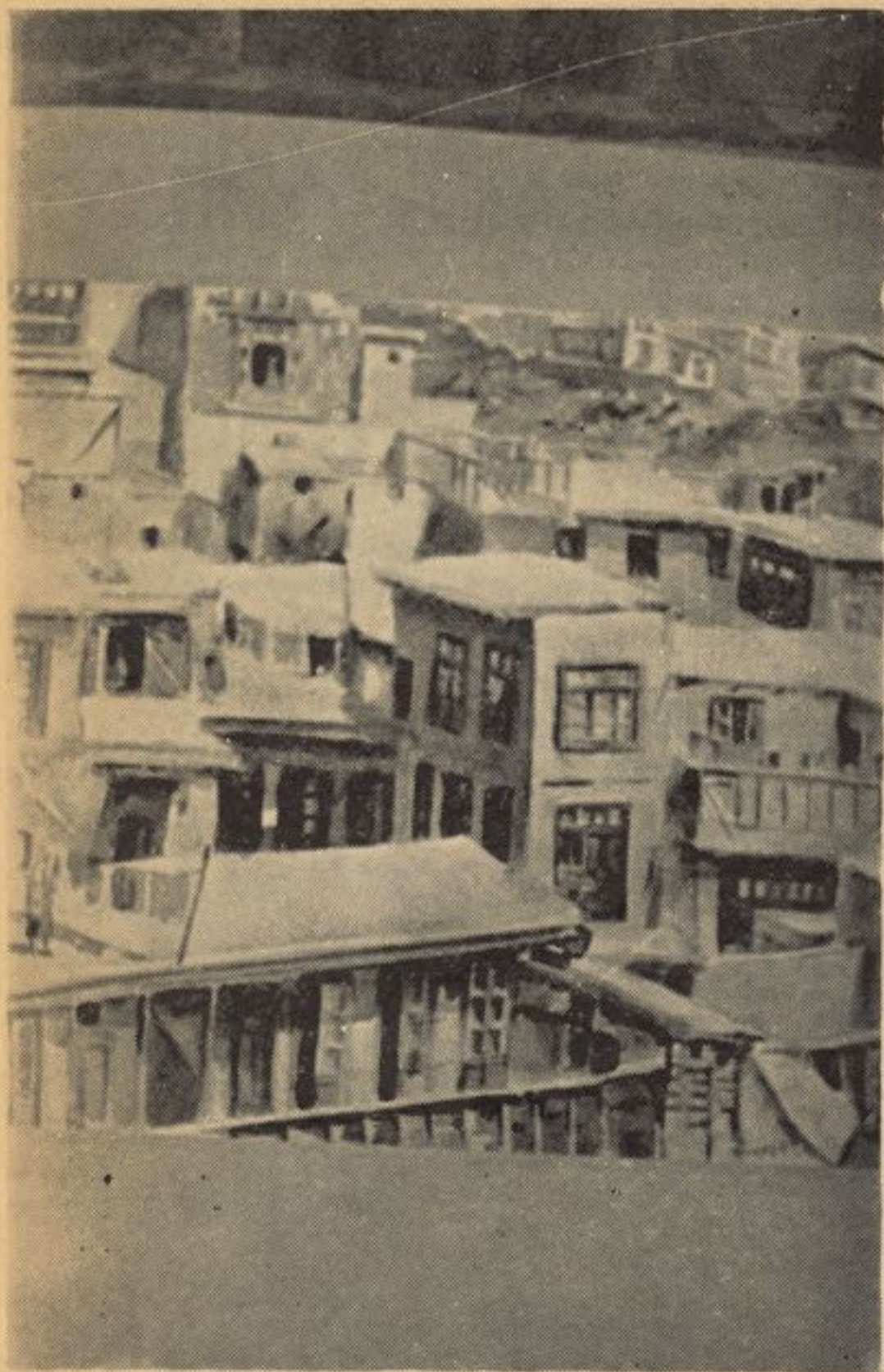
در نما یسگاه هنری هفته گذشته

# صحبت باد و هنر هند پیراه

بناغلی محمد اسحق معلم رسامی  
مکتب صنایع کابل بوده و از مدت  
هشت سال است این وظیفه را در مکتب  
صنایع انجام می دهدوی تحصیلاتش  
را در رشته رسامی و نقاشی در  
جمهوریت اتحادی المان پسا یان  
رسانیده است.  
بناغلی سنجر رسام آماتور اصلا  
تحصیلاتش در رشته دری  
از پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل  
میباشد و بحیث معلم ادبیات دری  
در تخنیک عالی ایفای وظیفه مینماید.  
آثار هنری این دو هنر مند که  
قرار گفته خود شان زیاد تر برای  
معرفی کلتور باستانی کشور و طبیعت  
این سر زمین است همه دارای سوژه  
محللی بوده و راستی بیانگر کلتور  
عنعنات طرز لباس و زندگی مردم  
ما در گذشته و حال بود تابلوی  
دختر چوپان و پرتویت مرد کوچی  
وشامگاه هرات و بز کشی از بناغلی  
محمد اسحق و تا بلوهای زنان  
قالین باف ، غروب دهکده زندگی  
کوچی ها و دختری در کنار چشمه  
اثر بناغلی سنجر ، بهترین نمونه  
زندگی مردم ما در چوکات عرف  
و عادات و سنن افغانی و کلتور  
باستانی این سر زمین تاریخی

از همه اولتر تشویق و همکاری مادی و معنوی به طبقه  
هنرمند، تهیه وسایل و مساعد ساختن زمینه برای  
تبارزدادن استعداد هنری، تقویه مکاتب هنری از نظر  
پرسوئل فنی و سامان و لوازم، تشکیک گلیری های هنری  
در مرکز و تمام ولایات اکشور، مساعد ساختن زمینه  
برای شناسایی و تبادل افکار بین هنر مندان مرکز  
و ولایات کشور، نشر مجله ها و نشریه های اختصاصی  
هنری و کرتیک ها، دایر نمودن مسابقات هنری بین  
هنر مندان مرکز و ولایات و امثال آن و همچنین دایر  
نمودن کنفرانس ها، سیمینارها و کورسهای آرت در  
اوقات مختلف سال که هر یک ازینها برای تشویق هنر  
مندان و بکار انداختن استعداد های هنری نقش ارزنده  
دارد.





منظره از شهر کهنه

ما استادان هنرمند معروفی چون بهزاد و امثال آن داریم ولی خود ما که هنرمند هم هستیم غیر از نام آن با آثارش آشنایی کامل نداریم در حالی که بیش از این سرمایه‌های معنوی ما را مردمان دیگری در موزیم‌ها و گالری‌های خویش به نمایش گزارده‌اند.

محسوب می‌گردد دو باره احیاء گردد و استعداد های از بین رفته دو باره زنده شود .  
از محمد اسحق پرسیدم به نظر شما از چه باید شروع کرد تا هنر را دو باره در کشور رنگ و رونق دهدیم گفت :

از همه اولتر تشویق و همکاری مادی و معنوی به طبقه هنرمند ، تهیه و سامان و لوازم تشکیل گیری های تبارز دادن استعداد هنری ، تقویة مکاتب هنری از نظر پرسونل فنی و سامان و لوازم ، تشکیل گیری های هنری در مرکز و تمام و لایات کشور مساعد ساختن زمینه برای شناسایی و تبادل افکار بین هنرمندان مرکز و ولایات کشور ، نشر مجله ها و نشریه های اختصاصی هنری و کرتیک ها ، دایر نمودن مسابقات هنری بین هنرمندان مرکز و ولایات و امثال آن همچنین دایر نمودن کنفرانس ها و سیمینار ها و کورسهای آرت در اوقات مختلف سال که هر یک ازینها برای تشویق هنرمندان و بکار انداختن استعداد های هنری نقشی ارزنده دارد .

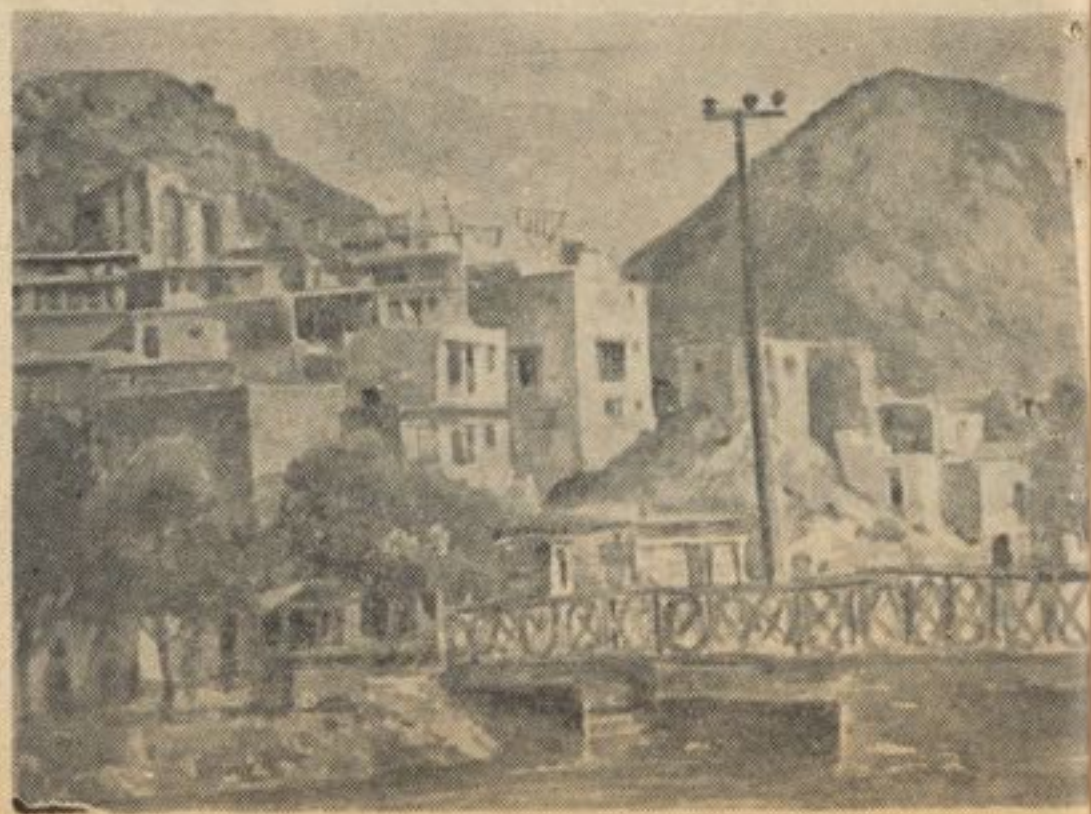
افغانستان نسبت به سالهای قبل چیست گفت :

هنر با مقایسه با سالهای قبل نه تنها انکشاف نکرده بلکه يك عقب مانی نیز در آن محسوس است باین معنی که در سابق برای تشویق

## دوران هنر

هنرمندان همه ساله مسابقات هنری دایر می شد و علاوه تا يك انجمن هنری وجود داشت اما امروز از آن اثری نیست .

وی افزود و وظیفه وزارت اطلاعات و کلتور و مخصوصا ریاست ثقافت و هنر است که در تشویق هنرمندان و انکشاف هنر اقداماتی نمایند تا هنر های ظریفه که قرنهای با عت افتخار این سر زمین باستانی



پل گذر گاه

درین اسنا میخواستیم چیزی دیگری از وی پرسیم مرا موقع نداده و در حالیکه از جایش کمی بلند شد بعد از لحظه تفکر گفت : اگر کسی قهر نشود میخواهم بگویم که همین دایر کردن نمایشگاه ما در يك موسسه خارجی و از طرف آنها بذات خود نمودار عدم توجه مقامات هنری مملکت مامیباشد . زیرا اگر يك گلیری آرت و هنر های ظریفه داشته باشیم هنرمند با کمال علاقمندی حاضر خواهد شد آثار هنری خویش را در آن به نمایش بگذارد .  
وی چنین به سخنان خویش ادامه داد : در هر گوشه دنیا که برویم موزیم های هنری متعددی وجود دارد که آثار هنرمندان متقدمین را از تمام جهان جمع آوری کرده و به نمایش گزارده اند . ما استادان هنرمند معروفی چون بهزاد و امثال آن داریم

ولی خود ما که هنرمند هستیم غیر از نام آن بیکی از آثارش آشنایی کامل نداریم در حالیکه این سرمایه معنوی را مردمان دیگری در موزیم های هنری و گالری های خویش به نمایش گزارده اند ما امروز استادان معروفی چون بر بننا ، غوث الدین ، مقدس نگاه و غیره داریم که اکثر آثار هنری شانرا ولو به میلیون ها افغانی کسی خریداری نماید از دست نمی دهند و از طرفی چون کدام موزیم و گالری هنری وجود ندارد آنها آثار شانرا در نزد خود و در منزل خود حفظ نموده اند اگر این ثروت های معنوی بمعرض تماشای علاقمندان داخلی و خارجی در همین گلیری های هنری که گفتم به نمایش گزارده شود واضح است که هزاران خارجی برای دیدن بقیه در صفحه ۷۹



«حمید اعتمادی» میگوید که اصلا سازماناسا زاست . بسیاری از سرایندگان ما شعر را نادرست میخوانند که این دشنام است به شاعر ، اهانت است به شاعر .

شنیدم که سراينده بی غیر حرفه بی از کشور مادر عرس خواجه نظام الا و لیا که چندی پیش در دهلی بر گزار شده بود شرکت کرده است این هنر مند غیر حرفه بی آقای «حمید اعتمادی» است . خواستم در باره این رویداد و مراسم عرس خواجه از آقای اعتمادی سخنپایی بشنوم . وقتی خواهش خودم را در میان نهادم ، بیدرنگ رد شد . آقای اعتمادی میگفت : «ملاحظاتی و ایجابات در بین است !» اما من اصرار کردم و سرانجام این اصرارکاری برآمد . برای اینکه اعتمادی گفت : «خوب ، چند نکته بی میگویم !» وصحبت مختصر مان سر گرفت .



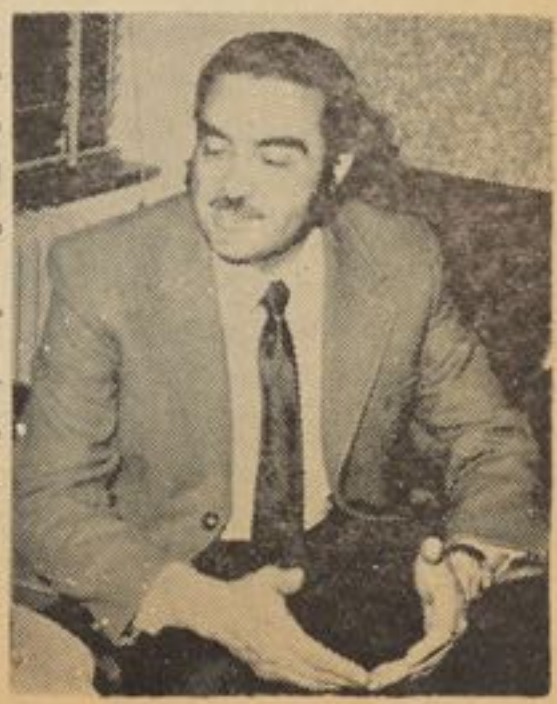
حمید اعتمادی

# من در عرس خواجه نظام الدین اولیا «سرا ئیدم



«...یکبار دیدم که روی سٹیژ ہستم.»

آقای «حمید اعتمادی» در باره عرس خواجه گفت :  
 این عرس که در واقع یاد بود خواجه نظام الا ولیا است همه ساله بہ روز های ۲۸، ۲۹ و ۳۰ نوامبر در ساحه مزار خواجه بر گزار میشود . درین مراسم ہزار ہا نوازندہ و سراينده شرکت میکنند و منظور شان از این شرکت عرض ارادتیست و بس . از میان اینہمہ سرایندہ ، تنہا هنر مندان طراز اول روی سٹیژ اصلی میروند و سرايندگان دیگر کہ چنین امتیاز و فرصتی را نمیتوانند بہ دست آورند ، بر سٹیژ های فرعی آواز میخوانند . در عرس خواجه شماره بزرگی از ادیبان ، سخنوران و حتی سیا ستگران سہم میگیرند . نکته جالب این است کہ در پہلوی مسلمانان ، گروہی زیاد ہندوان و مذاہب دیگر نیز در عرس خواجه میایند .  
 بر اساس گفته های اعتمادی «خواجه نظام الا ولیا» کہ لقب سلطان العارفین را دارد ، از اولیای سلسلہ چشتیہ است . خواجه مرید «شیخ فرید الدین شکر گنج کابل» است . خواجه در سده ہشتم ہجری در دهلی میزیست .  
 «اعتمادی» میگوید کہ بنیاد گزار طریقت چشتیہ سلطان مودود چشتی شناختہ شدہ کہ مرقدش در چشت است و چشت محلیست بین غور و ہرات امروزی .





«اعتمادی» گفت :

ساز مریدان پر آوازه خواجه یکی هم امیر خسرو بلخیست کسه از شا عران از زشمند ز بان ما ست. وقوالی از اختراعات اوست خسرو به پیرش سخت ارادت میو رزید . میگردند روزی که جنازه خواجه را میبردند که به خاک بسیارند ، «امیر خسرو» اشک ریزان به دنبال جنازه میرفت و این غزل «سعدی» راچنان باسوز درونی میخواند که همه را میگریانید :

«سروسیمینا، به صحرا میروی  
سخت بدعهدی که بی ما میروی  
ای تماشاگاه عالم روی تو  
تو کجا بهر تماشا میروی ...»

«حمید اعتمادی» میگوید:

«سلطان مودود» بنیادگذار طریقه چشتیه است.

عرس «نظام الدین اولیاء» در واقع یادبود این عارف وارسته است.

«امیر خسرو بلخی»، که از مریدان «نظام الدین اولیاء» است، قوالی را به میان آورد.

در عرس خواجه غزلی هم از «امیر خسرو» خواندم.

شش کت خود من هم بر حسب تصادف بود . یکروز که در د هلی بودم ، از طریق سفارت افغانستانی . دعو تنامه پی در یافت کردم . این

«به لبم رسیده جانم، تو بیا که زنده مانم

پس از آنکه من نمانم، به چه کار خواهی آمد ...»

این غزل را نخست بدون سازیک بار خواندم . سپس آن را در قالب مقام «نی ریز» انداختم و سرا بیستم . ساعت یازده شب بود و این مقام درین وقت شب ، اثر ناک و گیرا است . از همینرو ، چون آهنگ به پایان رسید ، شنوندگان چنان استقبال اشتیاق آمیزی نشان دادند که ناگزیر شدم چیز دیگری بخوانم . این بار مخمس معروف «خیالی بخا رایی» را بر غزل «شیخ بهاء الدین عا ملی» در قالب یک جوگیا اساوری خواندم در لابلای این مقام بیتهایی از غزل معروف عراقی میاوردم :

«به طواف کعبه رفتم به حرم زهم ندادند :

توبرون در چه کردی، که درون خانه آبی ...»

تقریبا هشت دقیقه روی ستیز ماندم و این امتیاز بزرگ گیسست اگر به کسی برسد . من این افتخار بزرگ را حاصل کردم .

آقای «حمید اعتمادی» هنگامی که نخستین کورس موسیقی از طرف رادیو کابل دایر شد ، به آموختن موسیقی پرداخت . درین کورس با کسانی چون خیال ، خلانسد ، قاریزاده و شیفته همد رس بودو کسانی چون فرخ افندی ، استاد غلام حسین ، مرحوم استاد نبی گل و استاد سر آهنگ و برشنا بر اوسمت استادی دارند . میگوید :

«بیشتر از مرحوم استاد غلام حسین آموخته ام .

پس ازین کورس ، اینجا و آنجا درهند و پاکستان به تکمیل دانستنیهایی در باره موسیقی پرداخته است . ولی هیچ وقت نخواسته است پشت میکروفون رادیو برود و یا روی ستیزی قرار بگیرد . اما هنوز سخت به سازدلبستگی دارد و گاهی محفل دوستان را گرم میکند .

میگوید :

«مصرفیهایی اداری بسیار است کارها نمیگذارد که آدم لختی به خودش بپردازد . به دل خودش بپردازد . من حالا مدیریت عمومی توزیع مواد نفتی را به عهده دارم غالباً هم در سفر هستم . چو افتادی ، تبیین مصلحت نیست» ازین رو تسلیم کارها شده ام و زندگی همینطور میگذرد . حمید اعتمادی از وضع موسیقی در کشور مان سخت ناراضیست . میگوید :

«اصلا ساز مانا ساز است .

اواز سطح بسیار پایین معلومات سرایندگان و کم سویه گمی آنان شکوه دارد . میگوید :

«بسیاری ازین خوانندگان حتی شعر را نا در ست میخوانند و این دشنام است به شاعر ، اهانست است به شاعر .



«... حالتی دست داد وجد در دلم جوشید ..»

دعو تنامه از سوی متولی زیارت خواجه فرستاده شده بود . وقتی در مراسم حاضر شدم ، دریافتم که نامم در فهرست نام کسان نیست کسه بایستی بر ستیز اصلی بخوانند . اگر چه خواهش کردم که از من نام نبرند ، ولی کسی نپذیرفت . اصرار کردم که خواننده نیستم و برای عیادت یکی از نزد یکانم آمده ام . باز هم کارگر نشدم و من یکبار دیدم که روی ستیز هستم . حالتی دست دادو وجد در دلم جوشید دران لحظه غزلی از «امیر خسرو» به خاطر من بود . همان غزل معروفش :

«نظام الدین» خود عارفی بود آزاده و وارسته . میگویند که پیش از مرگش سلطان وقت گنبدی زیبا و مجلل برای مزار خواجه ساخت . و کلید آن را برای خواجه فرستاد . ولی عارف وارسته نپذیرفت و گفت : «تنگ است که فقیری زیر سقف امیری بخوابد !» و فرمود که گنبد مجلل را مسجد بسازند . اکنون مزار خواجه در دهلیست وزیر پایش امیر خسرو مد فون است . «اعتمادی» میگوید که بنظرم در عرس خواجه امسال از هنرمندان افغانی کسی شرکت نکرده بود :





«رشید جلیا»



بخش دوم

# رشید جلیا مرد فراموش شده

«رشید جلیا» در درآزای حیات هنریش :

دو نمایشنامه نوشته است که یکی «سیاهپوش» نام دارد و دیگری «دو عشق»

در بیشتر از هشتاد نمایشنامه نقش بازی کرده است.

بیشتر از صد اثر را کارگردانی کرده است.

فراوردده کار این قدرت اجرایی را احساس نمایند. این نمایشنامه را خود جلیا کارگردانی کرده بود و در آن نقش یک وکیل بناروالی را بازی میکرد. یوسف کهزاد در نقش مرد سیاهپوش روی صحنه آمده بود.

چهارماه بعد، نمایشنامه «دو عشق» را نوشت این اثر داستان عشق پدر و پسر است که عاشق یک دختر جوان میشود. درو نمایه این نمایشنامه، بیانگر کشمکش طبیعت باثروت است، بیانگر نبرد غریزه ها و احساسهای گوناگون آدمیان است.

«جلیا» میگوید :

سدر حقیقت، انگیزه من در نوشتن این اثر، گریز از موضوعات کلیشه ای و قالبی بود که غالباً نویسندگان رابه خود مشغول داشته بود. مثل ازدواجهای اجباری و مانند اینها. نمایشنامه دو عشق را نیز خود جلیا کارگردانی کرده بود و در آن نقش پدر را بازی میکرد نقش پسر را نجیب الله مساء به عهده داشت. «جلیا» پس از اینهمه سالها، دیگر درست به یاد ندارد که چند نمایشنامه را کارگردانی کرده است :

ساما میتوا نم بگویم خیلی زیاد. شاید هم بیشتر از صد نمایشنامه را کارگردانی کرده باشم.

در میان این همه نمایشنامه های که کارگردانی کرده، بیشتر از «شمعدانهای نقره» خوشش آمده است «شمعدانهای نقره» توسط مرحوم لطیفی از بینوایان و یکتور هوگو اقتباس شده بود.

برین اساس بزرگان شهر در روز نامه ها ازین مرد میخواهند که خودش را بشناساند. اما جواب میگیرند :

«وقتی مرا بشناسید، ما موریت من هم به پایان میرسد !»

با وجود این امر، شهریان در شناختن او اصرار میورزند و چون در میابند که مرد سیاهپوش خواش شان را پذیرفته است، جشنی بر پا میکنند و در انتظار وی میمانند.

در موعدی که مقرر شده است، مرد سیاهپوش به محفل میراید، همه به او احترام میگذارند و در انتظار

آمر میمانند دقیقه ها یکی پی دیگر میگذرد، ولی آمر نمیاید. سرانجام حاضران از مرد سیاهپوش خواهش میکنند که درغیاب آمر نقاب خودش را بر دارد و خودش را معرفی کند.

وی خواش آنان را میبندد. بر جای آمر می نشیند. در آنجا، پس از لختی درنگ نقابش را برمیدارد و همه با شگفتی در مییابند که مرد سیاهپوش کسی نیست به غیر از خود آمر. منظور جلیا از نوشتن این اثر چه بود ؟

خودش درین باره میگوید :

این نوشته اصلاً یک اثر سمبولیک بود. نمایشنامه، به حیث یک کل، در خواستی بود برای آمدن یک دیگرگونی عمیق و بنیادی در کشور و مردم نقابدار، سمبولیک قدرت اجرا تبه کارکن و کاردان بود. قدرتی که بدون تبلیغات و سروصدا برای مردم کار کند و مردم اثر کارو

«رشید جلیا» در درآزای این همه سالها که با تیاتر سروکار داشته، دو تا نمایشنامه نوشته است. یکی ازین نمایشنامه ها «سیاهپوش» نام دارد که در سال ۱۳۳۷ نوشته شد و اثر دومی «دو عشق» است که چهار ماه پس از نخستین اثر به وجود آمد.

«سیاهپوش» اثریست نزدیک به یک فانتازی. آدم اصلی این نمایشنامه مردیست که لباس سیاه می به تن و نقابی بر چهره دارد. در زیر نقاب ببینند.





مرحوم «لطیفی» مردی ایجادگرو پر نیرویی بود اگرچه بیشتر ادابت میکرد، ولی خوب و پخته ادابت میکرد اگر فرصت میداشت که بنویسد شاید اثرهای خوبتری اکنون از او در

دست میداشتیم.



«جلیا» میگوید: «انگیزه من در نوشتن نمایشنامه «دو عشق» در حقیقت گریزی بود از آن موضوعات کلیشه‌ی و قالبی که غالباً نویسندگان ما را به خود مشغول میداشت. ما ندادیم دواج های اجباری و چیزهای دیگر.»



بیافریند، کاری بکند مثلاً لطیفی مرد ایجادگرو پر نیرویی بود. اگر چه بیشتر ادابت میکرد، ولی خوب و پخته ادابت میکرد. اگر فرصت میداشت که بنویسد، شاید اثرهای خوبتری از او میداشتیم. «جلیا» از وضع امروز تیاتر ما یوس است. میگوید: «تازه آوری وجود ندارد. بغیر از «خشو» یحمید دیگر چیز تازه‌ی ندیده ام.

نظرش را در باره پسرش، یعنی حمید جلیا پرسیدم لبخندی زد و گفت: (بقیه در صفحه ۷۸)



سه صحنه از نمایشنامه «اول و آخر» که «جلیا» و «بینا» در آن همبازی بودند

درین اثر ژان و لژان که از زندان رها شده است، گر سنه و در مانده به خانه کشیشی میاید. کشیش به او غذا و جای استراحت میدهد. اما ژان و لژان شبانه شمعدانهای نقره‌ی او را میدزدند و فرار میکنند. در راه به دست پولیس میافتد. چون وی را نزد کشیش میاورند، کشیش مهربان میگوید که خودش شمعدانها را به او بخشیده است.

«جلیا» درین اثر نقش ژان و لژان و «بینا» نقش کشیش را بازی میکرد. جلیا میگوید:

کارگردانی این اثر در مجموع خودش به نظر من، نیرو و قدرت خاصی داشت حرکتها و اداها می که درین اثر گنجانیده بودم، تکا ندهنده و هیجان آفرین بود. برخوردها و تضاد آدمها، در تارو بود بازی، خیلی خوب هستی یافته بود.

«جلیا» بهترین نقشی را که بازی کرده است، همین نقش ژان و لژان را میدانم. میگوید: علت همه چیز روشن است. تلاشی و تپشی داشت که چیزی



# «یان فلمینگ» کسی که «جیمز بوند» را ساخت



«یانگ فلمینگ» با زنان زیادی آشنا شد و با آنان عشق

ورزید. اما هرگز نتوانست زنان را درست بشناسد.

از همین رو، قهرمانان زن او همه چون موجودات مقوایی

بیجان و دو بعدی هستند. پویایی و حرکت ندارند.



پیش از جنگ جهانی دوم هیجان انگیزترین خط آهن اروپا ناسازد اکسپرس بود که تری آن ساعت شش شام از برلین به سوی وارسا و ما سکو حرکت میکرد در ماسکو با خط سرتا سری سایبر یا پیوند میافت.

روز ششم اپریل سال ۱۹۳۳ «یان فلمینگ» سوار این تری شد. این سفر او با دریشمی سیاه و سپید دوپکس سفری خاکستری رنگ و ماشین تایپ دستیاش، در زندگی او باید خیلی ارزشمند بوده باشد. سرانجام وی با دریک ماجرای واقعی گذاشته بود.

ناکامی در امتحان ورودی وزارت خارجه برای فلمینگ ضربه بدی بود بدترین ضربه بی که تا آنروز دیده بود. بدتر از هر آنچه چیزی که در مدرسه اتیون و کالج نظا می بر او گذشته



طرحی از چهره «فلمینگ»

دفترش فرمانی صادر کرد: خبرهای محاکمه انجیران بریتانیا نیایی که چندی بعد در ماسکو بر گزار خواهد شد، برای رویترز بی نهایت مهم است. مشتر یان ما در لندن و ولایت های دیگر، از ما انتظار خبرهای دست اول را دارند. همه چیز وابسته به این است که کسی زودتر به آنجا برسد.

پیش از آنکه ریکا تسون مردی را که معمولاً از ما سکو خبر میفرستاد به آنجا بفرستد، تیلگرام مهمی بدو رسید:

«من یان فلمینگ را که از ورزیده ترین مردان ماست، میفرستم تا در تهیه خبرهای محاکمه یاری کنند.» بدینصورت «فلمینگ» پایه میدان گذاشت.

## توطئه

«هوتل ملی» جایی که فلمینگ در ماسکو آنجا زندگی میکرد، عمارت عظیمی بود. این هتل زیبا یکی چندانی نداشت و بوی گرم همواره در دهلیزهای آن شنیده میشد و رستوران آن آدم را دلتنگ میساخت. در همین هتل بود که یان فلمینگ بیست و پنج ساله رقیبانش را برای نخستین بار ملاقات کرد. رقیبان او خبرنگاران ورزیده و مجرب بودند که در برابر جوانی بی تجربه که او لین و طیفه خار جیش را انجام میداد، قرار گرفته بودند.

هر قدر محاکمه نزدیکتر میشد از تعداد خبرنگاران کاسته میگشت زیرا آنان خسته شده بودند و نمیتوانستند حقایق معتبری را به دست آورند. ازینرو راه شان را میگریفتند و میرفتند درینجا بود

دست زده بود و فلمینگ اگر چه تجربه ژورنالستیک نداشت، ولی جوان پر تپش و پر نیروی چون او کسی بود که «رو دریک جوتر» به دنیا لاش میگشت.

محاکمه شش تن از انجیران یک شرکت سامان برق انگلیسی که در سال ۱۹۳۳ به اتهام جاسوسی و خرابکاری از طرف مقامات شوروی گرفتار شدند، اکنون جزء تاریخ شده است و محاکمات دیگری که در میانه دهه سی، در دوران استالین، در اتحاد شوروی صورت گرفت، همه چیز و از جمله محاکمه این شش نفر را زیر شعاع در آورد.

دستگیری این شش تن بریتانیایی در کشور شان سرو صدایی بزرگ برپا کرد و برین پندار که روسیه انقلابی طرفدار روابط خارجی محکم و استوار است، لطمه بی وارد ساخت. درین هنگام ادیتور خبرهای رویترز برنارد ریکا تسون است نام داشت. وی در دفترش به خاطر نیروی پایان ناپذیرش، سخن قاطع و عینکهایش شهرت داشت. وی که طرفدار اصل «انجام بده یا بمیر» بود، روز پنجم اپریل برای تمام اعضای

مخالفت شدیداً درش توانست نامزدی غیر رسمی او را بر هم زند هنگامی که نا مزدش به لندن آمد، خانم فلمینگ خیلی روشن عقیده خودش را در باره این دختر نامزدی وی با پسرش ابراز کرد. اگر او درین مورد خیلی زرنک نبوده باشد، کم از کم به نظر میرسد که یان را بهتر از خود او میشناخت البته با مخالفت او به این ازدواج، اشکها بی جاری شد و بر خاشها بی صورت گرفت، ولی وقتی این دختر به جینو برگشت یان فلمینگ او را دنبال نکرد.

یان شاید خیلی رنج برده بوده باشد، اما با اینهمه در لندن ماند و سرانجام توسط مادرش کاری به دست آورد که مناسب او بود بدینمعنی که «سرور دریک جوتر» رییس رویترز موافقه کرد که یان را ببیند وی از سرور فلمینگ خوشش آمد و به صورت آزمایشی به وی پیشنهاد کرد که برای شش ماه به حیث خبرنگار با معاش سالانه سه صد پوند پیش او کار کند. مرد جوان خوش طالع بود. دران زمان آژانس رویترز به تلاشهای تازه بی



که فلمینگ دو امتیازش را بر رقیبانش تبارز داد: نخست، چون تازه از لندن آمده بود، به خوبی می توانست احساس کرد که مردم در بریتانیا چه عطشی در باره خبرهای مورد نظر دارند. دود یگر، اینکه تخیل کنجکاوانه اش از چیزهایی در دور و پیشش بدو خبر میداد.

سر انجام، روزی فرا رسید که فلمینگ در محل نمایندگان مطبوعات در دادگاه ما سکو قرار گرفت و داور نظا می، و اسیلی او لریچ، در جایگاه هی که در یک انجام سالون برپا شده بود، نشست و ده نفر از کارشناسان حقوقی سمت معاونیت او را داشتند و در سرا سر شو روی به حیث مردی خوشن و مستبد شناخته میشد.

فرستادن گزارشی به لندن، کاری پیچیده بود. گزارشها بایستی در دو نسخه در منزل پایین تایپ شود و بعد، برای سا نسور به منزل بالا فرستاده شود. هر صفحه پیش از آنکه برای مخا بره به محلی که دو عمارت دور تر بود برود، بایستی مهر و امضاء گردد. تیلگرا فچی تصدیقهای سا نسور گران در ابدقت میدید و به نسبت کمبود تلگرا فچی خبرها به نوبت یکی پس از دیگری مخابره میشد. همه در یک زمان ازینرو هر خبر نگاری که خبرش را زود از مراحل ذکر شده میگذرائید

به تیلگرا فچی میرسانید، برنده بود. برین اساس تمام خبر نگاران در تلاش بودند که خبرشان را او لتر به تیلگرا فچی برسانند و بر خیز آنان برای ایجاد روابط خاصی با تیلگرا فچیان، از جرابهای ابریشمی و قطیهای شیرینی نیز کار میگرفتند.

آن روز (فلمینگ) دریافت که از راه های عادی کاری از پیش نمیرود. بنا برین، هنگامی که رقیبانش با تیلگرا فچیان چانه میزدند، او استراتژی خاصی در ذهنش طرح ریخت. بید رنگ به تایپ کردن دو خبر پرداخت یکی از خبرها درباره محکومیت متهمان بود و دیگری از تبرئه آنان سخن میگفت. فلمینگ امیدوار بود که بتواند پیش از اعلام حکم دادگاه تایید سا نسور گران را در هر دو خبر به دست آورد. کاری دشوار و غیر عادی بود

هنگامی که خبرها را به دفتر هیات سا نسور برد، با امتناع شدید آنان روبه رو شد. ولی چون فریاد های مدیر اخبار رو پترز را به یاد آورد، تمام افسو نگریشان را به کار برد تا هیات سا نسور را وادار سازد که بر خبر هامبر تایید بزنند. درین مورد استدلالات کرد که بالاخر یکی ازین خبر هادرست خواهد بود و همان خبر را خواهد فرستاد. بدینصورت توانست خبرهایش در مهر تصدیق بزند.

حالا لازم بود که سر یعتر دست به کار شود. دوفتر در اختیار داشت که کمکش میکردند: یک مرد و یک پسر چارده ساله. وی هر دو خبر تصدیق شده را به مرد داد و از او خواست که در دفتر تیلگرا فچی منتظر بنشینند و از پسر چارده ساله خواست که زیر ارسی دادگاه جای که فلمینگ به آسانی به او دسترسی داشته باشد، بایستد و چون فلمینگ کاغذی را به او بیندازد، وی کاغذ را باشتاب به مردی برساند که در دفتر تیلگرا فچی انتظار میکشید. بدینصورت، این مرد میتوانست با کمک این کاغذ خبر لازم را تصحیح کند و به تیلگرا فچی بدهد که مخا بره کند.

یک ساعت بعد، همه افتاد که داور و همکارانش بر خواهد گشت فلمینگ بر جایش نشست و تیلفو نها در منزل پایین قرار داشت و او پیش از آمدنش این تیلفو نها را از کار انداخته بود. جایشس کنار ارسی بود که که پسرک همکارش زیر آن انتظار کاغذ او را میکشید.

لحن نرم و ملایم داور همه را به شگفتی اندر ساخت. در میان همه حاضران، فلمینگ به کمک مترجمش به آسانی توانست رای داور را بشنود، بر کاغذ بنویسد و برای پسرک که کفش تینس به پا داشت بیندازد.

**قرردانی**

با این طرح فلمینگ همه چیز کاملاً در دست پیشرفت و خبر نماینده رو پترز، یعنی فلمینگ نخستین خبری بود که به سیم تیلگراف سپرده شد و به سوی لندن رفت. فلمینگ و همکار انگلیسیش «کینکید» به هم دیگر تبریک گفتند و برای جشن گرفتن

پیروزی شان به هو تل رفتند. تا ناوقت شب نوشیدند. و هنگامی که نمیدانستند آیا بوتل دیگری طلب کنند یا نه، یک کار سون هوتل به اتاق آمد و تیلگرا می به دست فلمینگ داد. وی پاکت آبی رنگ را باز کرد و لختی حیرت زده متن تیلگرا را خواند سپس به خنده در آمد بی اختیار به صدای بلند خندیدن را گرفت کینکید نیز بی اختیار در خنده با او همراه شد... فلمینگ گفت:

«خوب، همه چیز در دست شد. و ما حالا باید بوتل دیگری نیز بخوایم، اما هنوز نمیدانم که این لعتی چگونه اتفاق افتاده! بعد، تیلگرا را به همکارش داد. تیلگرا از مدیرخبرهای رو پترز بود

این تصادف به زودی در میان خبر نگاران شکل لطیفه ای را به خود گرفت و فلمینگ نیز آن را یک حادثه خنده آور و مضحک تلقی کرد. او همواره هنگامی که قضایا در دست از آب در نیامد، به آسانی میتوانست به همه چیز بخندد.

دو روز پس ازین حادثه رقیبان او تیلگرا می به لندن فرستادند: سررودریک جو تر آرزو مندیم بدانید که دو ست خبر نگاران مان یان فلمینگ که پیش ازین هرگز چهره اش را ندیده بودیم و حالا خبرهای مربوط به مخا که را تهیه میکند، نه تنها شخصا خود را آدمی برجسته تلقی میکند، بلکه توانایی و استعداد زورنا لیستیک او خیلی زیاد است. قرردانی غیر عادی بود.



«شون کانری» مظهر «جیمز بوند» به روی پرده است

توجه سر رو دریک جو تر نیز به او جلب شده بود ازینرو یگروزی را به لندن خواست و وظیفه دیگری بدو محول کرد. فلمینگ نماینده رو پترز در خاور دور شد و صاحب دفتری در شانگهای گشت.

این وظیفه شاید بسیار دلچسپ میبود. اما فلمینگ در نامه تا سف آلودی به سر رود یک جونز از کار در رو پترز استعفی داد و نوشت: «یک هفته بعد از گفتگوی ما، هنگامی که در صدد بودم موافقت خودم را در پذیرش وظیفه تازه ام به شما بنویسم، نامه ای برای رسیدن این نامه از تا جری بود که آشنایی اندکی با او داشتم. او در نامه اش بود و خبر را گزارش بدهد.

که از لندن فرستاده شده بود و در آن خوانده میشد: اخبار مرکزی اعلام رای دادگاه را بیست دقیقه از شما زود تر گزارش داده است. بید رنگ علت این امر را تشریح کنید. روز دیگر، آندو در یافتند که چگونه خبر دیگری از خبر او زودتر به لندن رسیده است: فلمینگ یک چیز را از نظر انداخته بود - میکروفون داور را. این میکروفون جملات او را در تمام عمارت پخش میکرد. تصادفاً خبر نگار دیگری در یکی از اتاقها اعلام دادگاه را شنیده بود و با چانس یک در صد توانسته بود توسط تیلفون با لندن در تماس شود و خبر را گزارش بدهد.

بقیه دو صفحه ۸۵



# آهنگ شبا ویز

-۴-

آوایت بمن میرسد ای پرنده عزیز در حالیکه من در خوابی عمیق شناسا میکنم ، تصویرهایی آشنا و مانوس در پیش دید گاتم جلوه گر میشوند و خدیجه را در نظر مجسم مینمایند . می بینم او مشغول بازی است و از من میخواهد تا با وی همبازی شوم .... بانوی منزل در نظرم مجسم میگردد که مصروف امر و نهی است و بالا میرود و فرود می آید و برای تنظیم کار های خانه هر سومیتپد مامور مرکز ذر نظرم مجسم میگردد که هنگام ظهر به منزل برگشته و تمام خانه بخاطر آمدن او در جنب و جوش افتاده است ... سپس آرا مشی عادی در منزل حکمفر ما میگردد و همه اهل منزل متوجه او میگرددند و چنان بخدمتش اهتمام میگمارند که گویی فقط بخاطر وی بوجود آمده اند . علاوه بر اینها چیز های دیگری در نظرم مجسم میگرددند که در آن روز کار پر از سعادت و خوشی با آنها سرو کار داشتیم . اما صدای پرنده عزیز بگو شدم میرسد و مرا ازین رویای شیرین به بیداری درد ناک میکشند و بمحض چشم گشودن در شتی بالین و خشونت بستر را احساس میکنم چقدر فرق دارد این فرش پشمین خشن که بر زمین ناهموار گسترده شده با آن بستر نرمی که آنطرف از بستر خدیجه در آن اطاق زیبای برتجمل منزل مامور برای من هموار کرده میشود . همینکه بدرشتی فرش و سختی زمین پی بردم ، بخاطر آ و ردم که در خانه میزبان ماسک قریه میباشیم و شب را بر بام یکی از خانه های او میگذرانیم .. طبعاً در آنجا سقفی

## تا اینجای داستا ن

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد ، بادو دختر خود آمنه و هنادی بیکی از شهرهای کوچک مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه در خانه های مامورین بحیث خدمه استخدام میگرددند . زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوهراترکگوید و دخترانش ناگزیر این تصمیم او را می پذیرند و هر سه یکجا پای پیاده از شهر خارج گردیده ، شامگاهان بیکی از دهات مجاور میرسند .

وجود نداشت و فقط آسمان پهناور بر ماسایه می افکند اگر این شعاع ضعیفی که از مهتاب چند شبهه ساطع میگردد وجود نمیداشت ، کاملاً باظلمت احاطه شده بودیم .

آری! بخاطر آ و ردم که چطور خسته و مانده در اواخر روز باین دهکده رسیدیم . در طول راه گاهی برای استراحت زیر درختان توت می نشستیم ، اما با همدیگر حرف نمیزدیم . چون باری خاموشی ما بطول انجامیده . مادر ما گفت :

گمان نمیبرم بتوانم شب رانشته در زیر این درخت بگذرانیم و تصور نمیکنیم بتوانیم کسی را پیدا کنیم که ما را پناه دهد و در منزل خود بپذیرد ... درین قریه غیر از ملک آن با کسی آشنایی نداریم و نه کس ما را میشناسد باید خانه او بروی هر تاز و وارد نا آشنایی گشوده باشند .

سپس بسنگینی از جا برخاستم و مامور با وی برخاستیم و آهسته براه افتادیم تا اینکه ی خانه ملک رسیدیم

مادر ما بدون آنکه از کسی بپرسد یا را هنمایی بخواهد راساً داخل خانه شد ... در آنجا گروهی از مردم را مشاهده کردیم که روی صفا ای کلان در اطراف پیر مردی نشستند

و بیننده در او لین نگاه مطمئن میشد که آن مرد پیر ملک قریه است .

مادرم مستقیماً بسوی آنها رفت و بصدا یی موزون و آرام بملک قریه گفت :

ما مسافرانی هستیم که درین موقع روز بقریه رسیده ایم ... خواهش میکنم ما را امشب در منزل

خود پناه بدید :

آن مرد جواب داد :

باکمال خوشی ..

سپس پسری را از داخل خانه خواست و بوی دستور داد تا ما را به مهیا نخانه ببرد و بسپارد که گرامی مان دارند .

ما از عقب آن پسر حرکت کردیم و او ما را به خانه پذیرایی برد . خانه عبارت از بنایی ساده بود که پیشرویش میدانی وسیع گسترده میشد و ما را بداخل چند اطاق رهنمایی کرد و گفت که در اینجا بنشینید تا غذا برای تان بیاورند .

پس از لحظاتی چند با مهیا نان و خد متگاران که در آن خانه وجود داشتند و چون اعضای یک فامیل باهم آمیخته بودند تماس گرفتیم و در صحبت باز کردیم و خود را از جمله آنان احساس نمودیم .

نان شب ثقیل بود . شب از هر طرف طور پراگنده سخن میرفت ، سپس همه بخواب نگاه های خویش پراگنده شدند برخی در هوای آزاد روی بام و یا صحن حویلی رفتند و برخی دیگر با طاقها پناه بردند .

«هنادی» میل داشت روی بام بخوابد ، من نیز با وی رفتم و هر دو یکجا منتظر خواب ما تدمیم .. نزد

خود چنین نتیجه گیری کردم که شاید بتوانم درین ساحه خلوت باخواهرم گوشه ای از اسرار نهفته اش را برای خود معلوم نمایم ، اما همینکه نزدش نشستیم و خواستم بگفتگو شروع نمایم ، باز هم با همان وضع

سرد دیروزی برخورد کرد ، چهره اش گرفته شد و همانطور خاموش ماند و من در کنارش حیرت زده میخکوب شدم و نمیدانستم چه بگویم .

ناچار روی زمین دراز کشیدم و جلو توسن اندیشه را در فضای بی پایان این شب طولانی آزاد گذاشتم تا در جهان آلام غامض و پیچیده ای که فقط سنگینی شانرا حس میکردم ، اما به چیزی از آنها سرد نمی آوردم فردا در .. اما هنوز روحم در تاریکی شب سیر نکرده بود که موی آرام از خواب بسراغم آمد و مرا با خود برد تا اینکه صدای این پرنده عزیز دوباره بیدارم ساخت .

چون از خواب بیدار شدم تمام چیز ها را بخاطر آوردم این خاطرات هنگامی بسرعت برق از مخیله ام گذشتند که میخواستم بدانم در کجا هستم و در اینجا چگونه رسیده ام ... باز وان خود را میگویم و پا های خود را دراز میگردم .. مثل این بود که میخواستم نشانی را که خواب سبک از بدتم ر بوده بود بدست آورم و آثار رنج و آزاری را که زمین سخت و درشت بر آن گذاشته بود ، بزدایم .

سپس بتدریج حواسم جمع شد خود را در حالت قبل از خواب یافتم و احساس کردم شخصی بقا صله نزدیکم استاده است و چون بدقت متوجه شدم ، او خواهرم بود که تقریباً



بدون حرکت استاده بود گو یسی چیزی را حس نمیکرد و در باره چیزی نمی اندیشید .

او با حواس می پر ت و نو عی جمود درد ناک استاده و سرش را طوری سوی آسمان بلند کرده بود که میگفتی چیزی از آنجا انتظار میکشد و چون انتظارش پتا خیرانجا میده، در جای خود میخکوب مانده و نمیتواند از آنجا حرکت کند .

و تو ای پر نده عزیز در آن شب ظلمانی بیگانه ندای دور رس و خوشایند خویش را رها میکردی آوایت بمن میر سید و روحم را زنده میساخت . خا طرات خفته ام را

بیدار میکرد .. احساس آرزو و امیدم را جان می بخشید اما خواهرم همچنان مثل مجسمه ای بیخبر از خود استاده بود و چنین بنظر میرسید که صدایت بگوش او نمیرسد . من او را هرگز چنین خا موش ندیده بودم و هیچگاه

تصور نمیکردم اندوه و تائر را در خود راه دهد . بلکه همیشه شما دو خندان و عاشق خنده بود و هیچگاه ضرورت بکسی ندا شت تا او را بخنداند ، بلکه بعضا ضرورت آن

احساس میشد که او را از خنده باز دارند اما اکنون کجا ست آن خنده و نشاط و راجه پیش آمده که اینطور در یک نقطه میخکوب شده ، نمیشنود و احساس نمیکنند ؟ ..

آرام از جابر خاستم و بتانی سویی رفتم و چون نزدیکش رسیدم و آهسته دست خود را بشانه اش تماس دادم ، ناگهان لرزش شدیدی

چون تکان برق در پیکرش دوید و مانند کسیکه سخت ترسیده باشد از من رمید ، اما همینکه صدایم را شنید آرا مش خود را باز یافت ... بوی گفتم :

گوش کن، من خواهرت ام هستم .. آخر چرا اینطور افسرده و مدهوش نظیر مجسمه استاده ای؟

از شب چه انتظار داری؟ و از آسمان چه میخواهی ؟

او چون پناهی که در حال سروری باشد روی زمین نشست و با صدایی شکسته و بریده بریده که هنوز از بیاد آوردن آن دلم خون میشود گفت :

انتظار چیزی را ندارم و چیزی نمیخواهم!

باز هم لرزه ای شدید در پیکرش دوید و سرا سر وجودش را تکان داد و اشک بشدت از چشمانش جاری شد، سپس صدایش قطع گردید و در پیچ و تاب افتاد و بریده بریده نفس میکشید و من همچنان در پهلویش

زانو زده ، در آغوشش گرفته بودم و سرو رویش را بو میدم و تلاش میکردم بقدر توان اطمینان و آرامش رو حیش را باز گردانم . پس از مدتی ارتعاش بدنش پایان یافت و تنفس

وضع طبیعی بخود گرفت و چون طفلی که بمادر مهر بان خود پناه برود خود را در میان بازوانم افکند و سرش را بشانه ام تکیه داد و لحظه ای چند بدینموال گذشتت که

کیفیت لذت بخش آن هرگز از خاطرم روده نخواهد شد .. اطمینان دارم که او نیز این کیفیت لذت بخش را احساس کرده بود ..

وضع او رفته رفته کاملاً عادی گردید ، اما از میان بازوانم تکان

نخورد . گو یی این وضع برایش خوشایند بود و به چیزی که اشتیا قش را داشت و انتظارش را میکشید دست یافته بود .. سپس با آواز گرفته ای که بزحمت شنیده میشد گفت :

آرزو داشتم باما در خود درین وضع قرار داشته باشم . نه با تو ای خواهر کوچک ، زیرا تو برای آن بوجود نیامده ای که خواهرت را نوازش دهی و اینطور بلطف و مهربانی

احاطه اش کنی .

آه چه شب تاریک و بیگانه .. روشنا یی های ضعیفی که در فواصل دور آن می لرزند ، بتدریج محو و ناپدید میگردند و خا موشی هراس انگیزی بران سازه افکنده است ، و گاهی آوای این پر نده عزیز نظیر تیسر در خشانی که در بحری از ظلمت رها گردیده باشد ، در اعماق این شب ظلمانی میدود و طنین می افکند .

تمام چیز های که در پیرامون ما قرار دارد ، آرام و مطمئن است ، حتی روح این دختر که لحظه ای قبل در تب و تاب بود دیگر با رامش گراییده و به حالتی شبیه خواب منتهمی گردیده است ، میکوشم خود را آرام نگه دارم و هیچگونه حرکتی از من سر نزنم تا این سر محزون مدتی بیشتر روی شانه کوچک مهر بانم مستر یح باقی بماند .

اما دختر سرش را بر میسازد و استوار می نشیند ، سپس بازوانش را میگشاید و دور گردنم حلقه میکند و آنگاه در آغوشم میفشارد و میبوسد و میگوید :

مبادا آنچه من مر یکب شدم تو نیز مرتکب گردی و یا همانطوریکه من فریفته شدم تو نیز فریفته شوی و بسر نوشتی چون سر نوشت من دچار گردی . هر گاه چنان کنی ، در آنصورت خو یشتن را در وضع دشوار و پراز اندوه بی پایان من خواهی یافت و از همه چیز ، حتی از رحمت خدا نیز مایوس خواهی بود .

گفتم : پس توجه کاری کرده ای؟ و این سرنوشت بدی که بدان گشاییده شده ای چیست ؟ و این وضع یاس

آوری که در آن دست و پا میزنی چگونه است ؟ و چیست این مصیبت طاقت فرسای غیر منتظره ای که بر ما دارد آمده است ؟ در حالیکه مرا میبوسید گفت :

نمیدانم ، آیا راجع بان باتو سخن بگویم و یا آنکه از تو پنهانش دارم . اگر این راز را بتو باز گویم ، به سن تو تجاوز کرده خواهم بود و هر گاه آنرا پنهان دارم . تو انیز در معرض سرنوشت خویش قرار داده خواهی بود . گفتم :

دیگر خا موشی سو دی ندارد ، زیرا میدانیم مصیبت بزرگی با ما

وارد آمده و اندوه درد ناکی قلسب توو مادرم رد میشکا فدو مایوسی هلا کتباری در روحت جا گزین گردیده است و من تا زمانی که بتمام ایام اسرار بی نبرم ، از پرسش و کنجکاوی و اندیشیدن در باره آن باز نخواهم استاد و من احمقی بیش نخواهم بود اگر بپذیرم تا از آن زندگی مر فو و خو شبختانه ای که برایم میسر بود

بدون آنکه علتش را بدانم دور ساخته شوم . پنا بر آن با من حرف بزن شاید در سخنان تو اندازی برای من و تسلیتی برای تو نهفته باشد .

چون فردا آفتاب دمید ، انوار درخشانش دو دختری را که دست برگردن هم در خوابی عمیق فرو رفته بودند ، در بر گرفت . آنها را نه گرمای سو زان خورشید صبحگاهی نه تماس زمین سخت و درشت ، و نه حرکت مرغان اهلی که در پیرامون شان گشت و گذار داشتند . نمیتوانست از خواب بیدار سازد . آنها از تردد کبوترانی که در اطراف

دانه های ریخته بر روی زمین هجوم می بر آور دند برای نوشیدن آب از همدیگر سبقت میجستند ، بال زنان در هوا میپریزند ، همدیگر را صدا میزدند و باهم راز و نیاز داشتند .. و طلوع صبح آنها را بر سر نشاط و فعالیت آورده بود و آنها نیز فضا را از عشق و نشاط مالا مال ساخته بودند ، بیخبر بودند .

ادامه دارد



# عصر کیهانی با عمر

## پا نژده ساله خویش

### در دستگاہ‌های مداری آیندہ لابر اتوارها

ابسر و اتورها و میدان‌های فضائی برای پرواز بدیگر سیارات ساخته خواهد شد.



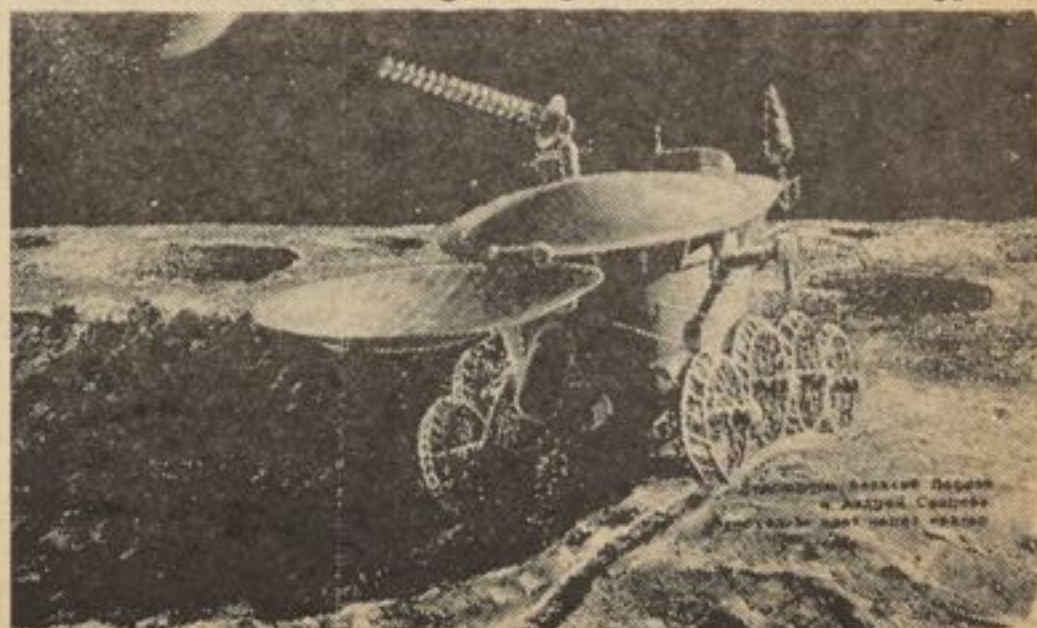
دستگا های اتو ما تیکی و کشتی های کیهانی با پیلوت اجرا گردیده بود فعلا در يك ساحه وسیع پروگرام کیهانی در تحقیقات و استفاده از فضای کیهانی نزدیک زمین، مطالعه و تحقیقات سیاره مهتاب، زهره مریخ و محیط های بین سیارات پیشرفت کرده است.

این مسایل را اولین اعمار مصنوعی (سپوتنیک ها) وهم چنان سپوتنیک های نوع کوزموس الکترون، پروتون انتر کوزموس می تیور، کشتی های کیهانی پیلوت دار و اولین دستگاہ مداری حل کرده اند.

در اعمار مصنوعی نوع کوزموس دانشمندان اتحاد شوروی تحقیقات و آزما یشات مسلسل و منظم راد ر باره حادثات طبیعت در فضای نزدیک زمین و مطالعه طبقات بلند اتمو سفیر اشعه کیهانی، ساعات مقناطیسی طبقات ابری زمین و فعالیت های آفتابی را انجام میدهند.

بتاریخ چهارم اکتوبر ۱۹۵۷ راکت اتحاد شو روی باو لین قمر مصنوعی از سیاره زمین جدا گردید. پر تاب اولین قمر مصنوعی زمین اجازه داده بود که معلومات حقیقی را راجع به شرایط فز یکی طبقات بلند اتمو سفیر و در خط السیر مداری که دستگاہ کیهانی پرواز می کرد بدست آورد. در تعقیب پر تاب اولین سپوتنیک مصنوعی زمین فضا نور دان اتحاد شوروی مسایل بسیار مهمی را حل کرده اند که درین مسایل ساختن لابراتوار های تحقیقاتی فضا نوردی مدر نزدیک زمین، اجرا و عملی ساختن اولین پرواز انسان به فضا کیهانی و پرواز دستگاہ های اتوماتیکی سیاره پیما با سرعت دوم کیهانی به صوبه مهتاب و در مدار تقریبی آفتاب شامل میباشند.

سمت های مختلف تحقیقاتی که در اولین اعمار مصنوعی زمین،

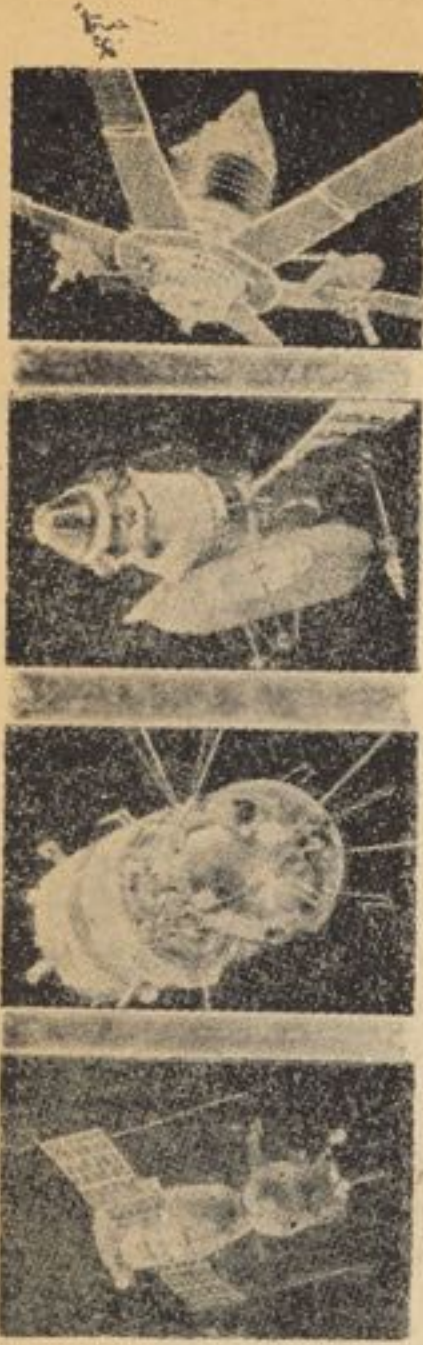


لونا خود - ۱۱ در حال عبور از یک دهانه آتشی فشان

درین اعمار مصنوعی يك حجم زیاد آزما یشات طبی و بیولوژیکی انجام گرفته و فعالیت زیاد در ساختن سیستم های مداری جدید، مترو لوزی کیهانی، مخا بره و غیره ادامه دارد. تا زمان موجوده در اتحاد شو روی زیاد تر از ۵۰۰ اعمار مصنوعی نوع کوزموس پر تاب گردیده است. تحقیقات دوامدار کمر بندهای تشعشی زمین ذریعه سیستم های اعمار مصنوعی نوع الکترون انجام گرفته است. تحقیقات جدید اشعه کیهانی در سال ۱۹۶۵ عیسوی با پرتاب لابراتوار کیهانی بنام پروتون که دارای وزن زیاد تر از ۱۲ تن بود شروع شده بود سه لابراتوار کیهانی بعد در شرایط حقیقی فضایی خواص ذات ساره که دارای انرژی فوق عالی میباشد تحقیق و آزما یش کرده است.

آزمایش نمودن لین مخا بره راد یو بی کیهانی در سال ۱۹۶۵ با داخل ساختن سپوتنیک مولتیپل ۱ بمدار زمین شروع گردیده است. و امروز سیستم مخا بره کیهانی بطرز ثابت در حیات انسا نها شامل شده باشند گان تمام سرزمین اتحاد شو روی مخا بره تیلیفونی و تیلگرافی را از طریق اعمار مصنوعی انجام داده و پروگرام های تلویزیونی دیگر شهر های داخلی و خارجی را بکمک اعمار مصنوعی تماشا کرد می توانند. اعمار مصنوعی مخا بره بمرکز مترو لوزی نقشه های مترو لوزی بسیار زیاد، گرافیک و پیشگویی هوا را ارسال و خبر میدهند برای اقتصاد ملی سیستم اعمار مصنوعی مترو لوزی نوع می تیور اهمیت بسیار زیادی دارد. سیستم اعمار





از بالا به پایین :

۱: قمر مصنوعی مخابره موشی

۱-

۲: دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای

«مارس ۱»

۳: اولین سفینه کیهانی جهان

با فضا نورد «وستوک - ۱»

۴: کشتی کیهانی پیلوت دار چند

نفری «سایوز» .

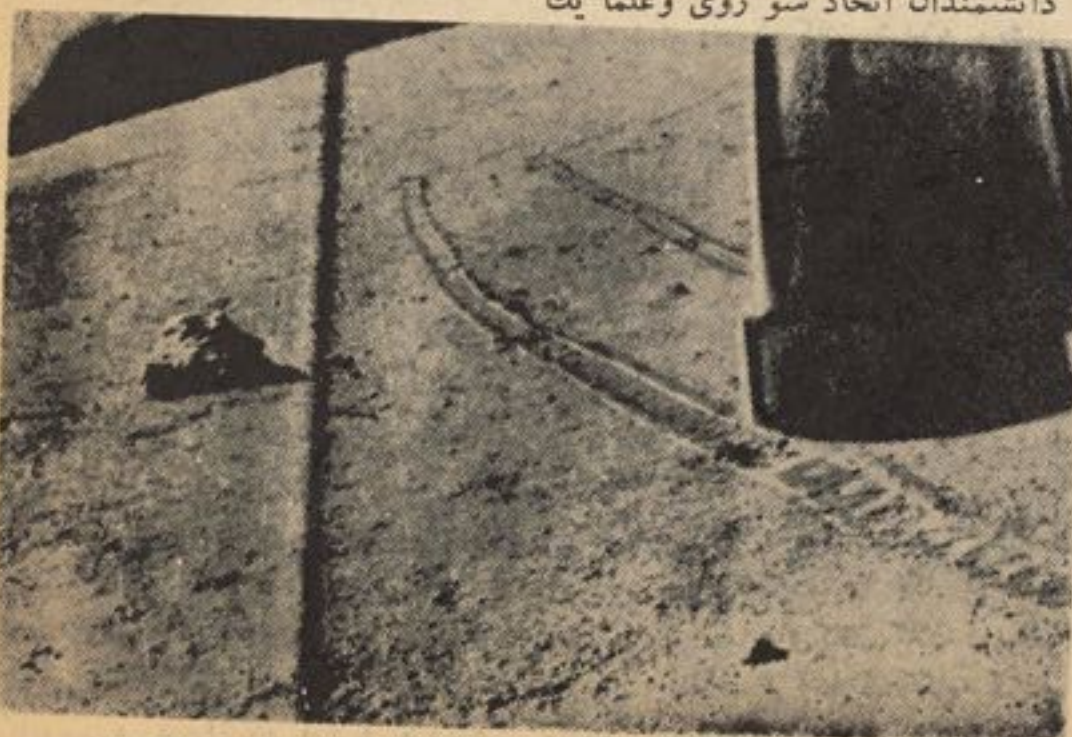
عده ممالک دیگر جهان پر تاب هشتمین

قمر مصنوعی انترکوزموس را بطور

مشترک عملی ساختند (برای معلومات

زیاد تر شما این را هم می نگریم که

بقیه در صفحه ۷۷



تحقیقات فضایی کیهانی را وسیع تر ساخته است. در کشتی های کیهانی سایوز یک عده تحقیقاتی در وصل ساختن و اجرای مانور سه کشتی کیهانی در پرواز گروهی انجام گرفته و ساختن اولین دستگاه کیهانی - آزما یشی اجرا شده و یک حجم زیاد تحقیقات و آزما یشات علمی و تکنیکی صورت گرفته و احضا راتی بر ای پرواز های طویل المدت کیهانی در دستگاه های مداری گرفته شده است .

پر تاب دستگاه مداری سا لوت و الیت یک عمل سه نفری در داخل آن و آمدن شان به کشتی کیهانی سایوز ۱۱ اساس پرواز های فضا نوردان رادر درمدار نزدیک زمین ذریعه دستگاه های مداری که یک مدت طولانی باقی بمانند گذاشته است. درین شرایط می توان عملیه کشتی کیهانی را تبدیل کرده و در دستگاه مذکور آلات و ترتیبات علمی ماذخیره آب و هوا و غذایی را رساند .

در دستگاه های مداری آینده فابریکه های کیهانی ، لابراتوارها و عیدانهای کیهانی برای پرواز بدیگر سیارات وجود خواهد شد مسایل مختلف و گوناگون و بسیار زیاد مطالعه فضا کیهانی ضرورت مبهم به همگامی دانشمندان ممالک مختلف جهان ، درجهات مختلف علمی داشته و مصرف هنگفتی لازم است در جریان سال های گذشته یعنی از زمان پر تاب اولین قمر مصنوعی زمین دانشمندان یک عده ممالک جهان همکاری و فعالیت مشترک خویش را در ساحت تحقیقات و استفاده از فضا کیهانی از همدیگر دریغ نمی نمایند . نظر به پروگرام همکاری در اکتوبر سال ۱۹۶۹ پر تاب اولین قمر مصنوعی نوع انترکوزموس شروع گردید. تا زمان موجوده دانشمندان اتحاد شوروی و علما یک

عملی بسازند. و اولین قمر مصنوعی مهتاب را از سطح مهتاب پر تاب کرده و نمونه خاک مهتاب را ذریعه قمر مصنوعی مهتاب زمین رسانده و بالاخره بوا سطح اولین دستگاه ذات الحر که لونا خود - ۱ سطح مهتاب را تحقیق کرده اند .

ترتیبات نشست کننده دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای وینوس - ۴ بتاريخ ۱۸ اکتوبر سال ۱۹۶۷ در سیاره فرود آمد ، و معلوماتی راجع به تشکیل اتوموسفیر آن بزمین مخا بره کرده بود. دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای وینوس - ۸ بتاريخ ۲۲ جولای ۱۹۷۲ عبارت از پنجمین دستگاه هیست که فرود آمدن آرام رادر اتوموسفیر سیاره زهره انجام داده است .

دوم دسامبر سال ۱۹۷۱ دستگاه اتوماتیکی سیاره پیمای مارس - ۳ به اتوموسفیر سیاره مریخ داخل گردیده و برای اولین مرتبه به سطح آن ترتیبات نشست کننده را رسانده است .

موقعیت حساسی رادر دپروگرام تحقیقاتی فضا نزدیک زمین پرواز های کشتی های کیهانی پیلوت دار وستوک ، و سخود و سایوز گرفته است . پرواز اولین فضا نورد جهان بتاريخ ۱۲ اپریل سال ۱۹۶۲ فضا نورد یوری گاگارین ذریعه سفینه کیهانی وستوک یک عده مهمترین مسایل فضا نوردی را حل کرده است البته درین مسایل امکان پر واز انسانها به فضای کیهانی اولین پرواز گروهی دو کشتی کیهانی و پرواز چندین شبانه روز فضا نوردان شامل میباشند . در یک ساحت فراخی مسایل طبی و بیولوژی تحقیق و آزما یشی گردید . برای احضا ر کردن پرواز های ماذخیره فضا نوردان یک عده مسایل علمی ، تکنیکی و آزما یشی تحلیل و اجرا گردیده است .

کشتی کیهانی و سخود - ۱ اولین کشتی چند نفری بوده است که در تشکیل عملیه کشتی کیهانی قوماندان کشتی ، یک دانشمند و یک دانشمند شامل بوده است در زمان پرواز و از یک عده کارات مهم در تهیه سیستم کشتی ها عملی گردیده آزما یشات علمی و تکنیکی اجرا گردیده بود در کشتی کیهانی و سخود - ۱ ح برای اولین مرتبه خارج شدن انسان به فضا کیهانی آزاد اجرا گردیده است ساختن کشتی های کیهانی ما بعد مانند کشتی کیهانی سا یوز امکانات

مصنوعی مترو لوزی در مراکز هیدرو مترو لوزی استفاده گردیده و نظریه پروگرام بین المللی همکاری به ممالک دیگر جهان ارسال میشود .

بوسیله اعمار مصنوعی صد ها و کلوها گرد بادها کشف و محل هزارها جبهه اتوموسفیر تعیین و بسیاری از ممالک جهان راجع به پیشرفت و انتشار توفا نها ، گردباد ها و غیره خبر داده شده است .

تحقیقات فضای کیهانی مهتاب و سیارات دیگر بکمک دستگاه های اتوماتیکی سیاره پیمای نظر به پروگرام زند ، مهتاب زهره و مریخ انجام می گیرد . دانشمندان اتحاد شوروی بکمک آلات اتوماتیکی توانستند برای اولین مرتبه نشست آرم رابر روی سطح مهتاب اجرا کرده و انتقال عکس های تلویزیونی را از سطح مهتاب بزمین



از بالا به پایین :

۱: اولین فضا نورد جهان یوری

گاگارین .

۲: دستگاه اتوماتیکی «لونا - ۱»

که برای اولین مرتبه در جهان بتاريخ

دوم جنوری ۱۹۵۹ بصوب مهتاب

پرتاب گردید .

۳: قمر مصنوعی از نوع «کوزموس»

۴: قمر مصنوعی مترو لوزی بنام

می تیور .

شماره ۴۰



# راه دشوار

نوشته دکتور اکرم عثمان

چاك راه ميرفت و قولها يش راجون خروسان كلنگى باز ميگرفت .

برای من پهلوان برات که بسیاری از حریفان خود را مثل مسموم در دستهایش فشرده و چت کرده بود بزرگترین مرد دنیا بود و همینکه مادرم میگفت : «ان الله ده کو چه آدم کلان میشی و ریش و بروت میشی» فوراً خود را به شکل و قالب خلیفه برات میافتم و آرزو میکردم که روزی چون او مرد بی همتای کوچه های کابل باشم .

به این امید از کودکی هوس کشتی کردم و حق و ناحق بر سر بچه های کوچه خیز میزدم و گردن از خود ضعیفتر ان راهی پیچیدم موداد و فریاد بچه های کوچه را به آسمان بلند میکردم .

روزی یکی از بچه ها کوچه ما که نامش قاسم بود و سخت ریختگی به نظر میرسید با من روپرو شد و پیش از اینکه از جا بجنبم چنان بخاکم مالید که بغ و بغم به آسمان بالا شد اشکریزان و شکوه کنان نزد مادرم رفتم . او هم یکی دو مشت محکم به پشتم زد و گفت :

خوب شد سزای قروت اوگرم . وقتی گریه ام آرام گرفت ، از عاذر پرسیدم :

مکم تو نکفتی که من مثل پهلوان برات آدم کلان میشم . پاسخ داد :

چرا ! حتما میشی اما مردها میدان میرن . . . کوچه و بازار جای پهلوانی نیست

لا جرم خاموش ماندم و بعد ها بی آنکه بمادر چیزی بگویم از کوچه تنگ و تاریک ما بمیدان رو کردم و دانستم که دویدن افتادن دارد و انسان باید بیفتد ، بیفتد و بیفتد تا برخیزد و پهلوان شود .

بچه جان سودا نکو يك كوت كلان میشی .

با حالت استفهام کومه هایم را میپنداند م و بغلهایم را به اندازه یوقانه بزرگی باز میگردم و می-برسیدم :

همینقدر کلان ؟  
مادرم میگفت :  
نه کلانتر .

بیشتر لمبوس های چاق و کشالم را باد میگردم و بغلهایم را باز تر مینمودم و از ته دل میپرسیدم :

همینقدر ؟  
مادرم ضعف خنده میشد اشکهای شوقش را بانوک چادر داکه و سفیدش می سترد و باز هم میگفت :

نی نفس مادر کلانتر .  
دیگر طاقتم طاق میشد آنقدر بغلهایم را می گشودم که نشسته تخته به پشت می افتادم . آنوقت مادر قهقهه قهقهه می خندید و فریاد میزد :

آفرین حالی شد همین قدر !  
می پرسیدم :

به اندازه کوچکی ما پهلوان برات ؟  
میگفت :

هان گل مادر به اندازه پهلوان برات .

دران روز ها پهلوان برات سرسرهاو میداندار تمام هرکاره ها و میدانها بود و قتی راه میرفت مثل کوهی با تمکینی و خاموش بود و هر ایزار و پیراهنی برای پت های چاق و زور مند و بازوان سخت و توانایش تنگی میکرد . او همیشه کالای گیبی می پوشید و سلیپر های ساخت مراد خانی بپا میکرد . اگر دلش میخواست گاهی دستار کوچکی بر سرش می بست و رنه بستر روز ها با سر برهنه که از ته تراشش میگردم و در کوچه ها پیشاپیش شاگردانش چاک

یا اسپ سمندی سوار میکرد که بسوی ستاره های بالای بام ما در پرواز میبودند .

صبح که خروسان آذان میدادند و از شیاره های کنگره های فروریخته دیوار های بالا حصار آفتاب کامل زری بر بام ما فرش زرتکاری می گستراند چشم باز میگردم و به آسمان که آبی آبی بود و بمن شادی می بخشید و به مادرم که پاك پاك بود و بر رویم لبخند میزد نگاه میکردم . رنگ شادی آفرین آسمان بیدار ترم میکرد و خنده مهر انگیز مادرم بمن حالی مینمود که از بستر خواب بر خیزم دست و رویم را چپلق کنم و کنار مادرم و کنار سماوار فرشی بنشینم و جای بنوشم . آنوقت نوبت تعبیر رؤیا های شبانه فرا میرسید و مادرم میگفت که : «خواب خوبی دیدی ابر سفید و اسپ سمند نیک بختی است و پرواز آندو به سوی ستاره ، از بخت بلندت نوید میدهد ان شاء الله کلان میشوی و خداوند بتو خیر و برکت میدهد .»

از تعبیرات گوناگون مادرم دلم شاد میشد و چون کلان شدن و ریش و بروت کشیدن دران وقتها برایم کمال مطلوب و آخرین آرزو بود ، ذوق زده می پرسیدم :

مادر مه راستی کلان میشم ؟  
می گفت :

هان جان مادر .  
می پرسیدم :

چقدر کلان ؟  
می گفت :

بسیار کلان .

بعد چرت میزدم و ناگهان که با چشمهایم چیزهای کلان کلان را ببالم لقی اینطرف و آنطرف نگاه میکردم مادرم که مقصدم را در مییافت می خندید و میگفت :

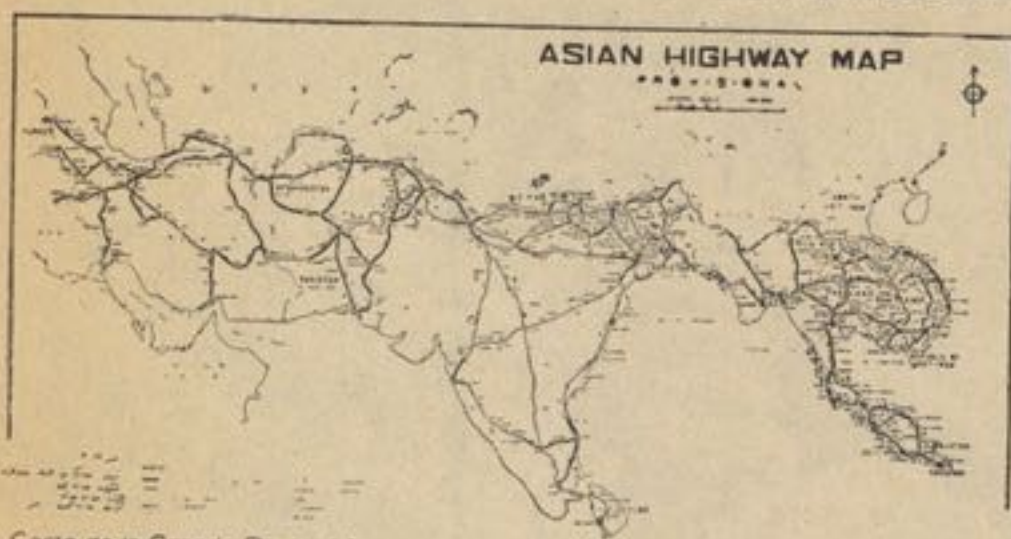
یاد کودکی مثل آهنک خواب آور جویباریست که از جنگل دوری بگوش برسد . من در آنشب بی مهتاب که ابرها دشت لا جوردی آسمان را قدمگاه گشت و گذار خود کرده بودند به چنین سرودی گوش میدادم . صدای قل قل آب از جوی نا پیدایی بگوش میرسید و ترانه غم انگیز عمر مرا از حریم سالهای باز سار میکرد .

من به مادرم فکر میگردم و به شبیکه مثل امشب تابستان بود و ما بر سر با مهای کاهگلی تخته به پشت می خوابیدیم و از باد گوارا و سردی که از کوه «شیر دروازه» می وزید لذت میبردیم . در آنشب بی مهتاب مادرم مرا بر بستر خوابم می خوابانید ، گاهی دستی بر پیشانی و صورتم می کشید و گاهی پاکف دست سبک و نرمش به پشتم تپ تپ میزد و با اینکه پنج شش ساله بودم بر سمیل عادت مثل گذشته آهسته آهسته چنین میخواند :

« آ لولولو لولو آ لولو بچه لولو .  
از شنیدن آواز لطیف مادرم که هر شب به آن عادت کرده بودم گوشهایم از نغمه بی مانندی پر میشد پلکهایم گرنک و گرنک تر میگردد و سر و رانجام غلٹی میزدم و سر بر سر زانوی نرمش می گذاشتم .  
ما درم لطیف تر از آواز گندمها و بادها و جویبارها ترانه ابدی و قدیمی مردان را میخواندند و ز سر پلکهای لای ابرو ها و بند بند انگشتانم رخوت ملایم خواب را میبیدم . آنگاه به آرامی دریچه های چشمهایم بسته میشد و بند بند اندامم بی حال و سست میگردد دیگر بخواب میرفتم خوابی کود کانه و خوش که بسی کابوس و بی اندوه بود و مرا گاهی چون کبوتران و گنجشکان بال می بخشید و گاهی بر پشت ابر سفید



# شاهر اهای بزرگ آسیایی



این نقشه شاهراه‌های مهم افغانستان را نشان می‌دهد.

انسانها حتی در دوره حجر نیز موفق گردیده بودند که سیر و حرکت خود را از مسیر صحراهای اعظم شمال آسیا و ترکیه به استقامت ایران و هندوستان و یا از وسط خاک پهناور روسیه به اروپا باز نمایند. ماهمچنان میفهمیم که در آن زمان مهاجرت به طرف وادی یانگ سی کیانگ و چین و یابجهت مخالف که عبارت از صحراهای بزرگ سوریه عربستان سعودی - بر اعظم افریقا به صوب نیگریس و دریای نیل بوده دوام داشت. در آن زمان انسان ما قبل تاریخ راه های رفت و آمد حیوانات را تعقیب نموده که بعدا بعضی مناطق آن اسات خط - السیر های اصلی راه ها و سرک های

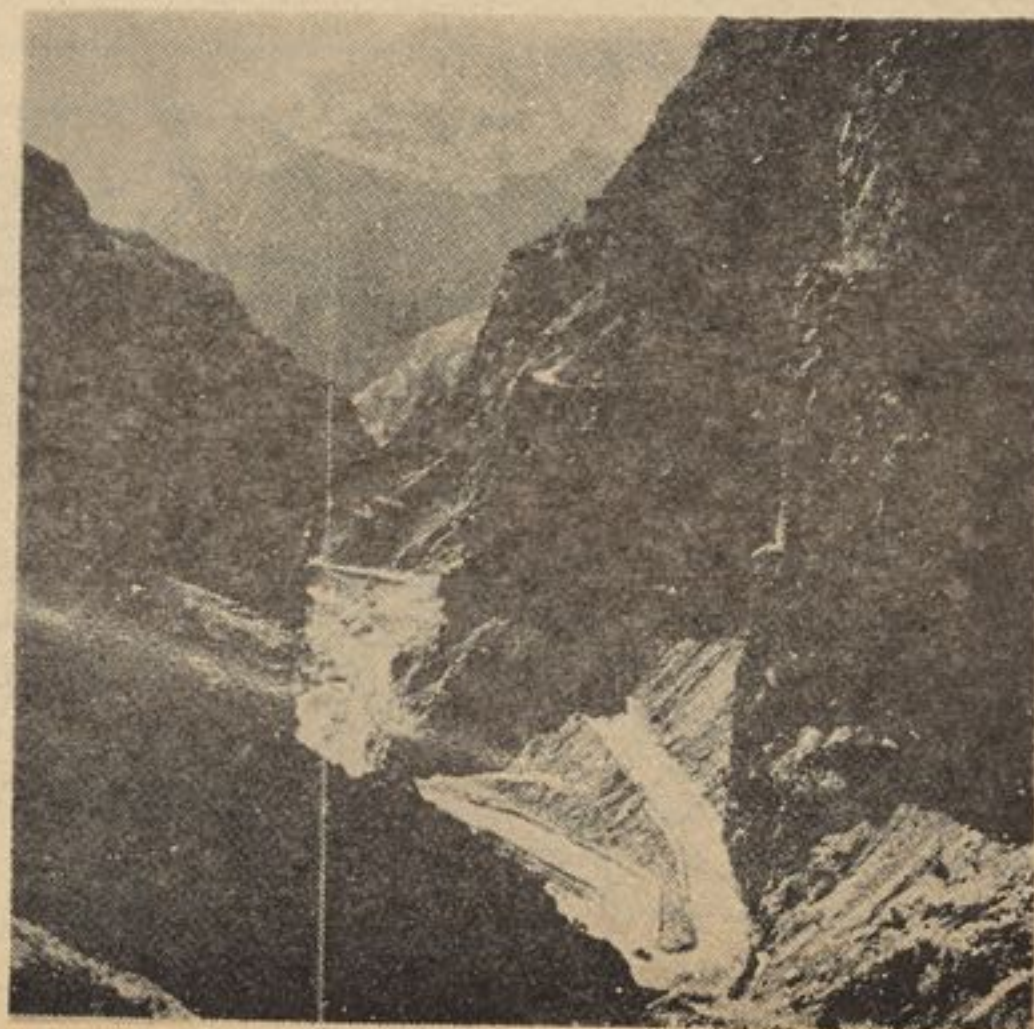
تجارتی و صنعتی امروزی را تثبیت نمودند که با نتیجه همین راه های ابتدایی به طور پخته اعمار و تکمیل گردیدند روی ملخو طات و تخمینات فوق بوده که از هزار ها سال قبل تجسست و دریا فت های ابتدایی اسات شاهراه های بزرگ امروزی آسیای را بمیان آورده که در جریان قرن هانه تنها در تبادل مال التجاره مفید ثابت گردید بلکه توانستند که کتله های بزرگ انسان هارا با یکدیگر نزدیک سازند در سال (۱۹۶۰) شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای شرق دور پلان پروژه شاهراه های بزرگ آسیایی را پیشنهاد نمود تا بهمین ترتیب مراکز مختلفه ممالک خط السیر شهر ها و

بالغ میگردید و به فاصله ۲۱۵۲۲ کیلو متر اصلاح و تبدیل گردیدند. مقامات مربوط این پروگرام جهات مختلفه این سیستم سرک هارا مخصوصا فاصله اعظمی و اصلاحات اختصاری آن با انواع و موقعیت زمین اهمیت ساحات مسکونی منابع زراعتی، معادن و ساحات صنعتی هر منطقه مراکز تجار تی و نقاط تور یستیک را بصورت دست و اساسی مطالعه نمودند بادر نظر داشت تمام این نقاط متخصصین و ما هزین مطالعات و ریسرچ های را بعمل آوردند که به یقین معلوم نمایند که آیا این خطوط تصوری با مقایسه سرک های موجوده تفاوت پیدا میکنند و یا خیر چنانچه از نتایج حاصله ثابت شد که پروژه شان واقعا مثمر و عملی بوده است.

در بعضی مناطق حالت وضع سرک ها از نقطه نظر موقعیت طبیعی طرق ترانسپورت و میخانیکیت آن اصلاح گردید ولی در بعضی ساحه های دیگر که اتصالات مخابرویی ضعیف و مشکل به نظر میرسید تا بقیه در صفحه ۷۳

مراکز صنعتی و حصص بزرگ ممالک آسیایی و بنا در همه آنها با هم وصل گردد و در جهت رسیدگی به مراکز و نقاط توریستیک و تاریخی کشور هاتسهیلات لازمه بعمل آید و ارزش اقتصادی آنها تثبیت شود علاوه در باره امتداد این شاهراه بزرگ آسیایی با جال سرک های ممالک اروپائی و اتصال شان الی سرحدات ایران و ترکیه و گروپ سرک های آسیای مرکزی الی سرحدات ایران و عراق از طرف کمیسیون پیشنهاد گردید.

در سال ۱۹۶۰ اولین مطالعات در حصه اتصال سرک های سرحدات ایران و ترکیه الی سیگون مرکز ویتنام جنوبی که مجموعا ۱۰۸۳۲۲ کیلو متر میشود آغاز گردید و در اختصار فاصله به ۵۸۷۶ کیلو متر حق اولیت داده شد سرک ها نیکه از عراق ایران الی سنگا پور به طول ۱۲۹۶۷ کیلو متر امتداد یافته به طول ۷۱۹۴ کیلومتر اصلاح و اعمار گردیدند که به این اساس مجموعه سرک ها نیکه به آن حق اولیت داده میشد و به فاصله ۳۸۳۹۲ کیلو متر



شاهراه درونته



# ing to Live For



راوړم يعنى بېرته خپل چټک ټايپ وکړم . خو ددغې وظيفې پيدا کول او بيا په داسې وخت کې چې ماته د تيمو تې دليدلو لپاره پوره وخت او جود وي او د کار څخه وکړای شم هغه ته دليدلو لپاره لاره شم يو بل مشکل و . که څه هم زما دکور نې غړو په دې برخه کې ډيره مرسته کوله او داسې ورځ به نه وه چې دهغوی څخه يو يا دوه روغتون ته نه وي ورغلي او زما د زوی خبر دې نه وي اخستې ، خو زه هم مجبوره وم او دا مې سخته علاقه وه چې په منظم ډول هغه ته ورشم او خبرې واخلم .  
خوپه پای کې مې فيصله وکړه چې ديوې نمايندگي سره ديوه مو قتي کار قرار داد لاسليک کړم . په دغه کار کې ماته مناسب معاش راکول کيده او سر بيره په هغه ماکو لای شو چې دکار دجر يان په وخت کې ديوې گړۍ لپاره دخپل زوی دليدلو لپاره خان فارغ کړم . زه ډيره خوشحاله ژوندون

هغه زما زوی ته دژوند ا ميسل په برخه کې اودې ته يې تشويق کړ چې ژوند دخپلو ټولو خوښيو سره بيا شروع کړي خو آيا په نړۍ کې داسې څوک وچې هغه دې ما ديو شي په هيله کړي ؟

هم ورو ورو راسره ز ياته علاقمنده اورا باندي مېر بانه شوه . کله چې به زه درو غتون يا ددبا ندي څخه کور ته راغلم او په دې چې کور به مې تش او خالي نه و بلکه دغه گاڼو نې به په پاسنې کو ټه کې وه نو يو ډول روحي آرا متيا به را تر لاس شوه او ډيره به خو ښه شوم چې شکر دې به کور کې خومي يوڅوک شته .

بله خبره دا وه چې ما بايد ځانته يو کار او وظيفه پيدا کړي وای . مخکې له هغه چې واده مې وکړ ما په يوه دفتر کې دسکر تر په حيث کار کاوه او اوس مې فکر وکړ چې زه کولای شم هغه چټکي چې پخوا مې په ټايپ کې درلوده بېرته په آسا نټيا لاس ته

داسې فکر راته پيدا شو چې د هغو په اثر مې مشکلات يو په بل پسې حل شول اولکه څنگه چې هغه راته وويل چې داينده ژوند په مشکلاتو کې فکر کول لازمي او ضروري کار نه دې ځکه دغه مشکلات په خپله راځي او په خپله ور کېږي . زړه مې يودم آرام شو او دغه ويره مې کمه غوندې شوه .

ددې لپاره چې زه په کور کې يواځې اوسيدلم نو په دې باره کې مې مور او پلار په سخته اندېښنه کې وو او ددې لپاره چې د هغوی دغه اندېښنه هم ليرې شي نو دخپل کور پاسنې کوټه مې ديوه ښو ونځي يوې ښوونکي ته په کرایه ور کړه . او دغه ښځه

نه ، هغه وروسته له هغې چې مونږ واده سره وکړ دغه شيانو ته اصلا وخت نه درلود ، خو تيموتې فټ پال ته ليونې دې .  
ډاکتر راته وويل : دا يوه ډيره ښه مو ضوع ده چې ماد هغه د خبرو څخه معلوم کړه چې هغه د فټ پال دلوبې سره ز ياته علاقه لري ، ځکه چې دا شوق په حقيقت کې دهغه د معالجي په برخه کې يوه لويه تکيه ده چې مرسته ور سره کولای شي په عين حال کې ته هم بايد په ژوند کې پوره کوشش وکړي اوله همدې شيبې څخه لا خپلې آيندې ته مه اندېښمنه کېږه ځکه چې اينده لار اوسه نه ده رارسيد لي . ته يو هيرې چې دغه مشکلات او فکرو نه چې عموما مونږ نري ویر پر وپه آسانۍ او بيله مشکلاتو تيرېږي او اصلا ددو مره اندېښنې وړ نه دي .  
ډاکتر ما ر تين دغه خبرې مې په پوره غور او دقت واور يدې اوسمدستی



# Someth

له انگلیسی منابعو څخه

دا، ویاړ ژباړه

## دیوه شی په هیله

یې په داسې حال کې چه دخپل میز  
جعبه یې را کښوله یو کو چنی امر  
خود خوا هڅه په ډول را باندې وکړ  
او داسې یې راته وویل :

«ښه، ډیر ښه میرمن ویل، تا په  
ډیره ښه توگه دا ټول کار اجرا کړ.

زه هیله لرم چه ته به سبا ماښام بیا  
ماته لږ وخت راکړی»

په ځواب کې یې وروته وویل :

«ولی نه، ښاغلی کړو تره.»

«ښه نوچه داسې دمزه به سبا  
مو سسی ته تیل فون وروکړم چه ددو

نورو هفتو لپاره تارا پرېږدی چه  
له ماسره کار وکړی.»

ډیر ښه، ښاغلی کړو تره دا خبره  
مې وور ته وکړه اود ټایپ ماشین مې

په خپل پوښ کې وپوښه او ځان  
مې دتک لپاره چمتو کړ.

خوپه دې وخت کې چه زه راولاړه  
شوی وم اود هغه څخه مې رخصت

اخیست دهغه دکوټی دروازه وټکیده  
اوسمدستی دهوټل یو خدمتکار ر په

داسې حال کې چه قهوه او لږ سند ویچ  
یې په پتنوس کې را اخیستی وراغی

او کلا کړو تر راته وویل : مخکښی  
لږی چه لاره شی لږ قهوه وڅښه

ځکه چه ډیر کار دی وکړ او ستړی  
شوی یې .

بیا هغه دقهوی په جوړولو ځان  
بوخت اودسندویچ غاب یې ز ما

خواته را نژدی کړ . هغه اوس آرام  
ښکار یږه یوه دانه سندویچ یې واخست

ټوټی یې کړ اوویې خو ډ بیا یسی  
سمدستی راته وویل :

اوس داراته ووايه چه دشپې له  
خوا دغه کار خو به ستا په کورنی

ژوند کې کوم زیان نه پیښوی میره  
دی په دې باره کې څه فکر کوی ؟

پخوانی آشنا درد بیا په زړه کې  
راننوت او په ویر یدلې آواز مې ورته

ویل : پاتې په ۷۴ مخ کښی

پاک اوستره شوی چه په مخ یې نوی  
اوتازه قر طاسیه ایښو دل شوی وه  
اوڅنگ ته یې یو ټایپ پروت و. دغه  
راز دلیکنی لای زمی شیان د تجار تی  
دوسیو سره او یو ټیپ ریکارډر هم  
مو جود و .

«زه غواړم همد اوس ځینی لیکونه  
تاته و لولم ترڅو چه راته ټا یسپ

یې کړی» هغه دا خبره زماله کینستلونه  
وروسته را نه وکړه او بیایې خبروته

داسې ادامه ورکړه :

زه فقط لږ پخوا په پاریس کې  
دیوی غو نډی دکیدو نه راستون

شوی يم او کله چه په الوتکه کې وم  
ځینی لنډ او مختصر یاد داشتو نه

مې اخیستی دی . هیله ده چه دیوی  
شپې یې په موده کښی موستومانې لری شی

اوبیا به نو پیل ورباندې وکړو .

هغه لږ تم شو خو ما سمدستی  
ځان دکاغذ ونو اوکار بڼ پیپر په

ترتیبولو اود ټایپ په جوړولو بوخت  
کړ ترڅو چه ټایپ ته ځان چمتو کړم

اوپه عین حال کې مې د هغه څخه  
داوسنی کار په باره کې څو لنډی

پوښتنی و کړی . وروسته له هغه ما  
خپل دیاد داشت کتابچه خلاصه کړه

ترڅو چه د هغه دلیکونو لنډیز په کې  
ولیکم . دلیک دلوستلو په وخت کې

دهغه آواز صاف او واضح و اود  
لوستلو په وخت کې یې په یو یو ځای

کې یوه وقفه کوله ترڅو چه ما ته  
دآرام کولو موقع راکړی او ما هم

په ددو مره چټکتیا اوسرعت د هغه  
خبری یاد داشتو لی چه دبل هیش

شی په باره کې مې فکر نه شو کولای .  
دری ساعته تیر شول او ددریم

ساعت په پای کې ما وروستی لیک  
په پاکه کښی واچاوه اوبیا مې

دټایپ ماشین یوی خواته کړ اوستړی  
ستومانه په خپله چوکۍ کې دکسی

کولو په حال کې کینا ستلم .  
هغه ماته په خیر خیر وکتل اوبیا

په یې یاغیر حاضر واویا په یې رخصت  
اخیستی و . اوس ددی کار داجرا کولو  
په باره کې چه دپخوا نیو څخه یی  
زیات تو پیر در لود په فکر کې وم او

دځان څخه به مې پوښتل چه داویلی  
اوکله چه مې غوښتل خپله ددغه ستر

اومهم شخصیت سره و گورم اودهغه  
دکوټی در وازه مې ور ټکوله ، ځان

ډیر وار خطا راته ښکار یږه . خوبیا  
مې هم ځانته تسلی ور کړه اود ځان

سره مې وویل :

داسې شیان او کار ونه خو په  
ژوند کې را تلو نکي دی او کیدای

شی چه په آسانی اوبیله کو مې خبری  
اجرا شی .

در وازه خپله کلاو کړو تر راته  
خلاصه کړه ، اودیوی کړی لپاره مونږ

دواړو دیو بل خواته بیله دی چه  
څه سره ووايوو کتل چه دا کتل دیو بل

دستاینی نه خالی نو .

د هغه خیری ته چه مې وکتل نو  
لومړی شی چه راته څر گند شو دهغه

لوړ همت او په ځان باور و چه  
درلود یې هغه یو ښکلی سړی و چه

روښانه او ځلیدونکی ستر گي اوتور  
گن وینستان یې در لودل او یویوتار

به کې سپین شوی و مافکر و کړ چه  
دهغه خو له به تل همداسې پتهوی

ځکه چه دو مره یې حرکت او پته خوله  
ولاړو چه زه یې حیرانه کړم .

خولږ ورو سته مسکی شو چه په  
دی حالت کې یې یوه عجیبه زړه

وړونکی خیره را پیدا کړه اوزه یې  
سمدستی ور جلب کړم . هغه ددغی

مسکا نه وروسته داسې را ته وویل :  
«ته باید میرمن نویل یې، را څه

مهربانی وکړی»

هغه در وازه زما مخی ته پرانیستی  
ونیوله ترڅو چه زه ور څخه تیره

وم چه دیوه کار اویوی وظیفی خاونده  
شوم او داسې وظیفه وه چه زه یې  
پوره مصروفه کړی وم اوما کولای شوای  
چه خپلی فکری سترې پاوی اواندیبڼی

که څه هم دیوی کړی لپاره وی هیری  
کړم .

په هغه ژمی کې چه زه په دی کار  
بوخته وم زمانه خوڅو څلی غوښتنه

وشوه چه وظیفی ته په دایمی ډول  
باید دوام ور کړم خوما دغه ټولسی

غوښتنی ونه منلی ، ځکه تر هغوچه  
تیموتی په رو غتون کې ومانه شو

کولای چه ټوله ورځ په دفتر کې پاتی  
شم .

یوه ورځ کله چه پسرلی تـسـازـه  
را رسیدلی وماته وویل شول چه د

کلاو کړو تر نو مې تاجر دکار کوټی  
ته چه په یوه هوټل کې وه دهغه

دسکر تر په حیث ماښامی لاره شم  
اود هغه مربوط کارو نه ټایپ کړم

اوهمددا کاروچه زما په ژوند کې یو  
ناڅاپی بد لون راغی ..

په دی باره کې زمونږ دنمایندگی  
مدیر داسې راته وویل : هغه زمونږ

دکار فرما یانو دجملی څخه یوستر  
اومهم سړی دی ، ډیره میرانه لری

اوهغه څه چه پاته یې وروسپاری دهغه  
داجرا کولو په عوض کې چه هرڅومره

ورکړی پاک نه لری او داگټه اوس  
ستا په بر څه شو یږه .

هغه عموما دشپې له خوا کار کوی  
اوهمددا علت دی چه د هغه مربوط

کارو نه دشپې له خوا اجرا کیږی .  
تراوسه پوری زما مات زړه دهغه

خلکو څخه چه کار مې ور سره کاوه  
لیری سا تلی وم ، اوماد هیش داسی

کار داجرا کو لو څخه چه زما دمسک  
اوشق سره یې رابطه درلوده، نه ویر

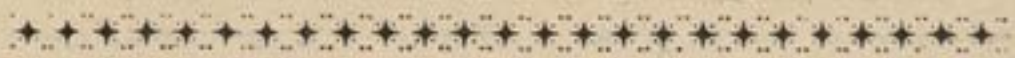
در لوده اونه مې سر تری غږولی و،  
خودی کارونو عموما مو قتی جنبی

در اودی اوپه هغو دفترو کې به مې  
اجرا کول چه اصلی او دایمی مامور





## عوض اینکه بگوئیم تاگرد جاده روی شانهاش نه نشیند صحیح نیست چرا نگوئیم تاگرد جانان در نسا درست نیست



کاری ساخته و پرداخته نباشد همه آرزو هایش را نقش بر آب بسازیم و آنوقت افتخار کرده بگوئیم نگفته بودم اوتازه آمده و هنوز هم در همان خواب و خیال دنیای خارج است. نگفته بودم گفتن و عمل کردن فرق دارد آفرین بما که با همه این مشکلات سا لها است کار میکنیم کار کردن آسان نیست من مثل این جوان بسیار آنها را دیده ام که سخن از انکشاف و ترقی زده اند. داد از کار و سرعت عمل زده اند ولی وقتی به میدان عمل داخل شده اند هیچ کاری را از پیش برده نتوانستند اند در حالیکه اگر نیک متوجه شویم این گروه مردم یا بعباره دیگر این چار کلاها خود عمدا موانعی در راه پیشرفت برادر جوان و با انرژی خود ایجاد کرده اند خود خواسته اند و در نظرها منفور شود - خود خواسته اند عوامل نا کامی او را فراهم نمایند خود خواسته اند تا مردم او را بیگانه شناخته و غرب زده بخوانند.

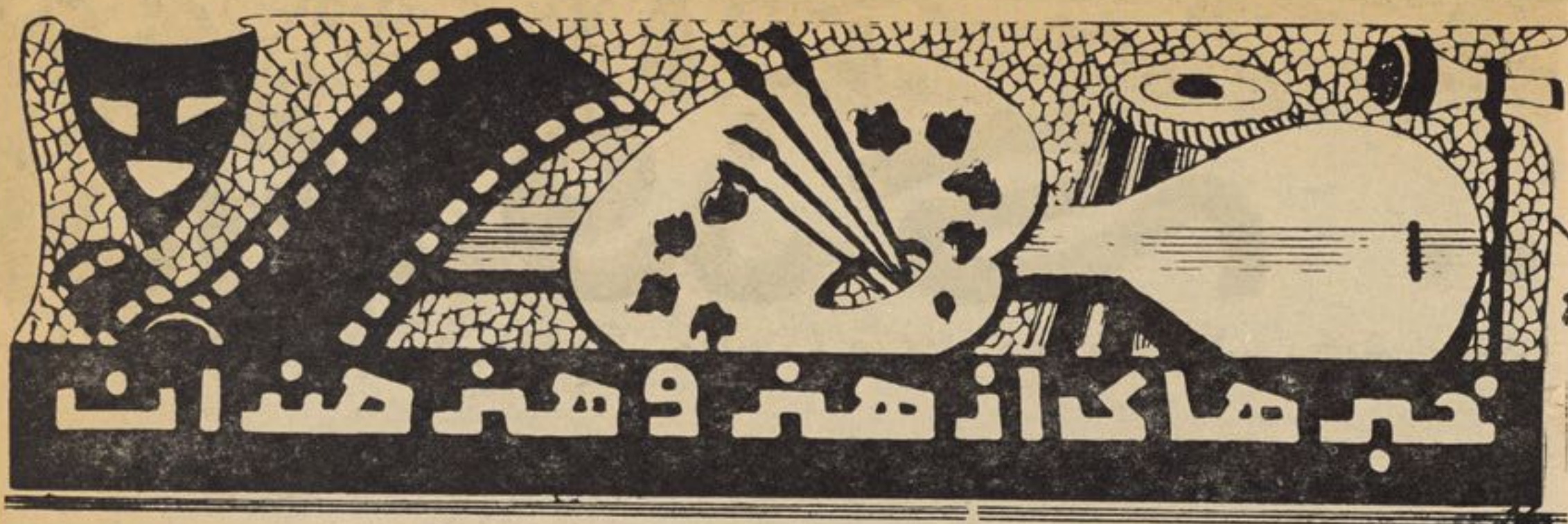
خود خواسته اند او روز هادر موسسه اش بیکار بماند و پائین و بالا سر گردان باشد - خود خواسته اند چند روزی باو کار ندهند خود خواسته اند احساسات او غرور او را بکشند و او را شخص فاقد اراده و بزعم خود انارمل و بیادورند و یا بعباره دیگر او را جوانی را کد غیر فعال و روز گذران سازند - و بالاخره خود خواسته اند تا ابتدا گرد جاده روی شانها این جوانها بنشینند و آنوقت شروع بکار نمایند - همان کاری که آرزوی چوکی نشین بی کفایت و کهنه پرست است و اما عده زیاد مردمی هم هستند که چوکی هارا با اساس لیاقت زحمت و پشتکار بدست آورده و ازین جوانها با پیشانی باز استقبال می کنند اگر پرو فیسور هستند و یا داکتر هستند دست پرو فیسور یا داکتر دیگری را با صمیمیت و برادری فشار داده و دوش بدوش هم کار کرده اند و بالاخره باین وسیله گردها را از شانها دور می سازند.

یابعباره دیگر عوض اینکه بدبین باشیم عوض اینکه موانعی برای چنین جوانها ایجاد نمائیم عوض اینکه او را به نظر دیگران و دیگران را به نظر او بدبین سازیم یا بهم اندازی کنیم عوض اینکه او را سرگردان نمائیم و باین وسیله او را خسته بسازیم یا به زعم همان عده مردمی که چوکی های خود را در خطر می بینند و دو دسته آنها محکم گرفته اند پرو پا گندهای بیجا علیه او نمائیم و بگوئیم تا گرد جاده روی شانهاش نه نشسته درست نیست و کمی او را به همین زودی ها چوکی میدهد چرا او را یاری نکنیم چرا باو بحیثیت یک جوان بحیثیت یک شخص یا انرژی موقع کارند همیم از نظری و مفکوره های تازه وی استفاده نکنیم تجارب او را بکار نماند پس و چرا او را خسته بسازیم آنقدر خسته بسازیم تا او را به قالب یکسی از اشخاص در بیاوریم که بعد از او

سالم بحث کند وقتی گرد جاده میوند روی شانهاش نشست آنوقت این صحبت هارا نخواهد کرد هرگاه در موسسه چوکی مناسب حال او هم موجود باشد همین گروه مردم میگویند: نه بابا کی اوره چوکی میدهد تا گرد جاده روی شانهاش نه نشیند صحیح نیست. در حالیکه این جوان بایک عالم آرزو بکار و خدمت مردم و جامعه خود و گرد کردن گرد جاده میوند بوطن برگشته و می خواهد آرزویش را عملی سازد چون انرژی دارد مطالعه کرده است تجارب بدست آورده است مشاهداتی نموده است لذا حتما برای موسسه خود برای مردم خود و بالاخره برای جامعه خود مصدرخدماتی بسازند ای خواهد شد ازینرو چه خوب است عوض اینکه بگوئیم تاگرد جاده روی شانهاش نه نشسته صحیح نیست چرا نگوئیم تاگرد جاده را دور نساخته است درست نیست.

یک عده مردم که بعضا دیگران بانها چار کلاه هم میگویند مدتها است که چوکی های حکومتی را با عقاید کهنه و غیر تنویری شان با واسطه و شیطنت، یا بهم اندازی - صدقه و قربان گفتن ها اشغال کرده اند وقتی جوانی را دیده اند که بعد از ختم تحصیلات از خارج بوطن برگشته و به موسسه اش بایک عالم آرزو مراجعه کرده است گفته اند: بگذار ش چند روز با سر بلندی صحبت کن و یا نظر یات تازه را ارائه نماید از ترقی و انکشاف سخن را ننداز دوستی ها و صمیمیت ها از راستگاری ها از تسریع در عمل از پاکی و سترگی و بالاخره از رقا بتهای





بقلم همشهری

## آثار شاغلی بر شنا و نگاه در مسندوبه نمایش قرار گرفت

## ابتکار در خواندن

آثار هنری دو هنرمند معاصر افغانی تو سطر موزیم ملی هنرمردمان شرق در مسکو روز نهم قوس به نمایش گذاشته شد. آثار متذکره معرف کلتور و فرهنگ کشور ما بوده و متعلق به استاد عبدا لغفور برشنا و بنا غلی سید مقدس نگاه بود.

شمس الدین مسرور که یکی از خواننده های خوش آواز رادیواست و درین اواخر محبوب همگان شده است در تقدیم آهنگها یش ابتکاراتی نموده که همین امر باعث شهرت او گردیده است و ازینرو میتوان او را يك خواننده مبتکر حساب کرد.

نمایشگاه افغانی در مسکو به اساس موافقتنامه کلتوری بین افغانستان و اتحاد شوروی افتتاح گردید استاد برشنا ضمن مصاحبه به نمایندگی باختر در کابل گفته است: بعضی از آثار شامل مناظر طبیعی با میان بند امیر و شهر کابل بود وی علاوه کرده است که پورتریت های هم که نمایشگر لباس افغانی بود به نمایش قرار گرفت. درین نمایشگاه هفتاد و پنج اثر بنا غلی برشنا و چارده اثر بنا غلی نگاه به نمایش قرار گرفته بود.

مسرور در چند آهنگش به دختران مثل و خواننده موقع داده است تا در خواندن با او همنا شده حصه بگیرند و باین اساس آن پارچه را با اصطلاح مردم رنگ و رونق بدهند و این خود يك هنر است که باید آنرا ستود تا حال مسرور سه آهنگ را بهمین سبک تقدیم دو ستر ارا و موسیقی و علاقمندان هنر نموده است که اولی را تحت عنوان «خبر پرو بابا مه کنت نیستم» ثبت کرده است دو می که «ای آنکه دو چشمان تو افسونگر و آبیست» مطلع دارد مسرور آنرا با پیغله زرغونه مثل هنر و ادبیات خوانده است و در آهنگ سوم «بیا بیلا خواننده خوش صدای دیگر رادیو حصه دارد که در واقع میتوان آنرا يك آهنگ مطلوب و موفق روز خواند. باید علاوه کرد که اشعار آهنگ دو می و سوم از هر قیصری است شعر آنچه را مسرور و بیلا بنام «درست» و «پوهو» خوانده اند اینجا برای خواننده های ژوندون نقل می کنیم.

قرار يك خبر دیگر بنا غلی برشنا و بنا غلی نگاه که بهمین مناسبت به مسکو رفته بودند دو بازه بوطن برگشته اند



### جواب يك نامه

پیغله لریا نسیم و عالیہ نسیم از مکتب متوسطره گردیز پرسیده اند که لطفا نجیب احمدزی نطق پروگرام سازها و رازها را معرفی کنید! خواهر عزیز: نجیب الله نجیب احمدزی که اصلا از ولسوالی سید کرم ولایت پکتیا است بیست و یک سال قبل در يك خانوادۀ متوسطی چشم بدنیا کشوده است.

چشم تو بتا پر از شرار است در ست!!  
لعل لب تو باده گسار است - درست!!  
تمکین و غرورتو مرا کشته - صحیح!!  
در سینه دل از عشق تو زار است - درست!!  
ای جان به تقا فلم مشوش نکنی  
- تونیزدگر بازی به آتش نکنی -  
تویار منی چسی، تویار منی، اینست خیال  
بنمای وفا - بازی آیسال

گاه گاه برادیو میرفت و برادیو غرض نطقی طور افتخاری کار میکرد تا اینکه در اواخر سال ۱۳۵۰ اوموفق شد امتحان نطقی را بگذراند و بسا رادیو قرار داد امضا نماید. اکنون موصوف در پروگرامها سازها و رازها کلیوالی سندی اونغمی و پروگرامهای نشرات خا رجی حصه میگیرد علاوه در بعضی پروگرامهای موسیقی به صفت انانسر سهم میگیرد اومیکو ید:

یکشب مهن در بر من باش - پوهو  
در بزم وفا اختر من باش - پوهو...  
بشنو تو ز من ای گل مغرور مگو  
تنها تو بیاد لبر من باش - پوهو  
آتش زندم نازو نگاه تو - عجب!!  
دل برده ز من زلف سیاه تو - عجب!!

آرزو دارم در آینده به صفت يك ژورنالیست در خدمت مردم و جا معه خود باشم و ضمنا علاقه ام را بر رادیو در مورد نطقی ادامه بدهم. در مورد از دواج بنا غلی احمدزی عقیده دارد که شرط اساسی درین امر

تو دل فکن و دلبر و دلجو بی - قبول!!  
افسون مجسم رخ ماه تو - عجب!!  
ای جان به تقا فلم مشوش نکنی  
تونیزدگر بازی به آتش نکنی

باید توافق باشد توافق از هر نگاه مصارف و مراسم عروسی - مهریه و جهیز کمر شکن رایک رویه نامطلوب پدران و ما دران میدانند هم چنان بعضا مداخله های بیجای والدین را در امر انتخاب همسر بی جا دانسته میگو ید: چنین از دواج هائمره خوب نمیدهند.



# انديس روزگه

## انيس بشکل جریده بقطع کوچك و در هر پانزده روز يکبار تبه نشر ميشد

شما فکر نکنید که ابو الوفا راجع به این پل های لرزان مطلب گفتنی ندارد بلکه باید بخاطر داشته باشید که مقاومت این پلهای معلق استفاده نادرست از آنها بیخبری و بی اعتنایی مقامات مسوول شهری از وضع لرزان و غلطان آنها و پیش از همه جسامت خود بنده که هنگام عبور از پل لرزش خاصی بر اندام خود و بر پیکر پل ها احساس میکنم مرا بر آن میدارد تا بمجرد رسیدن باداره فوراً قلم بردارم و چندقطره اشکی بشکل حروف در دامان روزنامه

بریزم و یادی ازین پلهای لرزان کنم اما متأسفانه چیزهای دیگری برای بحث خود نمایی میکنند که

ضروری تر هستند اینبار نیز باید آوری از پل معلق که در عبدالله برج بوجود آوردند و هشت میلیون افغانی را از بیت المال صرف اعمار آن

نمودند، ولی نمیتوانند نظر بعلمی از آن برای ترافیک استفاده نمایند،

بیاد پل های لرزانک کابل افتادم که اگر چمچه مسمت ما یاغی نشد خوب والا در فصل بهار سال آینده شاید

دو پل لرزانک مابا خرابی هایی که دارد شاید تاب مقاومت نیاورند زیرا هر روز از مقاومت آنها کاسته میشود، سخن از پل جدیدی بود که

در ناحیه عبدالله برج در محل تقاطع چند دریا با صرف هشتاد لک افغانی اعمار شده است اما چون سرکهای پیرامون آن را نساخته اند این پل فقط بحیث حلقه وصل و نقطه میتواند شناخته شود و بس زیرا استفا ده از آن «معوق» مانده است.»

در قید تحریر می آید، چنانچه در شماره گذشته گفتیم که درین قسمت مطلب انتقادی ای بشیوه طنز نوشته میشود که درین جاقسمتی از مضمون ابو الوفا را از یکی از شماره های اخیر انیس اقتباس مینمائیم زیر عنوان (پل معلق!!) چنین نوشته میشود «از پل های لرزانک و یامعلق صحبت نمی کنیم که در چند نقطه شهر ما بروی دریای کابل چندین سال پیش اعمار شده و چندین نقطه (متفصل) را بهم (متصل) نمودند»

محل تعیین گردد بهتر خواهد بود و به عوض آن در همان محل و یسا قسمت بالایی دوستون بعد از سرمقاله محلی برای کارتون انتخاب شود، زیرا چون کارتون ها اکثراً در صفحه کامنتری باید نشر شود و از طرفی هم از ناحیه عدم نشر کارتونهای سیاسی، اجتماعی چه بسوییه ملی و بین المللی کمبودی ای در انیس به نظر میرسد. جالبترین مطلب صفحه سوم انیس امروز قسمتی است که (بقلم ابو الوفا) است.

اعلا نات در صفحه هفتم انیس درج گردیده و در صفحه هشتم مطلبی بالای چهار ستون که دارای تون سرخ بوده به نشر میرسد که اکثراً اخبار اکتشافاتی بوده، شعارانیس نیز در همین صفحه طبع شده و خبرهای رفت و آمد، حوادث و اتفاقات اکتشافات علمی، عکس انتقادی زیر عنوان عکسپاسخن میگوید که توسط عکاس انیس عکس آن تهیه میگردد.

مطلب انتقادی دیگری زیر عنوان در شهر ما و هم بعضی راپور ها نیکه دارای جنبه خبری باشد همراه با اعلا نات مصنفه در همین صفحه به نشر سپرده میشود.

قبلا در مورد روزنامه انیس بصورت عام حرف زدیم اما درین شماره به سلسله مطالب قبلی میخواهیم در خصوصیات بعضی مطالب آن سر بزنییم.

در صفحه اول که گفته بودیم اکثر اخبارها بصورت حرم معکوس به نشر میرسند که این امر بر حسب تعامل زور نالستیک بوده و راستی در صحافت آن نیز سعی بی بخرج برده میشود.

و اما صفحه دوم که کامنتری نامگذاری میشود به استثنای سرمقاله تبصره های سیاسی اقتصادی، و اجتماعی با چند سطر از مضمون يك نشریه، بسته امروز در حصه پائین دوستون اخیر معرفی همکاران انیس به نشر میرسند.

اما اگر برای کلیشه معرفی همکاران انیس در صفحه اخیر (۸)

### انيس

روزنامه

تاسیس: ۱۳۰۶

محل کار: زنده صالحان

سری: شماره ۱۳۰۶

۱۳۲۷

---

#### هو المستعان

انيس: طاعت و دست بردار مضمون درج شده در اوقات فراغ مردم... (مطلبی که در مورد...)

مشکله مشاور: در حالات عدم اذیت و عدم... (مطلبی که در مورد...)

حیات فکری و عمر: همه حیات فکری... (مطلبی که در مورد...)

و حیات فکری... (مطلبی که در مورد...)

انيس: طفل است و نمیداند هر طفل حیات و... (مطلبی که در مورد...)

و انست: روش و نسبت است... (مطلبی که در مورد...)

فریقه: در حقیقت... (مطلبی که در مورد...)

نو: و نسبت به... (مطلبی که در مورد...)

طفاقت: در... (مطلبی که در مورد...)

دوره: ظهور... (مطلبی که در مورد...)

گفته:

#### موضوعات

انيس: روزی که خدا وجود آمد... (مطلبی که در مورد...)

خبر: در... (مطلبی که در مورد...)

حمله: در... (مطلبی که در مورد...)

ننگ: در... (مطلبی که در مورد...)

مکلف: در... (مطلبی که در مورد...)

که همیشگی: در... (مطلبی که در مورد...)

---

#### مقالات

در این قسمت مقالات: روسی، اجتماعی، و جنبی... (مطلبی که در مورد...)

#### قسمت اول

در این قسمت مقالات: روسی، اجتماعی، و جنبی... (مطلبی که در مورد...)





# تأمرون گ

انیس با قطع بزرگ، صداقت زیبا، اخل هشت صفحه با مطالب

## متنوع نشر میگردن

سرخ کلیشه دیگری باتون خفیف سیاه شاعر (احساس مسئولیت، انگیزه پیشرفت کار هست) چاپ شده و در قسمت وسط ستون اول کلیشه (حوادث و اتفاقات) بطبع رسیده است که در صحافت این صفحه کلیشه های متنوع نقش بهتری را بازی کرده است.

همچنان خبرهای حوادث ترافیکی و جنایی خبر های خارجی نیز درین صفحه به چاپ رسیده و کلیشه بالای سه ستون از جریان انتخاب دختران برگزیده سال طبع شده. این بود بررسی، مطالب یکی از شماره های اخیر انیس که نمایانگر تحول بهتر آن نسبت به گذشته ها میباشد.

هیات تحریر انیس امروز اشخاص خبیر و چیز فهم بوده که سالها در چار چوب مطبوعات کشور خدمت نموده اند و در راس انیس بنا علی محمد اکبر ارفاقی که یکتا از سابقه داران مطبوعات ما هستند بحیث مدیر مسؤل و رئیس موسسه نشراتی قرار دارند.

تشکیل هیات اداری و اعضای مسلکی انیس نیز نسبت بسالهای پیش وسعت پیدا کرده و تیراژ آن هم بشکل قابل ملاحظه ای به تناسب گذشته بلند رفته است.

امید است مقام وزارت اطلاعات و کلتور در راه انکشاف بهتر و بیشتر سایر روزنامه ها و جراید مخصوصا نشریه های مرکزی توجه خاص بنیول دانسته و نیز کارکنان روزنامه ها از هیچ گونه صرف مساعی شان در راه پیشبرد امور مربوطه شان مضایقه نمایند تا شود فردا که امید واری زیادی به آن داریم در وضع نشرات کشور تحولات درخور وصفی نصیب ما گردد.

علمی و اقتصادی زیر عنوان (عواملیکه ملسمانانرا به ادای مناسک حج وامیدارد) و (بزرگترین تجارت جهانی گاز، از اتحاد شوروی جریان می یابد) به نشر رسیده و در قسمت پائین سه ستون اخیر اعلانی به چاپ رسیده.

در صفحه هفتم این شماره بقیه های مضامین از صفحات قبلی نشر شده و اکثریت محتوای این صفحه را اعلانات فرا گرفته است.

در صفحه هشت این شماره کلیشه انیس در قسمت اول بالای دو ستون، و یک خبر داخلی بالای چهار ستون بعدی و در قسمت وسط صفحه کلیشه (در شهر ما) و بالای قسمت اخیر ستون ششم سمبول سره میاشت باتونهای رنگ سرخ به چاپ رسیده همچنان زیر کلیشه انیس باتون

همچنان در همین صفحه مطلب هنری زیر عنوان (هفت شهر هنر) به نشر رسیده که مفهومی را مبنی بر باز کردن یک مکتب توسط یکی از هنر مندان هندی افاده میکند. علاوه از نشر مطالب و مضامین جالب دیگر دو اعلان نیز در این صفحه جلب نظر مینماید.

در صفحه پنجم این شماره مضمونی زیر عنوان (ارزش و مفاد غذایی میوه جات) به طبع رسیده و در قسمت وسطی دو ستون اول زیر کلیشه (فیشین و مود) مطلبی بشکل مصور چاپ شده است که نمایانگر مدل جدید بوت های زنانه بوده و مابقی این صفحه را اعلانات احتوا نموده است.

علاوه از نشر راپوری از جریان سفر و چشم دید راپورتر اعزامی انیس بولایات کندز، تخار و بغلان مضامین

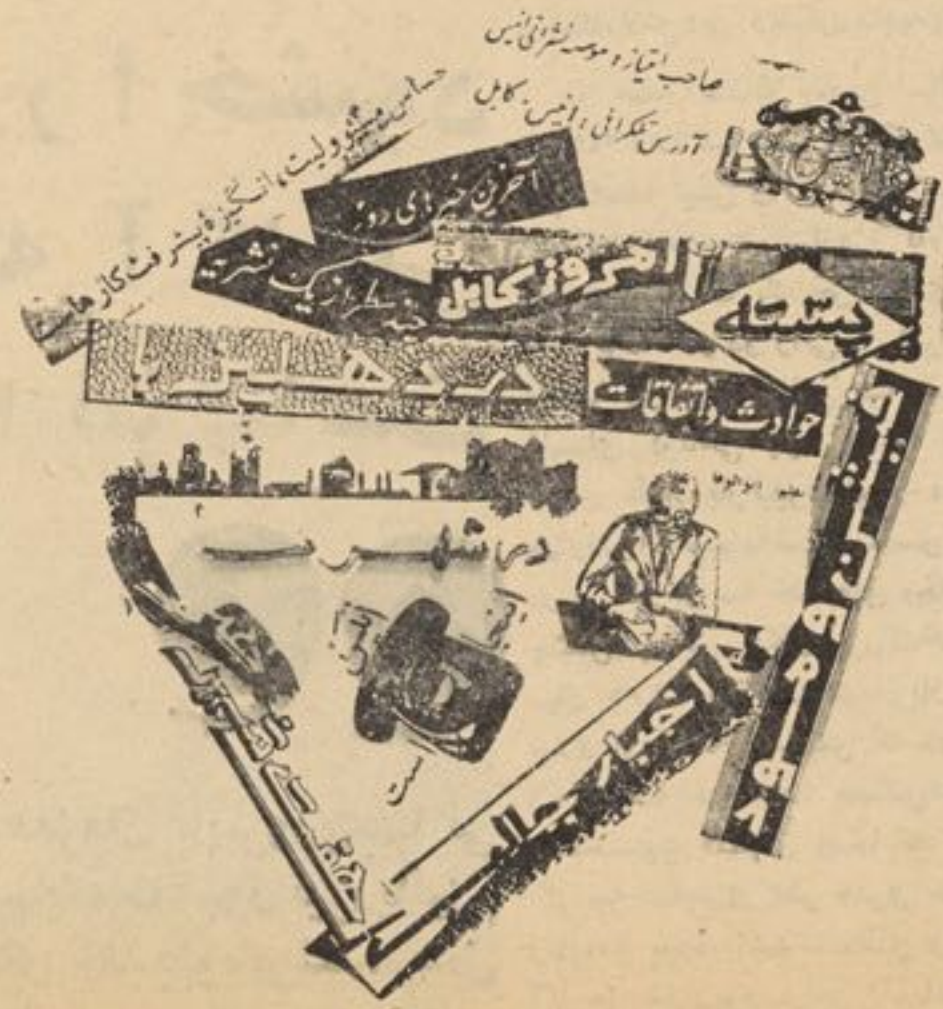
طی تشریح این مطلب مینیمیم که از یکطرف یک موضوع بسیار جالبی مورد بررسی قرار گرفته و از جانبی جوشی آن نیز مطلب جانبداری را افاده میکند که به یقین همشهریان ما به آن علاقه میگیرند و از جانبی هم چون بشیوه تنز درنید تحریر آمده عده بیشتر خوانندگان را بخود جلب مینماید.

در همین شماره زیر عنوان (اینجا انیس است) با کلیشه تیلیفون نیز مطالب اصلاحی و انتقادی به نشر رسیده است درین قسمت روی موضوع گداها مخصوصا گداهای حرفوی زده شده و توجه مقامات مسؤل جلب گردیده است. در قسمت دیگر این صفحه زیر عنوان در دهلیزها مضمونی به نشر میرسد که درین شماره در مورد تجمع گل ولای در جاده مندوی مطالبی به طبع رسیده و نویسنده این ستون مینویسد تا مقامات مربوط به این امر ملتفت گردیده و در پی علاج آن برآیند

چه مخصوصا زمانی که در ایوران بسی انصاف ازین نقطه شهر به تیزی عبور مینمایند باعث اذیت عا برین میشوند.

و در چهار ستون اخیر این صفحه زیر عنوان (جاپان و پرل هاربل) مضمونی ترجمه گردیده که مطلب جالبی است در صفحه چهارم این شماره مضمون پنبتو زیر عنوان «ژوند دقانون به رناکی» به چاپ رسیده که زندگی مردم مارا در پرتو قانون بصورت علمی به تحلیل رسانده و برای همه قابل استفاده است.

همچنان درین صفحه مطلب جالبی به نشر رسیده که به عنوان خبر ذوقی قبول شده میتواند.



اینهم نمونه های عناوین مختلف انیس



# ریالیزم اجتماعی در سینمای هند



از: کی. ای. عباس

● ● گرهی به من  
اندروز میدهند: « به مردم  
چیزی را بده که دوست  
دارند! » ولی خودم بدان  
اثر باور دارم که نه تنها  
نفس فردیم را خشنود  
سازد، بلکه آگاهی  
اجتماعیم را نیز قناعت  
بدهد.



هنگامیکه ریالیزم اجتماعی، همزمان با پیروزی جهانی «ستیاجیت رای» و یاشاید هم به علت ظهور نیور ریالیزم ایتالیایی، باردیگر در سینمای هند جلوه گر شد، «بیمل روی» فلم «دوبیگه زمین» و «راج کپور» فلم «بوت پالش» را ساخت.

هندی. آشنا بود، تأیید تشخص ملی را در برابر تهدید سلطه فرهنگی بیگانه فراهم آورد.

به همین گونه فلمهای تاریخی هندی، با وجود سطحیگری آنها، باز آفرینی اثر ناک شکوه هندوستان بود که احسان سی عام زنده سازی را نشان میداد بخشش از رنسانس فرهنگی هند به شمار میرفت. این فلمها از راه نگاه کردن به شکوه گذشته، برای مردمی که در زنجیر اسارت بودند، آرا مثنی تو لید میکرد. همچنان این فلمها بیدار سازنده غرور ملی بود.

رنسانس فرهنگی که با افزایش بیداری ملی توام بود، در جنبشهایی که برای اصلاحات اجتماعی صورت گرفت، نیز منعکس گشت. و فلمهای هند زیر تأثیر این پدیده ها محتوی و سرشت انسانی و اصلاح طلبانه بی رابه خود گرفت.

این نکته مهم است که گفته شود با بلوغ پیگیر فلم هندی، روما نهال داستانهای کوتاه «سرت چند را چتر جی» بسیار عام شد و این به خاطر آن بود که تازگی دورنمایه ها و نگرش مستقیم سبک او در ادبیات، مواد آرمانی کارگردانی چون «دیپکی بوس»، «باروه» «ونیتین بوس» تشکیل میداد در کرانه های باختری نیز فلمهایی که از نظر اجتماعی بر جستگی داشت، به دست کارگردانی چون شنتا رام، وینا یاک بابو را و پند هاگر، مو هن پهاونه نیو محبوب خان پدید آمد.

درین دوره فلمهای هندی، گاهی به صورت نا بخته و گاه به صورت هنری، ولی تقریباً همواره اثر ناک واقعیت اجتماعی معاصر را طرح میکرد و انبوهی از درو نمایه های زنده را مورد بحث قرار میداد چنانکه نظام کاست، از دواج اجباری، ستمگری بر بیوگان و حق انسانی آنان برای از دواج دو باره بیداد

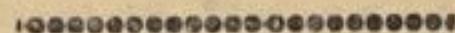
سنت ریالیزم اجتماعی در سینما، از شیوه های گریز گرایی، رومانتی سیزم و جلوه گری سودا گرانه ستارگان کهن تر است. خیلی پیشتر از آنکه کارخانه های رو یا آفرین هالی وود به ساختن میلو درامهای گریزگرا، کمیدیسهای نامبسته و فلمهای هیجان آوری که آمیخته با سکس و خشونت است آغاز کند، ریالیزم اجتماعی در سینمای امریکا ریشه دوانیده بود.

نخستین فلمهای دی. دبلیو. گرفت دارای دورنمایه های اجتماعی بود چون بیکاری، الکلیزم، استثمار کارونا برابری های اجتماعی. این فلمها که در حدود ۱۹۱۰ ساخته شد، اگر چه تا اندازه بی رنگ احسان سانی داشت، ولی واقعیتگرا بود و از طرف تماشاگران نادار امریکا با دلچسبی استقبال گشت. این تماشاگران در لا بلای یک شکل نوین هنری، انعکاس زندگی شان و اشکالات این زندگی را میدیدند.

در هندوستان چندین سال پیش از آنکه دادا صاحب پنپا لکی نخستین فلم داستانی را که راجه هریس چندرا نا مداشت بسازد. گاه گاهی فلمهای صامت یک چرخ روی پرده آمده بود. در دورانی که شرکتهای فلمسازی بریتانیایی به نمایش فلمهای کوتاهی چون «امپرا توری هندی ما» «دربار کبیر دهلوی» و «عروسی مہارا جا» میپرداخت احساس ملی در برخی از ساخته های محلی چون جنبش جدایی بنگال بزرگ که در سال ۱۹۰۵ ساخته شد، باز دید تیلک از کلکته و نمایش که در سال ۱۹۰۶ ساخته شد، منعکس میگشت.

نخستین فلمهای افسانه یی هند اگر چه شاید از نظر هنری خام و نا پخته بوده باشد، مظهر رشد آگاهی ملی بود. این افسانه های معروف که حتی برای بینوا ترین فرد





«مونا» تماشای بمبی است از پشت «تری پتی میترا» و «انور میرزا»  
چشمهای يك كودك گمشده در فلم «دهارتی کی لال»

گری زمینداران رسود خواران بهره برداری از کارگران صنعتی، مو قف زن نوین و عصیان او و آزما نهی وحدت ملی در فلمهایی چون اچهود کینا ، دیو داس ، آدمی کارخانه ، مز دور ، دهارتی ماتا ، کارخانه ، مز دور ، زونی ، دنیا نمائی ویدوسی به جلوه گری در آمد .

سا نسور حکومت بریتا نیایی چنان شدید که حتی تصویر های رهبران ملی را در آرایش صحنه ها منع قرار داد . با اینهم فلمهای این زمان به صورت هو شیوا زانه و غیر مستقیم و در قالب رو یکرد های کنایه آمیز به پر انگیختن مردم و نکو عش ستمگاران در سر زمین پنداری ، ادامه داد . پس تصادفی نیست که در فاصله زمانی کوتاهی یعنی بین ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ فلمهایی چون آمده رشید ، امه ریوتی ، بساگی ، سپاهی ، آزاد ویر ، بهارت کالام جی بهارت و جیون سنگرام به میان آمد زیرا این فلمها به احساس عصیان آمیز مردم پاسخ میداد .

در واقع ، دانه های حقیقت حتی در شماری از فلمهای عامیانه هندی گنجا نیده شد . روشنفکر ترین و اجتماعیه ترین کارگردان به شکل زنده یی با واقعیت اجتماعی کشور شان و دیگر گون ساختن این واقعیت دلبستگی پیدا کردند . اینان فلمسازان متعهدی بودند . اگر چه خود این موضوع را نمی فهمیدند و کلمه تعهد بایستی معنای امروزیش را به دست آرند .

در چنین زمینه ییست که من داخل شدن خودم را در قلمرو ممنوع کارگردانی و تولید گری فلم ، در بیشتر از ربع قرن پیش به یاد میارم قبلا سر نوشت آدمی ، در چارچوب اجتماع ، چیزی بود که به سختی مرا سرگرم ساخته بود . هنگامی که کارگردانی فلم دهارتی کی لال را برای شرکت تیاتر مردم هند به دوش گرفتم این کار را عملی تجارتمی تلقی نکردم ، حتی به آن به حیث يك آزمایش هنری هم ننگر یستم این کار را تنها به حیث يك وظیفه برگردانیم . در میان چنین فلمهایی

میتوان از دیو داس محصول سال ۱۳۵۰ ، آدمی ، محصول سال ۱۳۹۳۹ ، دیو سی ساخته سال ۱۹۴۱ و روتی سال ۱۹۴۲ نام برد . فلم دهارتی کی لال در سال ۱۹۴۶ ساخته شد و در سینما تیک فرا نیسین درباریس به نمایش درآمد و خوب استقبال گشت ، چنانکه تار یختو یس پر آوازه سینما ، یعنی ژورژ سیدول فرانسوی ، این فلم را دید و در کتابی که در باره سینمای جهان نوشته ، ازین فلم به حیث یکی از برجسته ترین فلمهایی که همواره زنده خواهد بود ، نام برده است به همین گونه دهارتی کی لال تبصره های خوبی از نمایندگانی که در کنفرانس سمله گرد آمده بودند ، دریافت کرد . نماینده ویژه نیویارک تا یمز این فلم را به حیث گامی پر اهمیت در پیشرفت سینمای هند ... که مرا از این نشستی در اوج

اجتماعی پذیر فتم تا از سینما برای مفاعمه استفاده کنم و قصه ترس و قهر مانی را در قحطی نکال با ز گویم .

من باز یگران تیاتر را که پیش ازین هرگز در برابر کمره فلمبرداری قرار نکرفته بودند ، برای فلم خودم برگزیدم ، زیرا این کار برای هدف ما اقتصادی تر ، عملی تر و مناسبتر بود بعدتر ، برخی ازین باز یگران چهره های پر آوازه سینما شدند . چون بلراج سبانی ، شو مپهر میترا و تریپتی میترا درین فلم به آرایش باز یگران دست نزدیم و فلمبرداری را غالباً در جا های حقیقی انجام میدادم ، زیرا میخواستم ریا لیزم غم انگیز و موضوع را در خشا نتر نمایش دهم . در صدد نبود کاری کاملاً تازه و استثنایی انجام دهم مادر مسیر اصلی سینمای هند باسنت ریا لیزم اجتماعی آن راه میبیموم .

مادر کار به راه انداختن موجی نوین نبودیم در واقع ، علیه فلمهای ساز آمیز بی معنی ، میلو درامهای خا نوادگی محافظه کار و کمید بهای ناهمبسته یی چون خزانه چسی ، خاندان و شین شینا کی بو بلا بو میجنگیدیم در حقیقت ، ما میخواستیم که سینمای هند را به سنت گذشته و فلمهایی که به صورت آفریننده یی بو یایی داشت و بر اساس تعهد اجتماعی پدیده بود ، برگردانیم . در میان چنین فلمهایی

کارش یاد دهانی کرد تلقی نمود . این فلم ، نخستین فلمی بود که برای بخش در اتحاد شو روی اجازت یافت و با زار نوینی برای سینمای هند به دست آورد . اما این فلم از نظر مالی در هندوستان نا کام ماند . این نا کامی شاید هم تا اندازه بی معلول عصیانی بو که همان روز کشایش فلم در بمبئی به راه افتاد و به دنبال آن قیود شبکر دی اعلام شد . هنگامی که ماسر گرم تهیه شد دهارتی کی لال بودیم چیتن انند مشغول ساختن فلم کنایه آمیز خودش بود که پنجه نگار نا مداشت او درین فلم صحنه هایی را به کار میبرد که در صورت سمبولیک آرایش گشته بود و مانند ما باز یگران نیاز مودها به کار گرفته بود . این فلم مسایل بهره کشی ، فقر و بیداد گری را به

بقیه در صفحه ۷۶



«اوپتال دت» و «سوهاسنی مولی» در فلم «بهوون شوم»



# والاحضرت شاهد خمت بلقیس تصدیق نامه

بیش از ۶۰۰ نفر از مراسم انتخاب دختران برگزیده در بالروم هتل انترکانتی ننتال دیدن کردند

آرکستر پیام بانغمات دنوازشان و پیغله نجلا با نواختن رباب و نقی خاص به محفل بخشیدند.



والاحضرت شاهد خمت بلقیس تصدیق نامه دختر برگزیده سال را به پیغله فاطمه اخترهروی می سپارند.



روز پنجشنبه ۲۳ قوس ساعت ۱۱ صبح امتحانات نهایی دختران برگزیده سال در کاپ مطبوعات آغاز شد و تا ساعت ۸ شب دوام داشت اعضای هیات امتحان عبارت بودند از:

محترمه میرمن امینہ سراج محترمه تسخ خطی  
میرمن مستوره نواز و محترمه میرمن عادلہ کیلانی (از انجمن میرمنسہای رضا کار) میرمن ملال نظام لیسانیہ حقوق و علوم سیاسی پیغله ماری خلیلی شکرہ رعده مدیر مسوول مجلہ ژوندون جلالتماب کندہاری رئیس مطابع دولتی - بناغلی جلالی رئیس رادیو افغانستان - بناغلی آہنگ معاون موسسہ د باخترآژانس بناغلی محمد بشیر رفیق معاون

ساعت ۱۱ قبل از ظہر روز ۲۳ قوس اعضای محترم هیات امتحان از کاندیدان خواستند تا اتاق را ترک گویند و هر کدام بنوبست داخل اتاق امتحان شوند. دختران ولایات پیغله فاطمہ اخترورمز یہ دلشاد بی نہایت خستہ بنظر میرسیدند زیرا پیغله دلشاد یکروز



پیغله زہرہ یوسف

موسسہ نشراتی انیس بناغلی ناعض معاون موسسہ طبع کتب بیہقی - بناغلی ہدی مدیر تدقیق موسسہ نشراتی انیس بناغلی ظفر مدیر مراقبت پروگرام های رادیو بناغلی دہستانی از موسسہ نشراتی اصلاح بناغلی محمد یوسف کہزاد و بناغلی حمید جلیا از ریاست ثقافت و ہنر بناغلی سراج و ہاج مدیر عمومی

پیغله بہار شعر دلنشینی کہ خودش سرودہ بود در محفل قرائت کرد





# های دختران برگزیده را توزیع کردند

علیحده می داد که بعد از ختم امتحان عظیمی - سایره نور - انیسه لطیف نمرات در حضور هیات جمع شد پیغله زهره یوسف پیغله پروین عظیمی پیغله اختر هروی - سائره نور فوزیه داشتند .

نمره شان ضم شود . روز دوشنبه ۲۷ قوسس بساعت ۴-۳۰ بعد از ظهر انجمن میرمتهای رضاکار بهمکاری مجله ژوندون



قبل و پیغله فاطمه اختر هروی صبح همان روز ساعت ۸ بسکابل رسید ه بودند .

هیات از هرکاندید علاوه بر ۲۵ سوالیکه از طرف اداره مجله ژوندون

« هما » از پنج دختر برگزیده

دعوت می کند که از شیراز تهران و اصفهان دیدن کنند .



صالح - انیسه لطیف و رمزیه دلشاد و شمسلا اندیشه نمرات عالی گرفتند . در نمرات امتحان اول با زهره یوسف - فاطمه اختر هروی - پروین

و قرار شد علاوه بر نمرات معلومات عمومی هر يك از کاندیدان از طرز برخورد ایشان با جمعیت مدعوین در هتل کانتی نتال نیز نمراتی با

تهیه شده بود سوالاتی مینمودند دکتر عبداللطیف جلالی در باره تاریخ افغانستان و میرمن امینه سراج در باره تدبیر منزل سوالاتی نمودند و هر عضو هیات برای هرکاندیدنمره



اعضای هیات ژوری هنگام غور بر انتخاب دختران برگزیده سال در محفل هتل انتر کانتی نتال



دختران روی سٹیج بالرو مهوتل انتر کانتی نتال بابی صبری منتظر اعلان نتایج بودند .



ورق برتیب



# محفل هو تل انتر کانتی، ننتال شور و هیجان خاص داشت ●

امتحان نهایی معلومات عمومی در حضور یک هیات ۲۰ نفری در کلوپ  
مطبوعات اخذ شد و دختران بار و حیه قوی درین امتحان اشتراک کردند

و عده زیادی از علاقمندان اشتراک  
نموده بودند محفل با بیانیه خیر مقدم  
توسط میرمن زعد مدیر مسوول مجله  
هفتگی ژوندون آغاز شد - سپس  
میرمن مستوره علی نواز در باره  
چگونگی این مسابقه بزبان انگلیسی  
برای خارجیانیکه باعلاقمندی از  
اولین مسابقه دختران برگزیده  
سال دیدن میکردند معلومات داد بعد  
میرمن حضرت به نمایندگی از زنان رضا  
کار از مجله هفتگی ژوندون اظهار  
امتنان نمود از کسرت پیام نیز نغماتی  
نواخت و محفل را گر می خاص  
بخشید .



اعضای هیات ژوری توسط بناغلی  
مهدی ظفر به حاضرین معرفی گردید  
در محفل روز ۲۷ قوس علاوه بر  
اعضای دایمی امتحان نهایی دانشمند

محترم دکتور کمال سید معاون  
سرطبابت نادرشاه بهرغتون نیز  
اشتراک نموده بود.

در حالیکه اعضای هیات ژوری  
داخل شدن هر دختر و معرفی مختصر

هر دختر از مقابل مدعوین می گذشت و در جای معینی روی ستیج می نشست .

دعوتی در بال روم هتل انتر کانتی ننتال ترتیب داده شده بود که در آن و لا حضرت گرامی شاهدخت بلقیس  
زنیس عالی جمعیت میرمنهای رضاتار با تشریف آوری شان افتخار بخشیدند - علاوه و لا حضرت محبوب  
غازی و عده از خاندان جلیل سلطنت مسگیر کسبیر ایران بدر بار کشمور وزیر اطلاعات و کلتور و معین آوزارت



اعضای هیات ژوری در کلوپ مطبوعات از معلومات کاندیدان امتحان گرفتند در عکس سه عینه امتحان را مشا هده می کنید.  
ژوندون



از راست به چپ:  
پروین عظیمی - انیسه لطیف -  
زهره یوسف - سایره نور وییغله  
فاطمه اختر هروی



ژوندون نشان دادند اداره این مجله جزآنکه از تامل سپاس و احترامات خود را تقدیم شان کند تحفه دیگری ندارد .

توسط میرمن رعد به پنج دختر بر گزیده توزیع گردید . در ختم محفل

بلقیس رئیس عالی انجمن میرمنهای رضاکار به آنها توزیع شد.

توسط خود کاندیدان را در عقب میکروفون دقیقانه مینگریستند به طرز برخورد و صحبت ایشان نمرات غلیحده میدادند .

هدایای نساجی افغان نساجی بگرامی فروشگاه بزرگ افغان-موزیک سنتر و لوازم آرایش افون به فینالیست ها توزیع گردید .

سپس بناغلی جهانگیر تفضلی سفیر کبیرایران تکت های هواپیمایی ملی ایران را به هر یک از دختران برگزیده توزیع کرد.

وقتی نمرات از نزد هیات امتحان جمع آوری شد - توسط میرمن رعد و بناغلی دکتور جلالی جمع گردید که در نتیجه پیغله زهره یوسف

اداره مجله هفتگی ژوندون از همکاری های موسسات - فروشگاه های که با ارسال هدایا به دختران بر

از سیمای هر یک ازین پنج دختر بدرستی میشد به اندازه شان دما نی و سرورش پی برد .

اولین دختر برگزیده - پیغله پروین عظیمی دومین - پیغله فاطمه اختر هروی سومین - پیغله سایره نور

گزیده صمیمت شانرا ابراز داشته اند از صمیم قلب اظهار امتنان مینماید .

بعد محترمه میرمن شفیقه سراج معا ون انجمن میرمنهای رضا کار تحفه انجمن را به نمایندگی از زنان رضاکار که یک پیراهن قشنگ و زیبای افغانی را باسلیقه خاص بسته بندی شده بود به پیغله زهره یوسف اهدا کرد .

چهارمین و پیغله انیسه لطیف پنجمین دختر برگزیده سال انتخاب گردیدند.

همچنان از فروشگاه حمید زاده که با فرستادن یک موی خشک کن و مغازه ایشان محمد خواجه که با

هدایای بوتیک اپولو که عبارت از یک جوره بوت سپورت دو عدد دامن دیولون و دو پتلون زنانه دیولون بود

وقتی بناغلی ظفر پنج دختر بر گزیده را معرفی میکرد سالون را شور و هلهله عجیبی فرا گرفته بود مردم با احساسات و شور خاص کف میزدند .

اهدایک عدد بخاری نشنل و بوتیک اپولو که با تقدیم یک عدد پتلون در لاتری به نفع انجمن میرمنهای رضا کار سهم فعالی گرفتند اظهار امتنان مینماید .

دختران برگزیده از ستیج پایین شدند و تصدیق نامه های شان توسط الاحضرت گرامی شاهدخت

مجله هفتگی ژوندون افتخار دارد که عده زیادی از دانشمندان



محترمه میرمن شفیقه سراج هدیه خود را به نمایندگی از انجمن میرمنهای رضا کار به زهره یوسف می دهند

نویسندگان با سهم گیری عاملان شان به حیث اعضای هیات ژوری به این مسابقه علاقه شانرا به مجله می دهند

عکسپاژ - مسعود شمس فو تورا پورتر ژوندون



ع.ف. شهرزاد

# زن امروز



## دستمال پویک طلا

روبه تحول است چرا به خاطر داشتن دستمال پویک طلا و سوزن طلا، هم خودو هم دیگران را جگر خون می سازد. مگر همه مردم، هر خانوادگی که دختر خود را شوهر می دهند، مجبور اند دستمال پویک طلا به نام نشانی به خانواده داماد بدهند.

اگر چنین است، اگر دستمال پویک طلا که واقعا پر خرجی، غیر ضروری و زیادی است، نخستین علامت پیوند زنا شو بی، معرفت و آشنایی دو خانواده است، چه بهتر که این پیوند و این آشنایی، تا هنگام ازمیان رفتن آن، صورت نگیرد. من نمیدانم چرا ما مردم، مخصوصا زنهای ما با وجود هزاران گرفتاری، و درد سر که مادر کلا نهیهای ما با آن کاملاً بیگانه بودند، دنبال رسم و رواج میرویم، و با این کج رفتاری باعث رنج و عذاب خود می شویم....

امروز که از دیروز فرق دارد امروز که شرایط دیگری است، و امروز که زن به پیروی از قانون، مقام خود را در اجتماع به دست می آورد، امروز که زن مسوولیت سنگین به عهده دارد، و در پهلوی وظایف خانوادگی، در بهبود اجتماع در سعادت و آراش این سرزمین و بالاخره در آفرینش خوشبختی این مردم، نقش بزرگ و مسوولیت سنگین به عهده دارد، نباید با بند رسم و رواج باشد.

زن در اجتماع امروز، باید واقعیت پذیر باشد. و برای پیشبرد چرخ سنگین زندگی خانوادگی، با مرد خویش، واقعا دست یاری و دوستی بدهد، نه اینکه با آگاهی از ایجابات و شرایط امروزی، باز هم پرده سیاه و تاریک به دیده گان خویش فرود آرد، و با پافشاری، در راه بدست آوردن چیزهای غیر ضروری، باعث ناراحتی و پریشانی شوهر و خانواده خود گردد..

خرج مجلس های دیگر مانند: لفظ گیری مردانه، قند شکنی و شیرینی خوری و لباس برای خواهرم و برای همهها، پول زیادی پیدا کند، چون پدرم ما مورد ولت است و یک مامور نمیتواند در یکماه بیشتر از معاش خود، پولی بدست آرد، از اینرو پدرم باید قرض کند..

برای چه...؟ برای اینکه خواهرم میخواست نامزد شود. برای اینکه دو نفر میخواهند با هم زندگی کنند پس برای آن منظور دو خانواده پول زیادی خرج کنند، پس انداز که با این معاش کم هرگز میسر نمیشود به جای خود باشد، مقدار زیاد پول از این و آن قرض کنند، تا رسم و رواج به جای شود، تا چند نفر دور هم جمع شوند، و به پول مردم خوراک خوب بخورند، ساز خوب بشنوند.. و برای داشتن یک سرگرمی خوب مدتها از آن مجلس و محفل غیبت و بدگویی کنند..

من به پدرم، به مادرم گفتم شما نباید با پیروی از رسم و رواج که هیچ دردی را دوا نمیکند، و هیچ نقشی در زندگی دو جوان، و روابط دو خانواده، و بالاخره روابط اجتماعی ندارد، خود را قرضدار بسازند.. دستمال پویک طلا، یا سوزن طلا به چه درد میخورد؟ آیا برای خواهرم و شوهرش، خانه لباس و نان می شود؟ آیا طلسم خوشبختی و رمز سعادت است؟

آیا کسیکه دستمال پویک طلا دارد خوشبخت است و آنکه ندارد از سعادت محروم گردیده؟ من تعجب می کردم که مادرم، آنهم در این وقتی که شرایط اجتماعی

کرده بودند. مادرم به فامیل خواستگار و عده داده بود که امروز بایک عده زنهای نزدیک خانواده خود برای گرفتن لفظ و شیرینی به خانه ما بیایند، چون مساله چای دادن در میان بود، باید چند نفر از زنهای نزدیک خانواده ما هم به خانه ما برای آشنایی با خانواده خواستگار و اظهار موافقت، و هم خوردن چای به خانه ما بیایند. مادرم از پدرم میخواست که برای این چند مهمان محدود که سی نفر میشدند، چای و عصر به مفصل تهیه کند، و هم برای دادن نشانی به خانواده داماد یک قطی چاکلیت، دستمال پویک طلا و سوزن طلا، و نقل بادامی بخرد بیچاره پدرم که اینهمه تشریفات را تجملی و غیر ضروری میدید، از مادرم میخواست که از این خرج کمر شکن، مخصوصا دستمال پویک طلا و سوزن طلا بگذرد. ولی مادرم که میخواست با پیروی از یک رسم و رواج قدیمی که دیگر طرفدار زیاد ندارد، خود را به خانواده داماد طوری معرفی کند که همه شب و روز ستایش کند. خوشی و پیشامند او را در اولین مجلس خوشی پیوند و فامیل بستایند...

پدرم میگفت: در سنت است که در اولین مجلس آشنایی باید خرج و مصرف بیشتری نمود، اما این خرج بالست بلند با لای که مادرم ساخته بود، بکلی فرق داشت.. چه مادرم بایک جای دیگر یا لفظ دان پدرم را مجبور میکرد که معاش یکماه خود را خرج کند، و هم برای ساختن لباس شیرینی خوری به داماد، و یگان تحفه و هدیه به خانواده او.. و برای

دیروز ساعت شش صبح با صدای فریاد ما درم از خواب بیدار شدم، برای چند لحظه سرا پای و جودم لرزش سختی داشت، و من می پنداشتم حتما حادثه غم انگیزی در خانه ما واقع شده است که مادرم چنین چیغ و فریاد میزند. در میان داد و بیداد مادرم، صدای نرم و التماس آمیز پدرم را تشخیص دادم، که به ملایمت به مادرم میگفت: در این صبح وقت چرا ناله و فریاد میکنی اولادها بیچارهها به خاطر امتحان تادیر وقت شب خواب نکردند. بگذار که چند لحظه به آرامی بخوابند، و با روح و اعصاب آرام به مکتب و درس و امتحان خود برسند. همسایه های دور و پیش چه میگویند... چرا در این مردان خلق خدا را جگر خون و پریشان می سازی.

اما مادرم هما نظور داد و فریاد میکرد داد و فریاد برای اینکه میخواست به خواستگار خان خواهرم جواب مثبت دهد.

شتابان خود را به اتاقیکه پدرم مادرم بحث و دعوا داشتند، رفتم، با عذرو زاری و سوگند از مادرم خواستم ساکت شود، و به خاطر هیچ، آنهم در صبح بدین زودی دعوا و جنجال بر پا نکند..

مادرم گپ های مرا به خشونت پذیرفت، در حالیکه اشک چشمش مانند باران خزان جاری بود، خاموش شد...

از پدرم خواستم که دلیل این جار و جنجال صبحگاه می را بگوید...

میدانید آنها چرا با هم بحث و دعوا میکردند، آنهم ساعت شش صبح برای اینکه پدرم، مادرم، خانواده ام، و همه بستگان و خویشان دور و نزدیک بعد از مدتی زحمت و آزار دادن یک خانوادگی به نامزدی خواهرم، با خواستگار موافقت





# دردی از صدقه درد



تنظیم از : ف، ع شهر زاد

خواهرم شهر زاد

## گله از سخت گیری بیجا.

استفاده کنند، بهمد یگر اعتماد دارند من هرگز نشنیده‌ام که یکی از دختر های خاله ام به مادر خود دروغ بگویند، مادر شان دو ستانه گپ‌های شانرا می شنود، اگر مشکلی به وجود بیاید، خرد مندانه آنرا از میان بر میدارد.

اما مادرم، برعکس خاله ام، هرگز بهمن اعتماد نمیکنند... با سخت گیری و خشونت بیجای مرا میآزارد. اگر چند دقیقه بایکی ازدختر های خانواده گپ بزنم، به نوعی از انواع گپ های مارا می شنود، خنده های مارا کنترل میکند، و از هر جمله داستانی میسازد... من هرگز اجازه نداشته ام که چند ساعت بایکی از دختران فامیل یا دوستان خودتنها بنشینم، یا به جایی تنها بروم.

سایه این مرا قبت و آزار و کنترل را تحمل کردم، اما حالا احساس میکنم که دیگر تحمل بردن این بار گران را ندارم، من اگر سر بخوام هم بگذارم در هر حال و هر شرایطی راه خویش را دنبال میکنم. حالانکه من نمیخواهم منحرف شوم، من آرزو دارم که درس بخوانم، و در پهاوی این آزاد که از نظر فکری و روحی به آن نیا ز دارم بر خوردار شوم، از اینرواز مادرم میخواهم که دیگر در کار های من زیاد از حد مراقبت نکنند. مرا بگذارند بدوستان خوبم که ما درم پدرم به شرافت و خوبی آنها مطمئن دارند در تماس باشم، من از نظر روحی احتیاج دارم که چند ساعتی از روز بقیه در صفحه ۸۷

میکند، گفتم مادر جان همین امشب خانه خاله ام میروم، نزدیک است زهره ام بترکد... آخر چقدر خانه نشینی... به عجله لباس ها یم را گرفتم و بادختر خاله‌ام روا نه خانه شان شدم. هنگام خدا حافظی ترره غضب را در دیده گان مادرم دیدم، اما من تصمیم گرفته بودم نه بیس از این اطاعت نکنم.

دوسه شبی که آنجا بودم سه بر من خوش گذشت. اما زیاد احساس آرامش نمیکردم، هر بار که نگاه غضب آلود، و چهره ناراحت مادرم به خاطر میآمد. بندبند و جودم از ترس میلر زید... اما فضای صمیمی و یکرنگ خانه خاله ام، صحبت های خوش، خنده و شوخی ها با دختر خاله ام، و دیگر دختر انیکه خاله ام به خاطر من آنها را خواسته بود زنگار اندوه از دلم میزدود؟

مادر و خاله ام با وجود یکه همدیگر را دوست دارند، درست نقطه مقابل همدیگر اند خاله ام با دختر های خود صمیمی و دوست است، آنها باهم راز دل میگویند، از آزادی خوب و معقول بر خور دارند، با دوستان خود به سینما میروند، و بادختر و دختر های خانواده صمیمی و دوست هستند، همیشه به خانه همدیگر میروند، از جوانی و عمر خود لذت معقول می برند، بی آنکه از آزادی خود سوء استفاده نمایند دختر های خاله ام با هیچ پسر خانواده دوستی زیاد از حد ندارند، یعنی روا بسط عاشقانه با هیچکس ندارند، آنها نمیخواهند از آزادی خویش سوء

باشد... نمیدانم چرا این چیز ها را مینویسم، شاید نمیتوانم حقیقت را بیان کنم و برای گریز از حقیقت خود زامی فریبم... ولی نه... من تصمیم دارم حقیقت را بگویم، امید دارم که تو، و همه خوانندگان گرامی ژوندون و هم مادر از من تر نجند من نمیخواهم از مادرم بنالم، یا شکایت کنم، اما...

سخت گیری بیش از حد مرا قبت های آزار دهنده او مرا وا میدارد که پس از یک عمر سکوت و فرما نبری، گپ بزنم، یعنی ناله و فریاد کنم و سر از فرمانبری به بیچم... یعنی بگویم، که مادر من دیر در مان نمی برم. چه چیزی مرا به سر پیچی از فرمان مادرم وا داشت... من که با بندگی خو گرفته بودم چرا ناگهان تصمیم گرفتم که زنجیر از دست و پایم باز کنم. و مانند یک انسان، گپ بزنم و اظهار نظر کنم...

گفتم سخت گیری بیش از حد، و امر و نهی بی مورد، مداخله های بیجای... پریشانی خاله ام دختر خود را به خانه مافر ستاد و از مادرم خواهش کرد که یکی دو شب مرا اجازه بدهد همان خاله ام باشم، زیرا از امتحان خلاص شده خسته و مانده شده‌ام مادرم که هیچ عذری برای این دعوت دو ستانه نداشت. برای اینکه مبادا من با دختر و پسر خاله ام سینما بروم و یا با پسر خاله ام که جوان خوش صحبت، صمیمی، مهر بان و باادب است، گپ بزنم، گفت: تشکر زنده باشد که اما این هفته نمیشرد که من میدیدم که مادرم بهانه تراشی

مدتی است که میخواهم راز دل خویش را با تو در میان بگذارم، اما جرات نداشتم... می ترسیدم که تو هم مرا دعوت به فر ما نبری بنمایی... و من یگانه مایه امید رانیز از دست بدهم.

برای نوشتن قصه زندگی خود به تو، خود را به بهانه ها فریستم، چند ماه درس خواندم و برای امتحان آمادگی گرفتم... خوب امتحان خلاص شدم من یقین دارم که کامیاب میشوم زیرا بسیار درس خواندم. سخت کوشیدم حتما ز حمت شبها روزی من نتیجه میدهد... و من رسم را تمام میکنم...

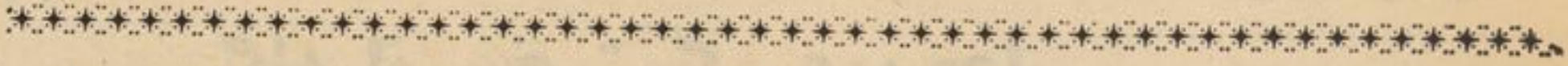
البته درس خواندن، نه آموختن زیرا آموزش هرگز به پایان نمیرسد و من آرزو دارم بیا موزم، باز هم بیا موزم.

حالا که امتحان خلاص شد، و دوره شاگردی من نیز چندروز بعد به پایان میرسد من از این رهگذر هم خوش و هم دلگیر هستم، خوش به خاطر اینکه اگر بتوانم تحصیل خود را ادامه بدهم و شامل فاکولته طب شوم و به مردم خویش، خدمت نمایم دلگیز از اینرو که من با وجود محدودیت وضعیتی فضای مکتب، دوره شاگرد ایم را دوستانم راه دوست دارم و جدایی از مکتب، جدایی از دوستان نیکه روز ها، ماه ها، سال ها شاید خوشی، غم، کامیابی و نا کامی همدیگر بودیم برای من سخت است شاید هر کسیکه دوره مکتب را به پایان رسانده باشند، احساس شبیه احساس من داشته



# متفکر ماشین یاد انسان

## باوری اندیوال



داخر ګنده خبره ده چه ټول هغه کارونه ، کوم چه دانسان د ډیرې فزیکي او جسمي ستو مانی سبب کیږي او میخا نیکی ماشینونه سپارل کیږي . میخا نیکی ماشینونه یوازې دانسانانو دستو مانی په لږو لوکی مرسته نه کوي بلکه دکار دتو لیدی قدرت هم لوړ پیایې او دانسان دژو ندانه دښه تنظیم لپاره دو مره مادی نعمتونه پرا پروی چه هغه ډیره مهمه مرسته دژبو دترجمې په شی .

دما شینو شمیر او ډو لونه دومره ډیر دی چه د هغو یادول دلته ممکن ندی او زمونږ مطلب هم دانه دی چه ټوله ماشیني نړی دلته معرفي کړو ، بلکه هدف دادی چه دعلم دنوی خانګی په باب ورغیږو اووو یټو چه ددغه نوی علم له بر کته اوس دمتفکرو ماشینو د جوړیدو لومکانات هم برابر شویدی .

دعلم دغه نوی خانګه «کبرنتیک» نومیږي کبرنتیک دالکترو نیکی پر نیسپو نو او سیستمونو په اساس اتوماتیک ماشینونه منځ ته راوړل کهڅه هم دکبرنتیک علم ځوان دی مگر په ډیر لږ وخت کی یی بی ماری پرمخ تک کیږیدی . ددغه علم په برکت ډیر نوی اتوماتیک سیستمونه منځ ته راغلل ، یو ډیر شمیر پیچلی مسئلې چه پخوا غیر ممکن ګڼل کیدلې نن ورځ حل شویدی اود انسانی ټولنی دلا سعادت لپاره په کار لویدی .

نن ورځ دکبرنتیک په منځ کی یوه ډیره پیچلی مسئله پرته ده او هغه هم دمتفکر ماشین جوړول دی . دغه مسئله هغه وخت حل کیدای شی چه دتفکر دغږی یعنی مغز ټول دننه او

دباندي عملیات دمیخا نیکی سیستمونو دایجاد او طرح له لاری تشریح او بیان کړه شی .

په ټول طبیعت کی یوازې موجود مغز دی چه ډیر فوق العاده پیچلی ساختمان لری . او داتوما نیکی دستګاو دنړی یوه ډیره پرمخ تللی او منکشفه دستګاه ګڼل کیږي .

دانسانو د مغز ممکنه عملیات دلاند نیو ساده مثالو له لاری تشریح کیدلای شی .

مثلاکه چیری داسی و ګڼو چه انسان تردی نه منځ کی هیڅکله دکور په باب کوم مشخص تصور نه لری مگر کله چه ده ته دیو پوږیز او پنځه پوږیز کورونو موډ لونه وښودل شی ده ته به سمدستی دکور په برخه کی یوه صحیح مفکوره پیداشی او په انسانی سره به ددغو دو موډلو توپیر ته څیر شی . دهمدغی مفکوری په مرسته دی نور موډلو نه هم پیژندلای شی یعنی که ده ته ددري پوږیز او څلور پوږیز کور نقشه او موډل وښودل شی دی په وړایی چه دغه موډلونه تر اوسه پوری ده نه دی لیدلی مگر د هغو په برخه کی صحیح نظر کولای شی یا په بل عبارت انسان داقا بلیت لری . چه دیوه شی دیوی نمونی به لیدلو سره دهغه دټول جنس او ګروپ په باب فکر وکولای شی .

دانسانو مغز ددی ډول عملیې لپاره دکبرنتیک پوهانو ډیر نوی او راز راز سیستمونه جوړ کړل که څه هم غایی هدف لاس ته نه دی راغلی مگر همدغه تجربوی موډلونو دنورو ګټو رو سیستمو دایجاد او تکامل په برخه کی ډیره مرسته کړیده .

همدغه موډلونه وو چه دنا طبقو سیستمو ، نظارو ماشینو مفکوری ته یی دعمل جامی ورو واغوستلې به

ددی لپاره چه بشپړ ناطق ماشینو نه جوړشی ډیرو نو رو کارو ته هم اړتیا شته مگر جوړ شوی او سنسی ماشینونه دو مره کولای شی چه یو محدود شمیر کلمی خپلې میخا نیکی حافظی ته وسپاری دغه ډول ماشینونه یاد کړه شوی کلمات به بیلو بیلو شرایطو کی به راز راز ډول سره ادا کوی .

میخا نیکی ماشینونه د تکلم ، لیدلو ، اوریدلو او نورو چارو ښودل دمتفکرو ماشینو په جوړولو کی لو مړنی او ابتدا یی ګامونه ګڼل کیږي . په دغه برخه کی ډیره مهمه او پیچلی وظیفه داده چه میخا نیکی ماشین ته د منطقی احساس ، دژبی دزده کړی او ابتکار واک ورکړه شی اتوماتیک دستګاه ښو دل شویده .

ددی ډول ماشینو دجوړولو لپاره لازم دی چه لو مړی داسی ساده سیستمونه منځ ته راوستل شی خو د هغو په مرسته سره دځینو ساده حسابی مسئلو دحل صحت او اثبات ممکن شی . دلته دنوواتوماتیک ماشینو څخه دعادی مسئلو حل نه غوښتل کیږي . بلکه داسی حسابی

مسئلې باید حل کړی چه لو مړی دغه مسئلې ډیری نوی وی او بل چه د هغو حل کول انسانانو ته ګټور تمام شی بیله شکه چه دډول اتوما نیکی ماشینو نه به دانسانونو په ژوند کښی ډیر مهم رول ولوبولای شی .

دډول ماشینو نه په ډیره چټکی سره خپلی وظیفی سر ته رسولای شی او یوه ښیکنه یی لاداده چه خپل کار بیله کوی می غلطی څخه اجرا کولای شی . ددی ډول ماشینو دصحت درجی لوړ والی دا مفهوم نه لری چه ډوی دتکامل وروستی معیار ته رسیدلی دی بلکه برعکس دغه ماشینو نه ډیر ابتدایی او نورو تکاملی او اصلاحی چارو ته هم اړتیا لری .

داتوما نیکی ماشینو دتکا مل چټکتیا دا هیله سړی ته پیدا کولای شی چه ډیر ژر به په دغه برخه کی دډول ماشینونه منځ ته راشی چه د هغو په مرسته سره به داسی پیچلی مسئلې حل کړای شی چه پخوا دانسان لپاره په بشپړ ډول د هغو حل غیر ممکن ښکاریدی .

دلته یو بل په زړه پوری سوال منځ ته راځی او هغه دادی چه اتوما نیکی سیستمونه باید پخپله دعلم او پوهی دانکشاف په لار کی په کار واچول شی . را تلو نکسی اتوما نیکی ماشینو نه به نه یو ازی دانسان ډیر نیژ دی ملګری وی چه دکار په برخه کی ورسره مرسته کوی بلکه دحسابی مسئلو دحل او اثبات پر څنګ به خپل مشاهدات تحلیل اود نورو طبیعی علو موډمسئلو په حل کی به کار ځینی واخستلای شی .

په او سنی عصر کی لا داسی ماشینو نه جوړ شویدی چه یوازې په حسابی چارو کی نه په کار کیږي بلکه دډیرواداریو سوسپوه اطلاعاتی دفترو کی دښه با وری لارښوونکی دندی هم پر غاړه لری . په کتابخانو



اوطبیمعی انتخاب عملی اجرا کړی او یو ډیر شمیر رنځو نه د هغو دعلامو څخه پیژندلای شی . همدغه ماشینو نه دی چه د ځینی حیوانا نو حتی دانسان دمغز دډیرو پر خو په وظیفو پو هیدلای شی او ددغو جبرو په د ننی سا ختمان باندي خان پوه کړی . په مترقی هیوادو کی دډا کتر او جراح دمرستی لپاره ډیر لوی اتو ما تیکي مرکزونه جوړ شو یدي دغه مرکزونه په هروخت کی دهر ډول ناروغی او درمل په باب ښه پوره معلومات ډاکترانو او طبسی کارگرانو ته ورسپاری .

بیولوژی بیا پخپل نوبت دکبرنتیک په اختیار کی داسی نوی اطلاعات دانسان دمغز په باب کی ورکوی چه د هغو په اساس دډیرو بشپړو متفکرو ماشینو دجوړیدو امکان لاس ته را شی .

داتو ما تیکي ماشینو تخنیکي بنسټ هم ورځ په ورځ دبشپړتیا پرلورنوی کامونه اخلی مثلا پخوا به په اتوماتیکي ماشینو کی لوی لوی الکترو تیکي خراغونه په کار لویدل مگر نن د هغو پر ځای نیم هادی او مقناطیسی عناصر په کار پری .

دعصری فزیک نوو بریا لیتوبونو دامکان منځ ته راوړی دی چه اتوماتیکي کو چنی دستکاویدارزانو موادو څخه جوړی کړی . اوسنی ماشینونه ددو مره ډیرو

اطلاعاتو دروغونوولو او تجزی او تحلیل واکلری که چیر ی هغه پخپله انسا نانو ته وسپاری شی ممکن خو ملیونه کاله کارو کړی داتو ماتیکي ماشینو دبشپړیدلو عملیه په ډیره چټکی سره دوام لری . اوس دداسی ماشینو دجوړولو په برخه کی کار کیری چه هغه به نه یوازی دانسان دمغز په ټولو دندو پوه شی او هغه به په صحیح ډول کاپی کړی بلکه دمغز په ساختمانی خصوصیا توبه هم په ښه توگه پوه شی .

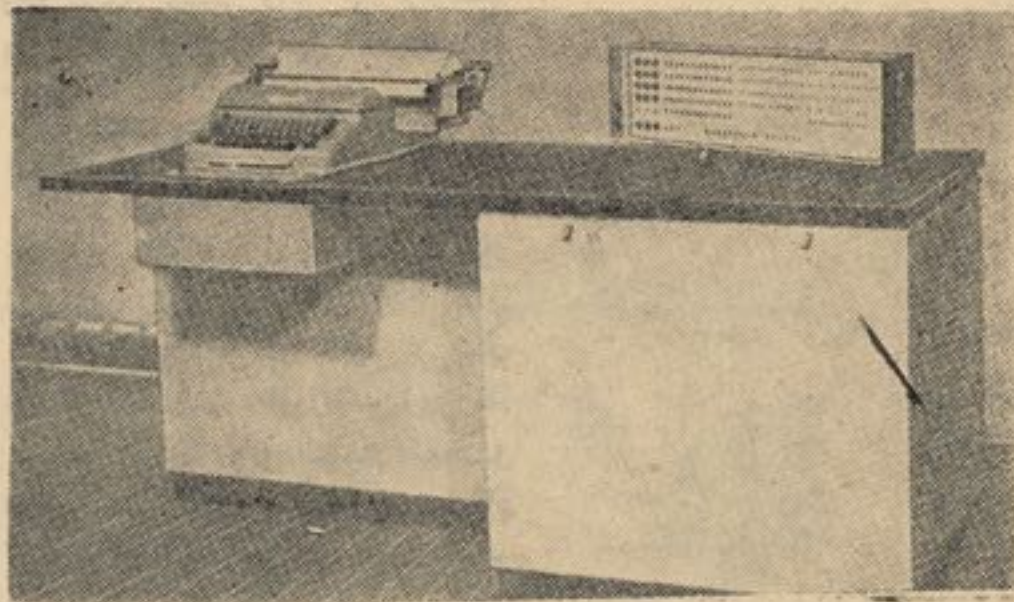
دماشینو دسادو کو لو په لارکی هم کار کیری ، خو انسا نان وکړای شی چه په ډیره اسانی دغه ماشینونه په کاروا چوی . په نتیجه کی ویلای شو چه ډیر ژر به دغه جامد میخانیکي

ماشین دانسان دډیر باوری انډیوال په حیث دانسان تر څنک کار وکړی انسان اوما شین په گډه دانسانی ژوند دښه او معقول سمون لپاره ښه شرایط و منځ ته راوړی .

داتوماتیکي ماشینو از موینی د ښو نتیجو سره پای ته رسیدلی دی په دغه برخه کی اوس داسی ماشینونه جوړ شو یدي چه دشعر دانشاءکولو واک لری » تراوسه پوری دغه ماشینی اشعار په ډیره ابتدایی مرحله کی دی . کبرنتیک دداسی ماشینو په جوړولو هم بریالی شو یدي چه د شطر نچ بازی په ښه توگه اجرا کولای شی .

دهری ورځی به تیریدلو سره داتو ماتیکي ماشینوپرمخ دابتکاراتو نوی ستر افقونه خلاصیږی . مگر کوم شی چه تراوسه پوری

دکبرنتیک په باب ددغی خانگی دیو هانو داند یبښنی سبب گرځی هغه دادی چه کبرنتیک انکشاف په ټولو برخو کی په یوه ډول سره نه



دحسابی مسئلو ذحل او تحلیل مرکز

دی . دعلمی څیړنو په ترنورو ټولو خانگو په نسبت درنده ښکاری نن ورځ داسی مفکوره منځ ته راغلی ده چه وایی دمو سیقی حسابی طریقې باید په اتوماتیکي اصولو بانسندی واپول شی . په اتوماتیکي نړی کی اوس ډیر ماشینی شاعران وجودلری مگر ددغو شاعرانو یوه نیمگړتیا داده چه دانسا نی شااعرانو په څیر دشعراو ادب په دنیا کی شا هکار اثار او په زړه پوری ادبی ملفلری لاتر اوسه پوری نه شی وپاندي کولای .

په اتوماتیکي نړی کی ډیره په زړه پوری پدیده دکبرنتیک بیولوژی اوطب را بڼه ده . کبرنتیک بیولو جستا نوتسه دڅیړنی نوی وسایل په اختیار کی ورکوی ، ځکه اوسنی اتوماتیک ماشینو نه کولای شی چه دتکامل

دجنرونو په باب پوره یقین نه لری . اوغواړی چه د هغو صحت دماشین بهمرسته کنترول کړی . ښوونکی کولای شی چه په ډیر لږوخت کی ماشین ته ددی ډول معادلی پروگرام برابر کړی او ماشین به په لږوخت کی هغه دبیلوبیلو فورمولونو په مرسته حل او خپل خوا بو نه به ښوونکی ته وپراندي کړی . که چیری ددغی ساده معادلی له حل څخه قناعت حاصل شی نو کولای شو چه په تدریج یوی پیچلی مرحلی ته تیر شو . په هر مرحله کی دماشین د کار صحت دڅوڅو کلو دتکرار نه وروسته ډاډ حاصلو لای شو . که چیری محاسب ماشینونه دکوم سوال حل دور کړ شو فورمولونه بهمرسته حل نه کړای شی لازم دی چه دهغودحل لپاره نوی فورمولونه منځ ته راوړل شی او

دعملیه باید تر هغه وخت پوری دوام وکړی خو مطلوبه نتیجه به لاسی را شی . دماشین د چټک کار په برکت سره کولای شو چه په ډیره اسانی دنوو فورمولونو لاری و لټوو . ددی ډول ماشینو یوه بله ښیکنه داده چه دماشین عیارو ل ډیر لږ وخت غواړی او بل داچه په یوه واحد پروگرام سره کولای شو چه دیوه جنس ډیر مسئلی حل کړو . داتو ماتیکي ماشینو دفعالیت

ساحه یو زای په علمی محیط پوری محدودنه پاتی کیری بلکه په نوروچارو کی هم په کار اچول کیدلای شی . که څه هم دکبرنتیک علم تراوسه پوری لادخوانی په مرحلی کی دی اود خپل انکشاف لو مړنی گامونه اخلی مگر دمو سیقی په ابتکاراتو کی

دعملیه باید تر هغه وخت پوری دوام وکړی خو مطلوبه نتیجه به لاسی را شی . دماشین د چټک کار په برکت سره کولای شو چه په ډیره اسانی دنوو فورمولونو لاری و لټوو . ددی ډول ماشینو یوه بله ښیکنه داده چه دماشین عیارو ل ډیر لږ وخت غواړی او بل داچه په یوه واحد پروگرام سره کولای شو چه دیوه جنس ډیر مسئلی حل کړو . داتو ماتیکي ماشینو دفعالیت

اونورو مو سسو کی هم دغه ډول ماشینونه په مهمو کارو لکیا دی . په علمی چارو کی ددی ډول ماشینو گمارل دا امکان منځ ته راوړی چه دیو هانو د تفکر وخت ډیرو سیمپیری او دنور انکشاف لپاره لار هواره شی . ډیر نسیپ له مخی اوسنی ماشینو یو ازی په اطلاعاتی او اداری چارو کی ښه نتیجه نه ورکوی بلکه په تحقیقاتی مو سسو کی هم دډیرو مهمو دندو داجرا کولو واک لری .

اوس دعلمی څیړنو دښه تنظیم لپاره ډیر ستر اتوماتیکي مرکزونه جوړ شو یدي چه په هره لحظه کی هرډول علمی راپور یاد کو می علمی مقالی بشپړ یا خالص مطلب په ډیره اسانی او چټکی سره دخلکو په اختیار کی ورکولای شی . په علمی څیړنو کی ددی ډول ماشینو ډیره مهمه مرسته دژبو ترجمی په برخه کی تر اوسه په لاس راغلی ده اوس داسی ماشینو نه جوړشویدی چه یوه ژبه په بله ژبه ترجمه کولای شی یادکوم لکچر څخه یا داست

ددی مقصد لپاره په ماشین کی له پخوا څخه یو لړ اطلاعاتی مواد دانسانی ژبو د خصوصیاتو په باب ځای پرځای کیری په لومړی مرحله کی ودی ډول ماشینو ته یواری یوشمیر لغتونه او گرامری قواعدو مواد ماشینوته ورکول کیری .

ډیر نسیپ له مخی دمتفکرماشین دجوړولو په لارکی کومه مانع وجونه لری یو ازی تخنا لوژیکي مشکلات دی چه ددی ډول ماشینو دجوړولو مانع کیری . داډول تجربی داوکراین دعلمو په اکاډمی کی اجرا شویدی دلته ماشینو ته سل لغتونه دښوونکی له خوا وښودل شول مگر دغه ماشین دنو موړو کلمو په مرسته داسی نوی مطالب منځ ته راوړل چه ښوونکی دهغه په باب کی خپل میخانیکي زده کوونکی ته هیڅډول معلوما ت نه ورکړی .

تر دغو تجربو وروسته یوبلجدی سوال منځ ته راغلی . ایا اتوماتیکي ماشینو نه کولای شی چه د خپل ځان څخه ابتکاری عمل ونیسی ؟ دعلمی ابتکار اتو پنه باب کی خو مونږ پخوا لا بحث وکړی . اوس به دلته یو ساده مثال تر څیړنی لاندی ونیسو . فرض کړی چه دماشین ښوونکی ددو همی درجی معادلی



آمد که آن خطوط کج و معوج با تمسخر به من میخندند .  
نسخه را چمک کردم و به جویچه اندا ختمش .



دوستی شکایت داشت که خیاطی باعث شده او به عروسی یک  
خویشاوندش نتواند برود . این دو ستم میگفت :

یک ماه پیش با رچه بی خریدم و به خیاط بردم . با پیشانی باز  
پذیرفت قدم اندامم را اندازه گرفت بعد ، گفت که ده روز بعد بروم و خام  
کوک بپوشم . ده روز بعد که رفتم ، اصلاً پارچه را قیچی نکرده بود .  
عذری آورد و بهانه بی تراشید و وعده کرد که تا یک هفته دیگر خام کوک  
را آماده میسازد . یک هفته بعد که رفتم ، دیدم که تازه کار مرا شروع  
کرده است . حالا که یک ماه گذشته هنوز هم خام کوک آماده نشده و دیشب  
به خاطر آنکه لباس مناسبتی نداشتم به عروسی خویشاوندانم نماندم .  
نرفتم .

این سخنها او واقعا جدی بود و او نمیدانست که راه چاره چیست ؟  
گفتم :

چاره اش خیلی ساده است .

برسید :

چطور ؟

گفتم :

اگر مقامات مربوط احساس مسوولیت کنند و به مردم دل بسوزانند  
خیلی ساده از چنین رویداد های مضحک و قهر انگیز جلو گیری  
میتوان کرد .

باز هم گفت :

چطور ؟

جواب دادم :

به هر خیاط کتابچه مخصوصی داده شود و خیاط زمان تکمیل کار  
مشتری را در صفحات آن قید کند و یک صفحه آن را به حیث سند به  
مشتری بدهد .

اگر در موعدی که ثبت این ورق شده است ، لباس حاضر نباشد ،  
بدون گپ و سخن به خیاط یا هر کسی دیگری که باشد ، جزایی داده شود .  
به این صورت ، فکر میکنم نه وعده بیجا خواهد داد و نه وعده خلافی  
خواهند کرد .

به سوی زخم معده برداشته ای ،  
برای اینکه در چنین حالتها مقدار  
زیاد تیزاب در معده ترشح میکند .

پیش خودم گفتم :

چه آدم ساده و بیغمی ! ولی  
گنا هس نیست از دل گر مش گپ  
میزند و نمیدانند که «فرق است میان  
آنکه یارش در بر ، تا آنکه دو چشم  
انتظارش بر در .»

طیب پر سید :

چطور فهمیدی ؟

جواب دادم :

ها ، فهمیدم .

نسخه را گرفتم و از معاینه خانه  
اش برآمد . رفتم که دارو ها را  
بخرم و در راه به خودم میگفتم :

باهمه گپها ، این طیب درست  
میگوید . من نباید تشوشات  
و حالت های عصبی را به خود راه بدهم  
ولی چگونگی میشود ازین حالتها جلو  
گیری کرد ؟

شروع کردم به طرح تدبیر هایی  
که جلو این حالتها را بگیرد و بران  
شدم که دیگر معقول باشم و صبرو  
شکبایی را که بزرگان گفته اند . . .

ناگهان مو تری از کنارم گذشت  
از همان آغاز ده های کاکل زری ماه

پیشانی پشت جلو نشسته بود و  
هر چه آب و گل روی سرک بود ، باد  
کرد بر لباسهای من خون در رگهایم  
دوید ، ضربان قلبم شدید تر شد .  
خواستم فریاد بزنم و د شنام بدهم ،  
ولی دیدم مردم به دور و پیشم ایستاده  
اند و با ترحم مرا مینگرند . دندان  
روی جگر گذاشتم با همان سرو  
وضع گل آلوده راه افتادم و نمیدانم  
چرا بی اختیار نسخه طیب را از جیبم  
برآوردم . نگاه های خطهای لاتین  
ناخوانای طیب انداختم . به نظرم

اگر تیزاب معده تان زیاد

است بکوشید تشوشات

عصبی را به خودتان راه

ندهید و برای این کار . . .



شبانہ سرکہای شہر ما بہ

میدان تاخت و تازمو ترہای

بی نمبر پلٹ مبدل میشود

و هیچ کس پیدا نمیشود

کہ جلو این ترکتاز بہارا

بگیرد .



رفته بودم پیش طیب که معاینه ام  
کند . پس از معاینه گفت که تیزاب  
معده ام زیاد شده است و اگر در پی  
درمان بر نیایم ، خیلی امکان دارد  
به زخم معده مبدل شود . داروهای  
داد و سفار شہای کرد کہ این را  
بخور و آن رانخور ، این کار را بکن و  
و آن کار را مکن . و سر انجام شدیدا  
توصیہ کرد کہ تشوشات عصبی  
را بہ خودم راه ندهم . گفت :

ہر لحظہ بی کہ بہ این تکانہای  
عصبی دچار شوی ، یک گام بزرگ







وی تاسف میخورد که چرا در کشور  
مانیز همینطور نیست .

گفتم :

سولی ما که تو لیدات ملی مان  
نزدیک به هیچ است ، از چه چیزی

استفاده کنیم ؟

دوستی شکوه کنان میگفت که  
دیشب یک موتوربی نمبر پلیت آمده  
وبا موتور اوکه ایستاد بوده ، تصادم  
کرده و بعد را هس را گر فته و  
گریخته است . او مینالید :

حالا آدم از چه کسی به چه کسی  
شکایت کند ؟!

سخن دو ستم کاملا در ستاست  
ومو تر های بی نمبر پلیت ، به  
خصوص شامگاهان که هوا تا ریک  
میشود ، مثل اسپانیاغی درسرکهای  
شهر به راه میافتند ، این سو و آن  
سو میروند ورا نند گان سر خوش  
آنها هم مطمئن هستند که کسی سر  
را هشان را نمیگیرد وعیش شان را  
منقض نمیسازد .

چندی پیش ترا فیک به صورت  
جدی در تلاش برای مد تا مو تر های  
بی نمبر پلیت را از حرکت بازدارد  
ومتوقف سازد . اما دستهای نیرومندی  
به کار پرداخت و جلو این حرکت  
غیر دموکراتیک (!) پولیس ترافیک  
را گرفت .



در محفلی میگفتند که یکی از آواز  
خوانان جوان مار فته است به ایران

و در آنجا کارو بارش چوک شده و  
آوازه و نامی به دست آورده است .  
یکی از حاضران تبصره نغزی  
کرد :

این آغاز فرار استعداد ها از  
کشور ماست .



امروز آشنایی که از سفر  
هندوستان برگشته بود ، میگفت :  
در هندوستان همه مردم از  
تولیدات کشور خود شان استفاده  
میکند . پارچه ، بوت ، بایسکل ،  
همه چیز ساخت خود هندوستان  
است .



هوا تاریک شده بودو با موتریکی  
از دو ستانم به خانه میامدم درطول  
فروشگاهی بالاختم . و قیمت کریم

## امان از دست عهد شکنی خیاطان!

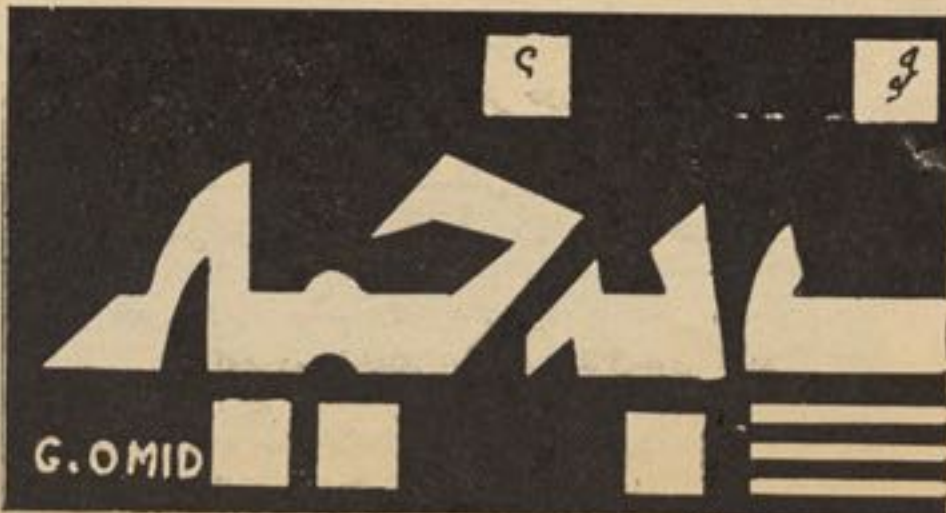
## آیا بر استی فرار استعدادها از کشور ما آغاز شده

است ؟

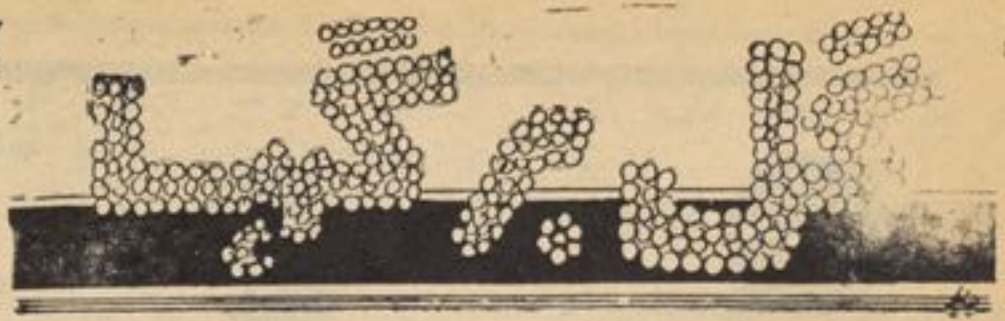
## اگر تکسیهارا در هنگام شب شناختید آفرین!

راه چندین نفر موتور را دادند  
که ایستاد شود . ندانستم منظور  
شان چیست . به دوستم گفتم :  
آخر صبر کن ، بین این بیچاره  
ها چه میگویند !

خندید و جواب داد :  
موتور را خیال تکسی کرده اند .  
راست میگفت . حقیقتا شناختن  
تکسیها در شب ناممکن است . نمیدانم  
چرا مقامات مر بوط چراغ مخصوصی  
به تکسیها نصب نمیکنند تا آنانی که  
شبانه به تکسی ضرورت دارند ،  
بیجهت مو تر های شخصی رادست  
ندهند و خودشان را «دو» نسازند .  
از هما نجا بخر !







## نظم شور انگیز

لیلی عذار من بیا حال من مجنون نگر  
جانم برون از تن ببین تن در میان خون نگر

من فتنه رو یتو ام مفتون جادوی تو ام  
از جادوی فنان خود بر فتنه مفتون نگر

بهر تماشا یار من یکدم بیادلدار من  
بر زورق چشم نشین سیلاب صد جیهون نگر

من یار بودم نو جوان سروین قلو رخ ار غوان  
بباری بیای دلستان حال مرا اکنون نگر

سروین قد من چون کمان رخ چون زریرو ز غفران  
تن چون مه نوناتوان دل خسته و محزون نگر

آتش بجان افروخته خون درعرو قم سوخته  
در سینه دل اندوخته صدر نج گو ناگون نگر

بکشای پیرا هن مرا در سینه روشن مرا  
داغ جفای بیحد بین پیکا نغم افزون نگر

با این همه طوفان و غم با این همه رنج و الم  
اندر دل دریای من صد آب آ بسگون نگر

با درد من دمساز شو غواص دریا باز شو  
بشکاف هر یک قطره راصد لولو مکنون نگر

شور و طرب آغاز کند یوان فکری باز کن  
صد نظم شور انگیز بین صد نکته موزون نگر

فکری سلجوقی

## سوز عشق

چو گل از پرده بیرون شد جنون من فزون گردد  
بهار فصل گل سرمایه ای شور و جنون گردد

بیاد آن رخ گلگون زبس بگریست چشم من  
سرشک دیده من بعد از این همر نک خون گردد

بکاری عا شقی شا گرد مجنونم توانم کرد  
بصحرای محبت گر جنونم رهنمون گر دد

دمد صبیح وصال از دامن شبهای تاری من  
اگر یکر روز بر کام دلم گر دون دون گر دد

بخلوت خانه دل تا نشسته خسروی عشقش  
نمی مانم زمانی کز درونی دل بیرون گر دد

عجب حالی که من دارم ز چشم نازک اندازش  
که هر دم از جفای او دل من غرق خون گردد

شجاع الملك سر از خاک زلت بر نمیدارد  
الهی گنبد گردون گردان سرتگون گر دد

«شجاع الملك»

ژوندون

## کیست

کیست در بین نیمه شب  
این همه در میزند  
کیست درین شام تار  
دیدن من آمد ست  
درد دورم داد باز .

مرغ خیال مرا - در زدن آشناست  
باش!  
بگو آمدم

باز به در واژه کوفت  
دل به برم میتپد

این تپش دل ز چیست  
در زدو آرام شد

از اثر باد بود  
باز خموشی فکند

سایه بر او راق من  
و آنچه به چشم خورد - روشنی و سایه ها ست

کیست؟  
چنین پشت در  
تند نفس میزند

می فشرد - نرم نرم شانه به پهلوی در  
خش خش دامان کیست

دست لطیف که بود  
پنجه به در کوفت باز

ناخن ز بیای او ست  
رشته شعرم گسیخته باز گما نم صدا ست

باش  
بگو آمدم

دل به تپیدن فتاد  
دیده سیا هی گرفت

بر لب من خشک شد  
زمزمه «آدم»

در بگشو دم قرار  
یک دو سه ره پی به پی

جیغ زدم : کیستی  
هیچکس آنجا نبود

لیک پس از یک سکوت  
روح دوسه دخترک

هو زده بگر یختند  
آله شعر بود

سربه سر من گذاشت - عشق طلسم خدا ست .

از توفیق





## لر مه

زه چه دیار سترگی لعلو نه لر م  
لاس به وینخلی له ژو ند و نه لر م  
دا می ربنتیا در ته آشناوو یل  
مقصدمی ته بی که مقصد و نه لر م

آشنا ز ما نه لری لری خغای  
زه ورپسی که منز لو نه لر م  
دازه چه تل آشنا آشنا کو مه

داخو په زره سوی داغو نه لر م  
دا می یو را زور ته بنکارکرو یاره  
سینه کی پت پت دیر را زو نه لر م

لزه گناه خورا ته و بنیه ته  
زه خپله گناه ستا خد متو نه لر م  
که خپل آشنا را سره خان و تا په  
خطر ه بیا کله له بیلو نه لر م  
دازه فرمان چه سوی لوی کر خیم  
لزه کنبی بی شماره ار ما نو نه لر م

فرمان الله فرمان



## د دابل واوره

### شو نهای

چه بی باد کبری منخ بر بنه په شومه دم کنبی  
سره غره کبری توره شپه د آشنا شو نهای  
آوله شپه تری پتنگان خوری چور لکو نه  
په تیاره کی چه دوی وینی و یا شو نهای

شو نهای شته دی په دنیا کنبی بنکلی بنکلی  
نه شته نه شته دغه رنگ خو شنما شونهای  
چینی تا ندی کبری جا مو نو کنبی دمبو  
ور بنکاره چه ور ته شی د آشنا شو نهای

قند نبات کنبی هم خورن والی دومره نه شته  
لکه خومره چه شیرینی دی ستا شو نهای  
دگلاب شو نهای شی ز پری له دیر شره  
چه وگوری په گلشن کنبی دتا شو نهای  
که د خان ور پسی و چه دندا سه کرو  
نصره اهله به کبری بنکلی ته دا شو نهای  
(نصر)

زری شال د نمر او چت شو  
فضا سپینه شوه ناخا په  
سپینی واورى دى ور پى  
غرونه سپین شول سمى سپینی  
پت په سپینو پا غند و کنبی

سپینی واورى دى ور پى  
سر کونه واره سپین دى  
سپین بنا خو نه دى دو نو

سپینی واورى دى ور پى  
قر مزى کر ل سپینو واورو  
یو په سله اتری شو

سپینی واورى دى ور پى  
های غریب یه پی و زلی  
اورى ز می په غذا پ کنبی

سپینی واورى دى ور پى

قیام الدین خاد م



# دهلیو کاروان



خارج شدن از اطاق بود چرخانده  
و گفت :

شما ندا شتید ؟ بسیار خوب ،  
شما آنها را نمیخواهید . باشواید  
وعلایم تا ن ....

او توقف کرد و من فهمیدم که در  
حال بخاطر آ و ردن اینکه چطور جیم  
سرخچه و آبله مرغها ( نام مرض )  
هر دور از دختر ها گرفته  
بوداست . واضافه کرد .

شاید . بسیار خوب ، البته که  
نا وقت است اما من يك دقیقه را از  
دست نخواهم داد .

جیم سرش را شور داده و خود  
را زیاد تر بدر و از اطاق تریک کرد :  
عزیزم يك پاکت برای من بگیر  
من در داخل موتر انتظارت رامیکشم  
و بر علاوه لطفا به ایما تیلیفون  
کن .

او بد دختر ها گفت که خاوش  
باشند و بمن که آنقدر ها زیاد

ما اصلا بکدام تغییری ضرورت  
نداریم . بهر صورت موهای تو مرا  
به یاد آنروز یکه یکدیگر را برای  
اولین بار ملاقات کردیم می اندازد .  
آن واقعه مربوط میشود به صنف  
هشتم .

او گفت :

لذا چرا میگوئید که يك چنین  
چیز زیبا را از بین ببري و خصوصاً  
... من بشقابی را مقابل او گذاشته  
و گفتم :

تخم نیم بند .  
هر روز ؟  
بلی هر روز .

در ساعت هفت و سی دقیقه دختر  
ها پائیز آمدند . چهره ام را چرخاندم  
که بروی آنها بخندم . اما در عوض  
چشمانم را وحشت . هر اسی در  
بر گرفت .

سندی گفت :  
مادر صحت ما خوب نیست .

خود را بدست گرفته و گفتم :  
هنگامی که يك زن دختر های دارد  
که بکود کستان میروند و یاد رصنف  
دوم مکتب درس میخوانند ، نباید  
که موهایش را مانند دختر های  
مکتب بیچا ند .

تخم هارا مخلوط نموده و اضافه  
کردم :

تمام چیزها تغییر مینمایند و گر نه  
کدام پیشرفتی نصیب بشر نخواهد  
شد .

جیم گفت :

بسیار پیشرفت های از دنیا  
همین الان در حال واقع شدن است .  
مباحثه ما يك مناقشه کهنه بود ، اما  
از سرا پایش دوستی و عشق  
میبارید و در يك فضای آرام صورت  
میگرفت . هنگامی که دیروز چوکی  
اش را نزدیک بخاری دیواری گذاشته  
بودم ، این عمل به من زندگی تازه  
بخشیده بود . اما او آنرا نزدیک

من و جیم برای مدتی از هم دور  
میشدیم ، لذا من مصمم شدم وقتش  
است که تغییراتی چندی را بوجود  
بیاورم .

تاساعت هفت و سی دقیقه روز  
چهارشنبه مانند روز های دیگر بود  
حسب معمول شربت نارنج را برای  
جیم ریخته و تخم های را که جهت  
ناشتا گذاشته بودم تانیم بند گردد  
مخلوط نمودم . بر علاوه مانند همیشه  
در مقابل وسوسه های روزانه یعنی  
تغییر وارد کردن در انواع واقسام  
ناشتای صبح دست به تقلو مقاومت  
زدم . این وسوسه ها عبارت بود از  
اینکه برای یکمرتبه هم که باشد  
باید آب بادنجان رو می را تغییر داده  
و یا اینکه تخم ها را به نوع دیگری  
طبخ نمایم .

در ساعت هفت تامشما میتوانستید  
ساعت تانرا با آمدن جیم درست  
نمائید . یعنی مطمئن شوید که ساعت

نوشته از : لیلیا سپر گنگینیس

ترجمه از : غ. زمان سدید .

# عشق یعنی درد سر

تشویش ندا شته باشم و بعد از اطاق  
خارج گردیدم و رفت .

سه دختر مریض و شوهری که  
از من دور بود . اما این ها مرا  
نمیتواند سااند . بهر صورت تا حال  
که نترسیده بودم .

دختر ها را مقابل تلویزیون قرار  
دادم و گذاشتم که از مشاهده صحنه  
ها بخندند بر علاوه میدانستم که این  
خنده های شان زیاد دوام نمیکند .  
من مریضی گلوی آنها را بخوبی  
بخاطر داشتم .

آنشب طوفان غیرمترقبه شروع  
به غریبن و لرزاندن شهر نمود و در  
صبح آینده فهمیدم که تلویزیون  
از کار افتیده است . هنگامی که  
نفر مؤظف را تیلیفونی خواستم او  
گفت :

من آنجا خواهم آمد اگر بتوانم

جیم و جودی که دو گانگی بودند  
باتاثر سرهای شانرا برسم موافقت  
شور دادند .

جیم بالانگاه کرد بعد روی  
باهایش جست . چوکی اش را سوی  
دیوار فشار داده و گفت :

آنها بچه هستند مانند بز غاله  
های شوخ . رخسار های خود را با  
پارچه های کتان پیچانید اند . این  
نمیتواند که مرض گوشش و یا گلوباشد .  
آنها دروغ نمیگفتند و اصلا بچه  
نبودند داکتر سیمسو مرا از  
سوسه و تر دید بیرون کشید و  
تشخیص ما را که از شواهد و علایم  
سر چشمه میگرفت تثبیت و تائید  
کرد .

داکتر بمن گفت :  
بسیار خوب . شما مرض گوش  
و گلو داشتید اما ...  
او رخسار سوی جیم که در حال

بنجره اطاق قرار داده بود .  
چوکی تو اگر نزدیک دیواری  
قرار داشته باشد بهتر خواهد بود  
و موهای مانند دختر های نزده ساله  
من بهتر معلوم خواهد گردید .  
او پوز خندی زده گفت :

مابار کمر شکن تو لید نسل  
داریم و بر علاوه بارمشکلات و آلودگی  
نیز بالای ما سنگینی میکند ، حالاتو  
میخواهی يك بار دیگر را که از عدم  
توافق فکری منشاع میگیرد روی شان  
های ما بگذاری .

من گفتم :  
چیزی را که به دست آورده ایم  
تنها بار زیاده از حد و وضعو حالت  
فعلی ما است . مادر با طلاق  
یکنواختی فرو رفته ایم .

من فکر میکردم که در این گفته ام  
زیبایی زیاده از حدی نهفته بود .  
او گفت :

هفت تام است . در این ساعت او به  
آشپز خانه داخل میگردد مرا در  
آغوش گرفته و میبوسید و میگفت  
که من زیبا و دلفریب هستم حالا  
اگر مردی يك چنین کاری مینماید  
میتواند هر چیزی را که برای ناشتای  
صبح ضرورت داشته باشد بدست  
بیاورد .

هنگامی که تخم های نیم بند شده  
را درد یگچه گذاشتم او قسمت عقب  
موهای درازم را که البته برای من  
خسته کن گر دیده بود ، بلند نموده  
و صورتش را در قسمت عقب زخم  
پنهان نمود . در آنجا غنوده و گفت :  
این همان چیز است که میتواند  
به سوال اینکه من چرا موهای دراز  
را دوست دارم جواب بگوید . حصه  
اسرار آمیز در عقب آن .

در این لحظه من راجع به کوتاه  
کردن موهایم فکر میکردم . گیسوی



فرنیچر را دو باره به شکل او سی قبل از اینکه جیم بخانه بیاید در بیاورم. این تصمیم بمر حله اجراء گذاشته شد. کلاهی را جهت محافظه حلقه های مویم بسر گذاشته و به آرامی در بستر خزیدم و ناگهان بخواب عمیقی فرو رفتم. خواب دیدم که نمیتوانم از تغییر دادن و یا تغییر خوردن جلوگیری نمایم. من چاق و لاغر کو تاه و دراز میشدم. جیم هم در آنجا بود. در هر لحظه که من تغییر میخوردم پز مرده میگردید این پز مرده شدن زیاد تر و زیاد تر میگردد. فریاد زدم:

ناگهان جیم رادر کنارم حس نمودم که مرا تکان میداد. چشمانم را باز نمودم. او حقیقتا آنجا بود در اطاق و بستر خواب ما.

من مانند دیوانه ها پرسیدم:

تو در «ایمکا» نبودی؟

دختر ها به عجله داخل اطاق گردیده و داد و فریاد میکردند. او آنقدر با آنها ودوست داشتن آنها مصروف بود که در آن لحظه هیچ چیز کرده نمیتوانست بجز از خندیدن و تبسم بسوی آنها.

بقیه در صفحه ۷۴

بوجود بیاورید. تنها تغییر کو چک و جزئی کافی نیست. «  
وقتی جیم از راه رسید به او گفتم که فردا بخانه بیاید و بعد هنگامی که دختر ها جابجا شدند و از داد و فریاد دست کشیدند، همسایه بمنزل آمده و هر دو موهایم را کوتاه کردیم. در اول فکر میکردم که خیلی ها مقبول و زیبا گردیده ام اما بعد متاثر و غمگین گردیدم هیچ وقت جیم مرا باموهای کوتاه ندیده بود هرگز ندیده بود من به او خواهم گفت که موهایم دو باره دراز خواهد شد. دو باره به شکل او لی در خواهد آمد.

بعد از اینکه موهایم را شست و مرتب نمودم به اطراف و اکناف خانه نظر انداختم. در حالیکه از ترتیب و تنظیم جدیدم بو جد آمده و از خوشی در پوست نمی گنجیدم به پستری رفتم. تا سر حد مرگ ذله بودم اما هرگز در آنشب بخواب نرفتم هنگامی که اشعه طلائی آفتاب روی زمین پهن گردید از خواب برخاسته و موهایم کوتا هم را شان زدم. این تغییر در قدم اخیر یک تغییر مو قتی و قابل برگشت بود. دو باره دراز خواهد شد اما نه در جریان یک شب.

آهی کشیده و تصمیم گرفتم که

میگو شیدم تغییرات کو چکی را مثل جابجا کردن چو کی ها در اطاق پذیرایی بوجود بیاورم. برای جیم ضروری و حتمی بود که با تغییرات آشنایی و عادت پیدا نماید. در صورت فقدان این عادت هنگامی که دختر ها به سن نزده سالگی می رسیدند مانند دیوانه ای خواهد شد. اما در انجام دادن این هارا را بخطا رفتم.

شروع به مطالعه بیشتر نمودم: «از روش قد علم کردن به مقابل بحران استفاده نمایند تا بتوانید باعث بوجود آوردن تغییر گردید.» اگر این یک بحران نبود پس در دنیا هیچ بحرانی وجود نخواهد داشت. بهر صورت از تخت خوابم بیرون پریدم. برای اینکه بسیار زیاد خسته بودم. تاروز چهارشنبه انتظار کشیدم. روز چهارشنبه همیشه یگر و ز خوب برای انجام دادن کار های من بود. بعد از آنکه به سرو وضع دختر ها رسیدم و آنها را در اطاق شان تنها گذاشتم، تمام فرنیچر منزل را جابجا کرده و به شکل دیگری قرار دادم.

مواد مندرجه مجله متذکر شده بود:

«تغییرات فوق العاده بزرگ را

کارها را بزودی ممکنه انجام بد هم. دو هفته فکر کردم اما هنگامی که دانستم دختر ها به اندازه کافی بزرگ گردیده اند و نمیتوانند بسا انجام دادن کارهای خورد و ریزه مانند اطفال خود را مصروف و مشغول نگه دارند آزردن خاطر و پریشانی شدم.

آنها به اندازه بزرگ گردیده بودند که اصلا در باره اینکه مادر شان در کجا مینیشینند با هم مناقشه نمی کردند و یا اینکه چه کسی موظف به رنگ آمیزی کتاب جدید گردیده با هم دعوا نمی نمودند. هما نقدر رسیده بودند که اگر افکار و یا زخمی میشدند دست به گریه و داد و فریاد نمیزدند.

جیم هر شب نزدیک دروازه در حالیکه در دستش انواع ادویه خود نمایی میکرد و از سرور ویش تعجب میباید می ایستاد. من او را هنگامی که پراهی میرفت حسو دانه نگاه میکردم.

در روز جمعه آب گرم کن شکست همین که جیم از راه رسید به او گفتم و او کو شید که آنروز را در خانه باشد. اما من فکر میکردم اگر آنرا قدری دستکاری نمائیم قابل استفاده خواهد بود و ما میتوا نیم که چند روز دیگر از آن کار بگیریم. او این درخواست را با پی میلی و اکراه قبول کرده و بمن مجله داده و گفت:

«توجه کن که مواد پراکه در صفحه هشتاد و چهار در باره جوانی نوشته شده است بخوانی. این مواد ترا خوش خواهد ساخت برای اینکه اطفال ما کو چک و درد گلسوی شان آنقدر ها زیاد شدید نیست.

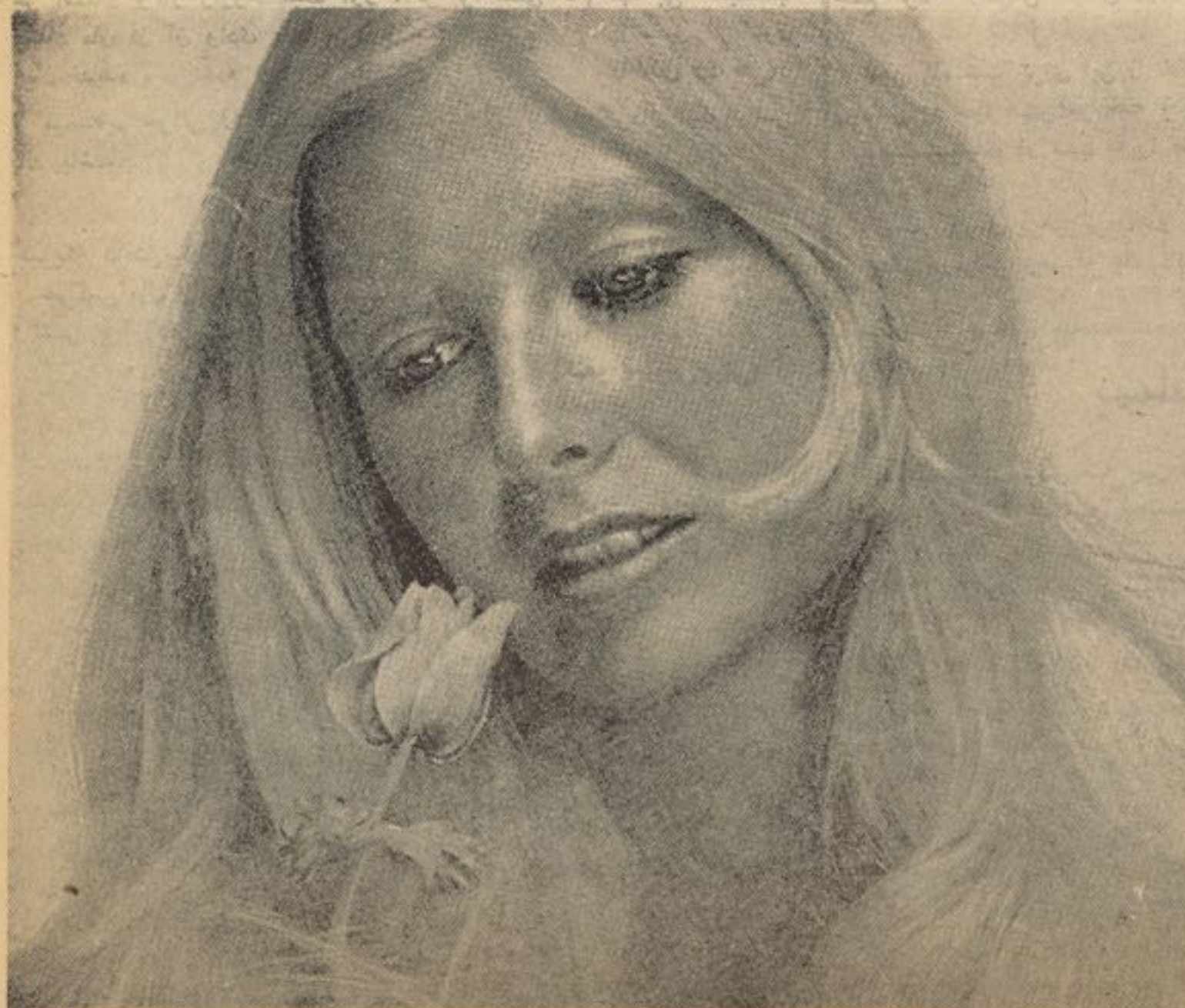
«آنها بزرگ میشوند و تغییر میکنند. تمام چیز ها تغییر میکنند. نه تمام چیز ها.

او صدای مرا بار بودن بوسه متوقف ساخت.

«دوستت دارم و این چیزی است که تغییر نمیکند.

پیش از اینکه من بمواد اصلی برسم سوزشی در چشمانم احساس نمودم اما باز هم شروع به خواندن موادی که جیم اصرار کرده بود بخوانم نمودم.

«عوض بوجود آوردن تغییرات تدریجی تغییرات بزرگ دراماتیکی را بوجود بیاورید. تمام تغییرات عبارت از مقاومت است. تغییرات ربه اندازه ممکنه بزرگ سازید که موفقیت به ارمغان آورد.»





# اندیشه‌ها

## دلها همچون بدن بافسرد میشوند در مان‌شانرا از کلمات نغمه حکیمانانه بگوئید

### راستی

برای فرستادن پیغام بر مرد راستگو بر گزین هنگامی که در انجمن می‌نشینی نزدیک مرد دروغگو جای مگیر .

(بند نامه آذ آباد)

کسانی که پیر و راستی و درست‌ستنی هستند از پا داشت نیک بهره مند گردند و بزندگانی جاو دانی برسند و درین عالم بخوشی و شادمانی زیسته و در جهان دیگر از رحمت خداوند برخوردار گردند .

راستی باعث سرور و مایه نیک‌نامی است . هر کس در هر واقعه هر اسناک و کار زار و وحشت آور ، اگر بر راستی گام نهد بی آسیب و شادمان از آن وادی پای بیرون میگذارد هیچ‌کس از راستی تا کنون زیان ندیده .

(اخلاق روحی)

میستایم جوانی را که دارای اندیشه ، گفتار و کردار نیکو و مس‌پاک باشد .

(ابو سر تیرم گاه)

چیزیکه دانش بیاراید را سستی است هر کس مال و جاه برای خود آرزو میکند لیکن اگر این آرزو با فدا کردن راستی برآورده میشود او باید بفهمد که از آن آرزو باید صرف نظر کند .

(کنفو سیوس چینی)

هر کس میخواهد بنای استدلال مملکت و سعادت ملتش را بر اساس نیکوی قایم سازد باید دروغ را از آن مرز و بوم رانده و راستی را در آن سر زمین استوار نماید .

(دار یوش)

راستی کن که راستان رستند	در جهان راستان قوی دستند
یوسف از راستی رسیده به تخت	راستی کن که راست گردد بخت
قول و فعل تو تا نکرد را ست	هر چه خواهی نمود جمله مباحست
آخرین یار او لیا صدقا ست	اولین کار انبیاء صدق است
تا نکرد دزون و بیرون راست	بوی صدق از تو بر نخواهد خواست
تا تو باشی ز راستی مگذر	مکش از خط رستگاری سر

از ( او حدی )

### وجیزه‌ها

«یک نقاش خوب حین ترسیم صورت اشخاص دو چیز را باید تصور نماید . یکی صورت خارجی شخص و دیگری حالت فکری و روحی او حصه اولی آن آسان ولی بخش دوم می‌آن مشکل می‌باشد . زیرا معنویات و حالات فکری اشخاص را باید توسط اشیا رات ، بار یکپهای چهره و حرکات اعضاء نقشی و تمثیل نمود .»

«بلوغ و پختگی آنست که یک شخص به آسانی بتواند از عالم خودی جدا و در جهان دیگران زندگی نماید .»

(اورن آر نالد)

«من چنان آموختم تا صبحگاهان کار کنم . زیرا در صفایی و آرا مش بامداد میتوان از تفکر و اندیشه مایه گرفت و مانند مالداران از شیر ، قیماق جمع کرد . و سپس متباقی روز را به ساختن پنیر مصروف داشت .»

(گوته)

«هر گاه شما برای این زندگی کنید که خوب بیاموزید ، در نتیجه خوب زیستن را خواهید آموخت .»

«پیشبینیهای درست ما را قادر خواهد ساخت تا فر دادر و ز بنا میم»

«از شر و بدی پرهیز کردن در ذات خودش خیر و نیکی است .»

«علم در مرکز هسته یک دیانت حقیقی است .»

(آشتاین)

### پیمان و وفا

علامت جوا نمردی سه چیز است . یکی وفای بی خلاف . دوم : ستایش بی جود سوم : عطاء و بخشش بی کران

(معروف کرخی)

از ابو سعید حراز پرسیدند که : صدق چیست ؟ گفت ، وفای بعهد .

(تذکره لالیاء)

وفای به عهد و نگا هداری پیمان هر اندازه که در مردمی فزونی یابد آنجا مع شایسته و پرو مند میگردد .

(اخلاق روحی)

از نشانه های شرف و بزرگواری وفای بعهد و راستی و عده است .

تعالی نیشاپوری

پیمان شکنی یکی از شاخه های دروغ است .

(زر دشت)

هر گاه با مردمان پیمان بستنی تاجان در بدن داری بشکست آن اقدام مکن که اصل مروت آنست که آدمی از عهده عهد نیکو بر آید ،

و از غرور و خدعه و مکر حذر نماید ، و حقیقت سخاوت را شخصی دارد که چون و عده بکسی دهد وفا فرماید .

(جوهر الاخلاق)

ژوندون



# ستاسو پيرونه

## غواړي

ستا دمینی لیونی رانه تا غواړی غواړی  
 به هر دمرا نه دو صل دوا غواړی  
 بی له وصله په نورو مرم په هجران کی  
 دا ماشوم زړه می همیشه رانه تا غواړی  
 ستا د هجر په لمبو کی تل سوز یز م  
 ستا ظالم بیلتون همیشه مار سوا غواړی  
 بی د میو دی په مینه با ندی ستا یم  
 داگو گل په بیخودی کی هم تا غواړی  
 نیم بسمل یم په کتو په دی ژوندی شم  
 پا تی ژوندی یاره یونظر ستا غواړی  
 بی گودره ستا په عشق کی یم گه شوی  
 مر گک به نینه گنی زماکه به ما غواړی  
 دیدن بهادی کسه کسه محبوبی  
 لعل پور وال به سر سودا کړی که تا غواړی  
 عبد القنوس لعل پور وال



## چیرته خی

قا صد دخزان راغی داگلان به چیرته خی  
 مین په سرو گلو نو بلبلان به چیرته خی  
 نن خای دبلبل ونیو کار غانوبه گلشن کبسی  
 په دیرو فریاده بو شنه طوطیان به چیرته خی  
 گلان نن خزا نیبری دبا غوخینی رحلت دی  
 ملیار په سرو سوستر گو په گریان به چیرته خی  
 نن بوی د گلو نشته چه خزان پکبسی ظاهر شو  
 دگل خوا کبسی چه ناست هغه باغوان به چیرته خی  
 معشوقو مخ پت کپیدی حجاب کبسی له عاشق نه  
 په زړو باندي دردمند دا عاشقان به چیرته خی  
 اوس هر ی خواته چه گورم هر خواته بل رنگ دی  
 چه گل په باغ کی نه وی بو را گان به چیرته خی  
 ټولنه چه کنه وی نوبه شه وینا تا ئیر کپری  
 (حزین) چیر هار په شاعران به چیرته خی  
 دمحمد عمر (حزین) چیر هاری



## ستا له غمه د یوانه یم

دسپین مخ په شمع هسی بر وانه یم  
 چه دزلفو په زنجیر کبسی زو لانه یم  
 چه ستا مینه او محبت کله رایاد شی  
 لکه سور کنبو لی جام د جانانه یم  
 چه ظلمو نو او جفا ته د نظر کرم  
 پروت به غم کبسی لکه گنج په ویرانه یم  
 شامدم می ستاله لوری صبر نه شمی  
 ای محبوبی ستا له غمه د یوانه یم  
 سر سر تور خیری گر یو ان درسی کرزم  
 په ژړاکیا د عشق په ترانه یم  
 زه شربت د سرو لبانو لیونی کرم  
 خکه داسی بی انداز ه مستانه یم  
 سمه لاره می نصیب شوه ستا په عشق کبسی  
 چه خبر نه له ساقی نه بتخان یم  
 که نصیب وصال دیار په لوړ و غرو شی  
 لکه (ضیاء) چه په دربار د شاهانه یم  
 محمد موسی ضیاء گر دیزی



## غلام سخی (عبید) لغمانی

## ده می پر یز دی

را غلی په ار زو ستا د دیدار که می پر یز دی  
 مین یم ستا دمینی په انگار که می پر یز دی  
 راغلی یم امید کوم د مینی محبت  
 اشنایه په لیمه می قبلوم ستا نزا کت  
 په امید دنداری مینه او الفت  
 ارزو لرم چه دریغ نکری خپل ستا در خسار که می پر یز دی  
 مین یم ستا د مینی په انگار که می پر یز دی  
 یو تش د یدن لپاره ستا در یم خو کیدار  
 د تا په مینه مست یم له هر خه یمه بیزار  
 دمینی لیونی یم ظاهری بنکارم هو بنییار  
 لیدو دمرا او سترگو کرم بیمار که می پر یز دی  
 مین یم ستا د مینی په انگار که می پر یز دی  
 دبنکلی مخ منظر کبسی بنه بنکاپری شنه خالو نه  
 دزلفو پیچ وخم دی په سپین مخو هی ټالونه  
 په خاص ډول داینبی په ور بل کبسی سره گلو نه  
 په غاړه د زنجیری بنکلی هار که می پر یز دی  
 مین یم ستا دمینی په انگار که می پر یز دی  
 نزدی په مسکید وشوی ما (عبید) در ته کتلی  
 په شونډو د مسکاوه خما مینی خندو لی  
 د مینی تنابونو په خپلی مینی زنگو لی  
 زه یم لیونی کپری ستا سینکار که می پر یز دی  
 مین یم ستا د مینی په انگار که می پر یز دی



# دېوې تال

انسانی تاریخ او فرهنگ

## په لرغونې روم کې اخلاقو، کښيو تنه!

په لرغونې روم کې کومو خت چه زیات فتوحات وشول نو زیاته شته منی یې ترلاسه کړه اوله کومه خایه چه ورو ورو درو می اشرافو په ژوند کې تجمل شونو هماغه و چه ورو ورو یې زمینه اخلاقی ښیځنو کښیو تو ته برابره کړه. اودا خبره ددی موجب شوه چه خلکو به د تیر و زمانو ار مانونه کول ځکه اخلاقی کښیو تنه او انحطاط چه دشته منی او تجمل دز یا توالی اود مذهبی ریښو دکمزوره کیدو منطقی نتیجه وه، ددی موجب برابر کول چه زیات خلک له خپلو اصلی دودونو او اخلاقی ښیځنو څخه واړوی او کاږه یې کاندی.

پلیت وایی: «ن ورخ اکثر رومیان په یوه اخلاقی عجیب و غریب انحطاط کې لاس او پښی وهی.» دوه پیری وروسته ژوو نال چه یو لاتیښی شاعر دی وویل. کښیو تلی اوماتی خوړلی نړی له مورنه کسات واخیست ځکه چه خپل اخلاقی مفا سندی مور ته را کړل. تر میلاده مخکښی په کال ۱۸۱ لپیدوس چه یو ستر سنا تور او دروم دسنا یا مشرانو جرگی مشر و د دو لتی خزانی په لوټ کولو او اختلاس لاس پوری کړ. ځینو منصبدا رانو به رسختی گانی په عادی سپایانو با ندی خر خو لی. او داشرفی کور نیو اخلاقی ښیځنې ورو ورو مخ په فساد او خرابیدو ولاړی.

طلاق اود ښځو اونارینهو بیلتانه زیات دود وموند او نارینهو به خپلی ښځی ژر ژر طلاق کولی. درایسو خر خلاو زیات شو. یوه رومی تاریخ

لیکو نکې ویلی دی. وروسته تر دی به زموږ دخوا نانو ژوند خیرل، لوټ کول دنورو دمالونو خو ډل دنو رو دشرف او نا موس تر پښو لاندی کول، دالهی او بشری قوا ښیو مسخره کول وی.

او خوا نان به د اتولی ښیځنې تر پښو لاندی کوی. له در ناوی، دپرم (شرم) اود ادب سره به خدای پامانی کوی.

اوروم پدی توکه و چه داخلاق فساد وموند او هم ورو ورو دا فساد ددی موجب وگرځید چه دخلکو ژوند دبربادی خواته ولاړ شی.

## آیا پوهیزی چه دنړی ډیرې لوړی سمیو، کومی دی؟

داور ست قله :

او اور ست دقلو په شان ډیر سوم لری .  
په افریقی کې هم یو دوه ستیری اولوړی قلی دی چه یوه یی د:

(کلیما نچارو)

قله ده . ددغی قلی لوړ والی ۱۹۳۴۰ پښو ته رسیری. او ډیر شمیرت لری او په تیره بیا هغه کسان چه په غرونو کې گرځی ورسره زیاته علاقه نیسی .

دالروس قله :

دغه قله په اروپا کې پر ته ده. اود ارو پا په مقیاس کې دایوه اوچته او ډیره ستره قله بلله کیږی .

ددغی قلی لوړ والی ۱۸۴۸۱ پښو ته رسیری . اوغره گرځند . خلک رسیری . او دنړی په سویه دپامیر ورسره زیاته علاقه لری .

دغه قله په آسیا کې دهمالیادغرونو څو کده ددغی قلی لوړ والی ۸۸۸۸ مترو ته رسیری او په نړی کې دا ډیره لوړه قله ده .

دپا میر قله :

داقله هم په آسیا کې ده چه دنړی دپام په نامه شمیرت لری او لوړوالی یی ۵۲۰۰ مترو دی . هم داور ست اوهم دپا میر قلی دواړه دنړی په سویه ډیری مشهوری دی او زیات خلک یی د لیدو لپاره راځی .

دآرژا نتین قله :

دغه قله چه په جنوبی امریکې کې ده لوړوالی یی ۲۸۳۴ مترو ته رسیری . او دنړی په سویه دپامیر ورسره زیاته علاقه لری .

## دری موسیقی، پوهان اودری ملگری

هم کوی . یونک یوک کیم ډیر ښه ویلون غږوی او ډیر ستیجونه د هغه دهنر شا هدی وایی .  
ژوستوس دپیانو څخه داسی غږو نه باسی چه هغه دژبو او با تجربه موسیقی پوهانو لپاره هم نوی دی .  
ایشن باخ په شل کلنی کسې دها میو رگ دکنسر توار یو تکړه

دادی دری تنه خوان موزیسینان چه په عین زمان کې سره ملگری هم دی پدی بریالی شو پدی چه په یوه لوی کنسرت کې سره گډون و کړی دغه دری تنه عبارت دی له کریستوف ایشن باخ، یونک یوک کیم او ژوستوس فرانز څخه . کریستوف چه دمو سیتی یو تکړه لار ښوونکی دی ددغو دوه تنه ملگرو لار ښوونکي

هم کوی . یونک یوک کیم ډیر ښه ویلون غږوی او ډیر ستیجونه د هغه دهنر شا هدی وایی .  
ژوستوس دپیانو څخه داسی غږو نه باسی چه هغه دژبو او با تجربه موسیقی پوهانو لپاره هم نوی دی .  
ایشن باخ په شل کلنی کسې دها میو رگ دکنسر توار یو تکړه



یونک یوک کیم



کریستوف اشن باخ



ژوستوس فرانز



# په خانگري ژوند کې د هنر مندانو مشغو لاوی

## ډیر نامتو هنر مندان خپل وزگار وخت په شطرنج تیروی!



فای دانوای او کوین د شطرنج  
په حال کې

پوری دی . کوم مطالب چه موږ وویل هغه د سینما دلو بغاوت په شاوخوا کې وو. دمو سبقي پو هانو سندر غاړو اود نندار خي دلو بغاوت تر منځه هم د شطرنج لو به ډیر شو قمن لری. د مثال په توگه فرا نسوی سندر غاړی او آهنک جوړ ونکی (کی بی آر) یوله هغو سندر غاړو څخه دی چه له شطرنج سره خورا زیاته مینه او علاقه لری. کی بی آر په تیره بیابا خپله کتا بخانه کې ډیره ښه تخته لری او خپل حریفان هلته وز بو لی چه دغه لوبه وړ سره وکړی .

«شارل آز ناوور» چه د پاریس دار کسترا لار ښوونکی دی یوله هغو موسیقي پو هانو څخه دی چه د شطرنج له لوبی سره ډیره مینه او علاقه لری او هر وخت چه وزگار وی نو له خپلو ملگرو سره پدغی لو بسی مشغو لیری .

په هر حال د شطرنج لوبه د هنر مندانو ډیره په زړه پوری لوبه ده .



کی بی آرله شطرنج سره زیاته علاقه  
لری

نامه و دغه فلم د کریستیان ازکله خو ډایر کت شوی و او د فرانسې د سینما نومیالی لو بغاړی اود خوان نسل دایده آل ټیپ سر غندوی آلن دلون پکښی څر گندشوی و . پدغه فلم کې عهد شطرنج دلو بغاړو د فلم په شان ډیری زیاتی ددغی لوبی صحنی شته دی . پدغه فلم کې آلن دلون خو را زیات شهرت ته ورسید او کریستیان صحنی داسی تر تیب کړی وی چه د فلم قهر مان یی دستو مانی او وزگار توب په وخت کې د شطرنج دلو بی په حال کې ښو ده لکه چه وویل شو دافلم په کال ۱۹۶۱ کې دمار کوپولو دتاریخی داستان له مخه جوړ شو او آلن دلون ته یی ډیر زیات شهرت ورکړ .

په کال ۱۹۶۷ کې یو بل فلم جوړ شو چه (د توماس کرون د چارو) په نامه یادیده پدی فلم کې چه نور من جیوسن ډایر کت کړی و دوه ځلانده سینمایي څیرو گډون کړی و . پدی فلم کې چه د شطرنج دلو بو بیلی بیلی صحنی ښودلی کیدلی دغو دوه نامتو څیرو یعنی ستیو مک کوین او فای دانوای برخی اخیستی وی . فای دانوای په تیره بیا ددغه فلم رو ښانه څیره وه او هم یی ددغه فلم تر بشپړ ولسو وروسته دسو فیا لورن ، لیز ټایلور او یو شمیر نورو سینمایي ستورو په شان زیات شهرت وموند. همدا شان هم مک کوین هغه لو بغاړی وچه پدی فلم کې زیات شهرت ته ورسیده. یوبل فلم چه دوه کاله د مخه جوړ شو «د میندو حق» و پدی فلم کې د سینما شهرت ته رسیدلی لو بغاړی عمر شریف برخه اخیستی وه. دغه فلم چه اریک لو هنگ ډایر کت کړی د شطرنج دلو بی زیاتی صحنی لری چه د نندار چیانو لپاره ډیری په زړه

بلا نشار هغه بل لو بغاړی و چه له شارل سره پدی فلم کې څر گندشوی و. دا فلم د نندار چیانو خورا زیات خو ښ شوی و او تر ډیرو کلودخلکو په یادو .

پدی فلم کې اصلی ټکی هم د شطرنج دلو بو لو بغاړی و. د هغوی لوبی ، د هغوی بر لاس اولدغی لوبی سره د هغوی ژوره مینه او علاقه اود فلم ټولی صحنی په همدغی لوبی اود هغی دلو بغاړو په ژو ندانه باندی څر خیدلی . فلم ډیر خوږ او انتبا هی داستان در لود .

همدا رنگه هم په کال ۱۹۵۶ کې نامتو سو یدنی ډایر کتر او هنرمند چه آوازه یی په ټوله نړی او په تیره بیا ازو پا کی خپره ده او اینگمار برگمن نو میړی یو فلم جوړ کړ چه (اوم مېر) نومیده دغه فلم چه دنړی په سویه په خورا شانداره و جه استقبال شو داسی صحنی در لودی چه فلسفی رنگ یی در لوده او د ژوند او هستی ډیر پیچلی سوا لونه یی مطرح کول او قهر مان یی په یوه فلسفی عجیب سوال کی گیر پاته و . پدی فلم کې خوڅو خایه د شطرنج صحنی دی . په تیره بیا داچه د فلم قهرمان له خپل مرگ سره غواړی دغه لو به وکړی . له هغه مرگ سره چه راغلی دی خو دده د ژوند ډیره ټپه کاندی خودی لکيا دی او شطرنج وړ سره کوی . او مرگ هم د همدی لوبی په خاطر مهلت وړ کړی دی او وروسته تردی چه مرگ پری بریالی کیري نو دالو بهم د هغه په تا وان پای ته رسیدی . پدی فلم کې بانگ ایگرو څر گند شوی و .

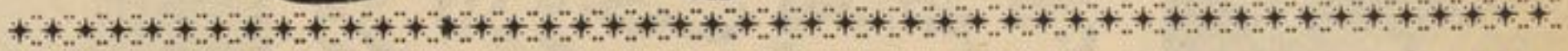
په کال ۱۹۶۱ کې دیوی فرانسوی کمپانی له خوا یوبل فلم جوړ شو چه (دمار کوپولو دما جرا جوی گانو) په پلا نشار هغه بل لو بغاړی و چه له شارل سره پدی فلم کې څر گندشوی و. دا فلم د نندار چیانو خورا زیات خو ښ شوی و او تر ډیرو کلودخلکو په یادو .

آلن د شطرنج دلو بی په حال کې سینما نندار خي تیا تر اود هنر دنورو خانگو هنر مندان خانله بیل بیل تفریحات او مشغو لاوی لری. کوم وخت چه د هنری مطبو عاتو په مخ باندی دغه لوبی او تفر یحات رپورټ کیري نو لوستو نکي یی له خانه پو ښتنه کوی چه یعنی څه؟ خودا تفر یحات او لوبی هغوی مشغو لوی او هغوی ځانته دا حق لری چه خپل وزگار وخت بی تیر کړی . ډیر نامتو سینمای لو بغاړی او هنر مندان جوار کر دی او خپل وزگار وخت او په تیره بیا په شپو شپو د جوارگری دمیز ونو شاته تیروی او پدی تو گه له خپل وخت څخه استفاده کوی . ډیر نور یی په همدی شان خانله د تفریح خایونه لری. خو کومه لوبه چه زیاتره هنر مندان مشغول ساتی هغه د شطرنج لوبه ده او دا لو به دومره هنر مندانو ته په زړه پوری ده چه هن کله د سینما پردی ته هم راخی او د فلمونو په سناریو کی هم انعکاس کوی او ډایر کتر دغه صحنی په رښتینی تو گه په فلم کې خایوی .

او ددی لوبی جر یان د سناریود مهمو عناصرو په دود خان څر گندوی پدی لوبی کې موږ کو لی شو له یو شمیر هغو فلمونو څخه یادونه وکړو کوم چه هنر مندانو د فلم دا صلی برخو په حیث په فلم کې د شطرنج لوبی تر سره کړیدی - په کال ۱۹۲۶ کې یو فلم جوړ شو (د شطرنج دلو بغاړی) په نامه دغه فلم چه خورا زیات دتو جه او پاملرنی وړ وگرځیده رایموندر نارجوړ کړی و او فرانسوی نو میا لی د سینما او نندار خي د تیا تر لو بغاړی شارل دلون پکښی برخه اخیستی وه . پیر



# پر ددی و حشی



کر یستن و غو بنستل چه په لغت  
کی سپره شی ، خو ددویم ځل لپاره  
یې پام شو چه وران دی ، دی ته اړه  
ووتله چه په زینو کی و خیزی کڅه  
هم چه اپار تمان یې په شپږم پور  
کی و ، اخوهغی ته چه یوه خوانه او تکره  
پېغله وه جرت خراب نکړ او خان یې  
دلیر ته ورساوه . خپله کونجی یې  
له بکس څخه وویستله او وی غو بنستل  
چهور پرا نیزی . خو په اریانی سره  
یې پام شو چه ور کولپ ندی . لومړی  
یې سوچ وکړ چه بنیای سهار دبیری  
له زوره یې کو نجی په کولپ کی نده  
خرخولی ، خو همدا چه ور یې تیل  
واوه ، او کو قی ته ورننو تله نو یې پام  
شو چه دلیر دسگر توله لوکی د ک  
شویدی .

خوانه پیغله هم وویریده ، او هم  
اریا نتیای پسی راوا خیسته زړه یې  
په ټوپکو پیل وکړ . داسی یې احساس  
کړه چه خو له یې وچه شوی او  
زنکنو نه یې سسنت شویدی .  
اونشی کولی چه سم گا مونه  
پورته کا ندی .

په خان یې فشار راوړ او په  
خپلو اعضا بویی بیا کنترول وموند .  
زوره ساه یې وویسته او ورود سالون  
کوټی ته ورننوتله . هره خوا یې وکتل  
خو هیڅوک یې ونه موندل . دکر کی  
خوانه لاره هغه یې پرا نیستلی خو  
تازه هوا کوټی ته ننوځی . خو همدا  
چه مخ یې واپراوه یو دجکی ونی خاوند  
اودنک سړی یې زوره په ذرشل کی  
ولید چه ولاړ دی او په اسرار جنه  
توگه ور ته موسکی شویدی توری  
عینکی یې په سترگو کړی او په تندی  
بانندی یې دژور پر هار زړه نښه  
ښکاری سړی همدا چه دکر یستین  
ویره و لیده په درانده غږ یې وویل :  
— سلام ښکلی .

پیغلی نژدی چیغه کړی وه ، خو خان  
یې ټینک کړ او ددی لپاره چه دتکیی  
لپاره ځای و لری په دواړو لاسونو  
یې څوکی ونیو له او په اریا سترگو

یې پردی سړی ته وکتل .  
کریستین په یوه لوی شرکت کی  
کار کاوه له څه مودی نه یې معاش  
زیات شوی و او په خپل کار کی یې  
پرمختگ کړی و . پنځلس ور څس  
دمخه یې یو شیک او کوچنی اپارتمان  
چه د لوکز امبورگ بن ته مخا منځ  
ودان و په کرایی اخیستی و .  
خپل نوی کور ته ډیره خو شاله  
وه خو یواځی بدغو وختو کی دوه واره  
لغت و ران شوی و . او دا خبره هم  
پیغلی ته هومره مهمه نه وه او کولی  
یې شول چه له زینو څخه و خیزی .  
خودا لو مړی وارو چه په نوی کور  
کی ویرو نکي پېښه لیدل کیده .  
کر یستین سوچ و اوه چه څنگه  
له هغه څی څخه وتښتی یا چیغه کړی  
اومرسته وغواړی . پر دی سړی  
یوه شیبه وروسته بداسی حال کی  
چه د وړه په دستگیر تکیه کړی وه .  
بیا وویل :  
— کریستین سلام .  
پیغلی په نښتی ژبی او رپر دیدلی  
لهجی یو بنسینه وکړه :  
— تاسو څو ک یاست ؟  
پردی سړی یوه کر کجنه خندا  
وکړه . داسی چه ټول ژبی غاښو نه  
یې ښکاره شول . او په ډارو نکي غږ  
سره یې وویل :  
— زه ژان یم . ملگری می ما وحشی  
ژان بو لی کریستین د هغه غتولاسونو  
اوارتو ورو زوته وکتل او وی لیدل چه  
هغه په رښتیا سره هم یو خیز او  
ډارو نکي سړی دی . سره لدی یې هم  
ونه غو بنستل چه ویر یدلی ښکاره  
شی . وی وویل :  
— زه تاسو نه پیژنم .  
— یو هیږم چه مانه پیژنی . خو  
پروانه لری او س به موسره پیژند  
گلوی و شی .  
او وی غو بنستل چه پیغلی ته ور  
نژدی شی .  
خو کر یستین خان دمیز شا ته  
وغور خاوه اولر څه ورڅخه لری شوه

پردی ورو وویل :  
— ښکلی . ویر ډیره مه . زه هیڅ  
ناوړه تکل نلرم اونه غورم چه و ددی  
خوروم . څوکه هغه خو چه زه  
ورپسی را غلی یم را کړی ، په خپل  
کار پسی خم .  
— مطلب دی څه دی ؟ له مانه څه  
شی غواړی ؟  
— ښکاره ده چه څه شی غواړم هغه  
غټ بکس چه دا دو مړه وخت دی  
درسره سا تلی دی .  
— کوم بکس ؟ زه نه یو هیږمه چه  
ته څه وایی ؟  
— له مانه سره رو غه نکوی . دانه  
ټاکل شوی چه بده پیغله اوسی . زه  
زیات وخت نلرم چه له تاسره چنی  
ووهم . زر ولاړه شه او بکس راوړه .  
— داو منی چه نه یو هیږم ستاسو  
مطلب څه دی ، او کوم بکس غواړی .  
— ډیر ښه ، که غواړی تشریح به  
در کړم . مطلب می له هغه بکس څخه  
دی چه ریموند مخکښی تر دی چه  
جیل ته ولاړ شی تاته و مهپاره . زه  
او هغه سره یوځای و . او خو واره د  
هغه له نو ټونو څخه ډک بکس لپاره  
زه او هغه نژدی و چه مړه شو . او کله  
هم چه ونیول شو نو زه په چالاکی  
سره له جیل نه وتښتیدم اورا یوموند  
پاته شو هغه چه اوس په جیل کی  
دی پیسو ته اړتیا نلری . خو زه چه  
آزاد یم پیسو ته ډیره اړتیا لرم ښکلی  
اوس چه پوهه شوی پور ته شه او  
هغه بکس را کړه . په بدل کی یې وعده  
درکوم چه یو څه یې په تاخر څی کړم  
البته که ته و غواړی .  
کر یستین په رپر دیدلی غږ ځواب  
ور کړ :  
— ستاسو په خبرو هیڅ نه پوهیږم  
زه دریموند په نامه څوک نه پیژنم .  
اونه خو هم له پیسو څخه ډک بکس  
راسره شته .  
— ملنډی مه و هه . په خپله خوښه  
بکس را کړه . قسم خورم چه نور  
دیخوا رانشم .

— ښاغلیه هما غسی می چه وویل  
زه نه را یوموند پیژنم اونه داسی یو  
بکس راسره شته چه تاسو ته یسی  
درکړم .  
— پیغلی ته ماسم نه پیژنی . دا بی  
گهی لوبی مکوه ، زه ترڅو چه پیسی  
درڅخه وا نخلم لدی ځایه نه خم  
پوهیږم چه ریموند هغه له تاسره  
ایښی دی .  
— دکر یستین په ستر گو کی اوبنکو  
څپی و هلی او په زاریو یې ځواب  
ور کړ :  
— ښاغلیه قسم خورم چه تاسو  
اشتباه کړ یده .  
زما روح هم لدی خبرو څخه خبره  
نده او دریموند په نامه څوک نه  
پیژنم اونه می لیدلی دی وحشی  
ژان تندی تریو کړ او په بی حوصلگی  
سره یې خپل سگرټ ته چه دشونډو  
په منځ کی یې و گوته ونیوله او هغه  
یې وپو بنستله :  
— لدی سره څنگه یی ؟  
— نه کورمو ودان ، زه سگرټ نه  
څکوم .  
— مطلب می دا ندی چه ته سگرټ  
وڅکوی . غواړم یوه په زړه پوری لوبه  
درزده کړم . څکه چه ډیر ښه او  
ښکلی یو ټکی لری او علاقه لری چه  
یوه کو چنی رټه هم پکښی پیدانشی  
لومړی دی سگرټ د ښکلیو شونډو  
دباسه ږدم . بیادی ذمخ نوری برخی  
سوزوم . څنگه ده . هغه وخت به  
پوهه شی چه له ژان سره چل و ل  
څه خو ند لری .  
کر یستین دا وار احساس کړه چه  
دویری له زوره یې غا ښونه سره  
لکیری . او په ستر گو یې توره شپه  
راځی . په نا هیلی سره یې دکر کی  
خوانه منډه وا خیسته خو سرد بانندی  
وباسی چیغه کړی او مرسته وغواړی .  
پردی سړی ډبر ښنا په څیر منډه  
کړه او خان یې کړ کی ته ور ساوه ،  
دیغلی او کړ کی ترمنځه یې دیوال  
جوړ کړ او له جیبه یې تومانچه



راوويسته او خو له يې د پيغلې ټټرته ونيوله او وروپي وويل :  
 هوبنيزاره اوسه او ليو نتوب مكوه . دغه دلويو شي رحم نكوي . دكو تي له يوي اشاري سره مي هغه نادتل لپاره غلي كوي داو خت دوره دزنك غږ پور ته شو . كر يستين لږ څه هيله منه شوه . او وي روح يې و موند . وي غو بنتل چه ولاړه شي او وړ پرا نيزي او و گوري چه دغه پر بنته څوك ده چه دخلا صون لپاره يې را غلي ده . خو سړي ترينه مخكښي شو او دليز ته ولاړ او پيغله يې هم له خانه سره بوتله . او وي وويل :  
 چه غږ دي پورته نشي . اوله خاي نه دي ونه خو خپري هر څوك چه دي په خپله مخه شي .  
 كر يستين د مجبور ي له مخه غلي شوه او دمجسمي په شان بي خوځيدو په خاي كې ودرېده دوره زنگ ددويم ځل لپاره و شر نكیده لا زيات وخت نه و تير شوي چه كو نجې په كولپ كې وځر هيدله پيغلي دوره خلا صيدل ليدل او وپريدله چه ددغه خپره او ډارو نكي سړي مر ستيا لان نه وي . خو سړي په پيره تومانچه په جيب كې كښنو دله اوځان يې كر يستين ته ور نژ دي كې او په غوږ كې يسي وويل :  
 ته خبري مكوه . هرڅوك چه وژر يې لدې څې نه رسخت كړه . يواځي دو مړه ورت ته ووايه چه زه دې له ملكرو څخه يم .  
 يوه شيبه وروسته فرا نسواز رينال ، دكر يستين په زړه پوري او نژدي ملكري سره له خپله و روره گزايوه كو ټي ته ننوتل او فرانسواز چه يوه خندني پيغله وه وويل .  
 آه . كر يستين موږ دوه واړه زنگ و شره كاوه خو ځوابرا نغي لومړي موسوچ وكړ چه نه يې خو كله چه مو كو نجې په كولپ كې وليد ه نو پر يشا نه شولو او را غلو چه و گورو څه خبره ده .  
 يوله نا خايه د پيغلي نظر پر دي سړي دخان خواته و كښن خپله خبره يې پري كړه او دني دني يې ورته وكتل . وروږ يې گزايو په هم چه يو غټ او ښكلي ځوان و دخپلي خور د ملكري په اپار تمان كې د پردي سړي له مو جوديت څخه ار يان شو كر يستين لكه چه په خوب كې لاره وهې هغوي دواړه و حشي ژان ته ورو پيژندل . او وي وويل چه ژا ن يې

له ملكرو څخه دي . او څلور واړه سالون ته ور ننوتل . فرا نسواز مخامخ ولاړه او راډيو يسي ولكوله راډيو نه د جازيوله شوره ډك آهنگ خپور شو . كله چه فرا نسواز وليدل چه ټول دم و بل خواته وچ او غلي ولاړ دي وويل :  
 - كر يستين نه غواړي چه دخوراك لپاره څه شي راكړي . زه په خپله خم . څه شي لري .  
 او بې له خنده ولاړه اود كو چني بارمخي ته ودرېده او څلور گيلاسونه يې سره له كنگله راوړل . او هماغسي چه دكوكتيل په جوړولو لولك يا وه وويل :  
 - رښتيا كر يستين موږ را غلو چه تاسينما ته يو څو ډير ښه فلم مو خوښ كړي يدي .  
 وحشي ژان پدي وخت كې دكر يستين مړوند كښكود اودهغې په خاي يې وويل :  
 - كر يستين نن شپه سينما ته نه ځي .  
 فرا نسواز يو ځل د پردي سړي خبري ته سترگي و غړولي او بيا كر يستين ته خو هيڅ يې ونه ويل .  
 گزايو يهم ناكار او دكر كې خواته ولاړ و او داسي يې ښوده چه گني دلوكزا مبورگ دښه گنه گوني يې پا ملرنه دخان خواته ورجلبه كړيده . هخوپه حقيقت كې يې پدي خبره فكر كاوه چه كر ستين څنگه چمتو شو يده چه له دغه پر دي سړي سره په كور كې يواځي پاته شي .  
 گزايوه له همدوي څخه را پديخوا په كر يستين باندې مين و . او موقع يې لټو له چه دغه خبره هغې ته وکړي او دزړه راز ورت ته و سپري .  
 خواس يې چه ځوانه پيغله لدغه پردي سره په كور كې يواځي ليده نونا مينده شو او غو بنتل يې چه يوه پلمه پيدا كړي اوله هغه څي نه و تښتي .  
 خوري فرا نسواز د هغه په خلاف پرله پسې خندل او ټوكي يې كولي او غو بنتل يې په هره بيه چه وي يو خوشاله محيط جوړ كړي او پري نږدي چه خپكان او چو پتيا راشي .  
 كر يستين هم له بلي خوا غو بنتل چه له زاريو نه په ډكو سترگو فرا نسواز او گزايوه پدي وپو هوي چه له ويري نه په ډكه لومه كې نښتي ده خوله بدمرغه هغې ليدل چه هيچا يې چرت نه خراباوه او فكر يې كاوه چه له ژان سره يې اړ يكه

موندلي ده . پدي منځ كې ژان له موقع نه استفاده و كړه او پداسي حال كې چه دكر يستين مړوند يې كښكوده وويل :  
 - گراني په خو كې كښينه !  
 كر يستين خان يوه خوا كې ا و غو بنتل يې چه څه خبره وكړي خو گزايوه په خبر و راغي او وي وويل :  
 - ښه نوزه به ولاړ شم څكه چه هير شوي مي و چه كار لرم .  
 خو فرا نسواز وويل :  
 - يولس دقيقې تم شه چه دا كوكتيل وڅښم يو خاي به ولاړ شو او چه گزايوه داضعه وليده غلي شو او بيا يې له كړ كې نه دباندې سترگي و غړولي . كر يستين لږ څه ونيورېده خو پردي يې بيا مړوند كښكود او دتورو عينكو له شان يې په وپرونكي توگه ورت ته وكتل .  
 خو شيبې وروسته د جاز موسيقي خلاصه شوه اود راډيو ډېو ليسي پيښو وياند وويل :  
 - سژان ، تو ماس چه يو خطر ناكه بندي و له جيل نه تښتيدلي دي . هغه دوسله والې داړي او قتل په تور په اعدام محكوم شو يدي . تورو پښتان لري ، ونه يې جگه وه او پياوړي او ارتي ورزي يې دي ديرش كلن دي او ديوه زار ه او زور پرهاړ ښه يې دكښي سترگي په خوا كې ليدل كيري .  
 . . .  
 فرا نسواز پدي وخت كې يو گيلاس ژان او بل كر يستين ته وركړ او پداسي حال كې چه موسكي وه له ژان څخه يې پوښتنه وكړه .  
 - ډيره موده كيري چه له كر يستين سره پيژني .  
 - نه ډير وخت نه كيري .  
 خواني نجلي چه گيلاس خپل وروږ گزايوه ته ورت كاوه په داسي حال كې چه له خپله گيلا سه يو غوړپ كاوه وويل :  
 - څوزه او ورومي له ډيري مودي را پد يخوا له كر يستين سره پيژنو رښتيا اريا نو نكي خبره ده له كومه خايه چه ستا سو بڼه هم د هغه غله په شان دمچه راډيو يې نښي وويلي او نوم يې هم ژان دي پام كوي چه پوليس تا سو و نه نيسي .  
 - ښايي دډيرو څلكو تندي ډېر هار نښه ولري او نومونه يې ژان وي .  
 فرا نسواز كټ كټ و خندل او وي وويل :  
 - تاسو ر ښتيا وايي . بهر حال

ښايي چه پوليس به تاسو شكه من شي بايد احتياط و كړي .  
 كر يستين غو بنتل چه دستر گو په كتو سره فرا نسواز پو هه كړي چه گومان يې سم دي خو پيغله ظاهرا دو مړه شو څه او بې پرواوه چه دخپلي ملكري ژوره كتنه وگوري اود همدې لپاره هم له خايه پورته شوه لا سو نه يې سره وټكول او وي وويل :  
 - آه . زه څو مړه هير جن زړه لرم ما كر يستين ته يو سو غات اخيستي دي او په موټر كې مي پريښي دي . خوشيبي او سه چه زه هغه راوړم . پوهيږم چه څو مړه به خو شاله شي . او مخكښي تردې چه چاته د خبرو مجال ورت كړي ديوي مر غي په شان له كوټي څخه ووتله او وري په خان پسې وټاړه .  
 كر يستين ددي لپاره چه گزايوه له نا كراري څخه وژ غوري له هغه نه پوښتنه و كړه .  
 - آياتا هغه سو غات وليده چه فرا نسواز اخيستي ده .  
 - نه هغې يوه پوري په موټر كې كښوده خومايې منځ ونه ليده چه پكښي څه شي و .  
 ژان دخبر ودر اوولو لپاره دكر يستين په منځ لاس و كښي او وي وويل .  
 - گراني ښايي چه ملكري دي زمونږ دكوژ دي لپاره كوم سو غات اخيستي وي .  
 گزايوه دسپا ندي په شان ترك كړم او له خايه پور ته شو .  
 - زه ولاړم نوره را با ندي ناوخته كيري . دخداي پامان ...  
 - كر يستين په پيره وويل .  
 - گزايو په ته لږ تم شه خور به دي اوس راشي . خو ځوان څه پـروا ونكړه اود سا لون دوره خواته روان شو . په همدې شيبه كې فرا نسواز له يوي پوري سره را غله دگزايوه لاس يې ونيوه او وي وويل .  
 - چيري څي . راشه و گوره چه زما سليقه څنگه ده .  
 او بې لدې چه دخپل وروږ خوا ب ته و گوري هغه يې بيرته كوټي ته راوست او سو غات يې كر يستين ته وركړ او هغې ته يې وويل .  
 - سژي پرا نيزه گوره چه خو ښيري دي كه نه .  
 كر يستين په خپلو رږږ ديدلوگوتو پوري وسپړله او وي ليدل چه دخوب دكو ټي يو كو چني او ښكلي خراغ دي . په خو ښي سره يسي وويل .  
 (پاڼي په ۷۰۵ مخكښي)  
 صفحه ۴۹



# مرد با گذشت

بعضی مردم فکر میکنند که عشق يك مصروفیت لذت بخش است، با آه کشیدن در روشنی مهتاب، شر شر امواج بحر، ترانه های دل آنکیز و بوی خوش عطرها بر انگیخته میشود ولی این اشتباه است اشتباه محض.

عشق عبارت از احساس دقیق و معلومات سیاسی از طرف مردها میباشد، که درین بازی باید خیلی محتاط بود و خوب نقش بازی کرد. با (دونکه) یکجابه فاکولته کیمیاوی صنایع شامل شده، تحصیل کردیم و یکجا فارغ التحصیل شدیم پنج سال گذشت بدون اینکه يك دیگر رادرك کنیم. محجو بیت دایمی من مانع ابراز احساسات ر قیقم میشد به همین علت راز دلم را برایش نگفته بودم.

بعد از ختم تحصیل او را در شهر بورگاس و مرابه شهر ویدین تعیین نمودند. یعنی بین ما ششصد و هفتاد کیلومتر فاصله بود، همین دوری وجدایی از دونکه مرا بر انگیخت تا در مورد وی نظر قاطع داشته باشم برای وداع به ایستگاه قطار رفتم، وقتیکه ریل حرکت کرد، من هم پهلوی آن به دویدن آغاز کردم، ریل ابتدا آهسته حرکت میکرد، ولی لحظه به لحظه سر يعتر شده میرفت در حالیکه میدویدم به دونکه که از کلکین سرش را بیرون کشیده بود گفتم:

وقتیکه بار دیگر همدیگر را دیدیم حتما از دواج خوا هم کرد. دوشیزه با تعجب بطرفم دیده تبسمی کرد، خود را کمی دیگر از پنجره ریل بیرون کشیده گفت:

ریل را متوقف بسازم...؟ دکمه را بفشارم؟

ریل به سرعت خود می افزود و من در پیاده رو جا نداشتیم

زیرا مسا فرین بکس های خود رادو پیاده رو گذاشته بوذند در جوابش گفتم:

نی... البته بخاطر اینکه نمی خواستم مردم دور ما جمع شده بگویند چه عجب است و ما جواب بدسیم که: تصمیم گرفته ایم تا از دواج کنیم اینکار را در وقت مناسبی میتوانستیم بکنیم.

فاصله میان من و دونکه که تبسم غمگینی بر لب داشت بتدریج ولی بپر حمانه زیاده شده میرفت، وقتیکه به هوش آمدم سانتی مترها بیک عدد بزرگ ۶۱۷۵۰۰ تبدیل شد، صدا کردم، حتی چیخ زدم که ریل را متوقف بسازید. اما خیلی دیر شده بود آخرین واگون های ریل هم از پیش چشم گذشت، در حالیکه نفس نفس میزدم توقف کرده و عرق پیشانی خود را پاک نمودم. فیصله کردم که روز بعد برای دونکه نامه بنویسم.

بعد از يك و نیم سال حقیقتاً برایش نامه نوشتم، هفت ماه گذشت تا جواب آنرا دریافت کردم.

بخاطر تبریکی سال نو پست کارت تبریکی فرستادم و در اول ماه می تحفه ای از او دریافت نمودم.

به همین ترتیب سه سال گذشت نه موسم و نه دوری عشق هیچکدام علاقه گرم مرا سرد ساخته نتوانست بلکه علاقه ام بیشتر و شدیدتر شد.

در فصل تابستان تصادفا در يك تفریحگاه تابستانی لب بحرها هم ملاقات کردیم، فقط يك شبانه روز در اختیار همدیگر بودیم، بسزوی با هم از دواج کردیم، زیرا در هتل اجازه نمیدادند دريك اتاق زندگی کنیم.

در شب زفاف بدون اینکه کسی مرا مجبور بسازد به دونکه گفتم که من يك شوهر خوب، ملایم و خیلی بانزاکت برای او خواهم بود. در عین

زمان هر چیز يکه بگوید گوش خواهم کرد و بدون رضا نیت او کاری را انجام نخواهم داد.

دونکه تبسمی کرد و از اینکه شوهر باهوشی دارد خوشحال بنظر میرسید، او باهوشیاری درك کرد که در آینده مکلفیت هایی دارد. با خود فیصله کردم که دیگر در ویدین کار نکرده بلکه در فابریکه ایکه دو نکه کار میکرد شامل شوم. به ویدین رفته تمام جریان را با آمرین خود در میان گذاشتم و آنها را قناعت دادم که يك مرد باید حتما از دواج کند و حتی اگر امکان داشته باشد چندین بار. و این اولین از دواجم است و از همین سبب میخواهم در پورگاس رفته و نزد خانم بمانم.

بعد از يك ماه به تبدیلی من موافقت کردند، درین مدت من با تلگرام ها، نامه ها و صحبت های تیلیفونی بازنم تماس داشتم، اما این تماس ها قادر نبود تا احساسات يك زن و شوهر جوانرا بیک دیگر شان برسانند. بالاخره به شهر پورگاس رفته و راسا راه فابریکه را در پیشش گرفتیم.

به دربان قیلا راجع به آمدنم هدایت داده شده بود و از همین سبب او مرا از دور شناخته گفت:

محترمه دونکه در اتاق شماره چهار تشریف دارند.

بايك نفس وسه خیز از پله های زینه گذشته خود را به اتاق شماره چهار رساندم. بالای دروازه لوحه ای نصب شده بود که این کلمات روی آن بنظر میرسید: «معاون ریاست، دیدن این لوحه مرابیشتر خوش ساخت. دروازه را باز کرده داخل شدم، او لتر از همه بالای میز عینک هائیکه چوکات سیاه داشت توجهم را بخود جلب کرد. دونکه را نزدیک پنجره اتاق دیدم، با خوشحالی

زیاد بطرف من دویده و تقریباً دقیقه ای خیلی زود گذشت يك دیگری را بوسیدیم، بعد از آن خانم اندکی خود رادور کرده بعد بطرف میسر کارش رفته و گفت:

این کارها درینجا خوب نیست. باز... در حالیکه بطرف عینک های چوکات سیاه میدیدم گفتم:

بلی... برآستی که همینطور است... زیرا شاید هر لحظه رئیس داخل شود.

دونکه بطرز عجیبی تبسم میکرد و من برای اولین بار احساس حسادت میکردم، از او پرسیدم:

این معاون رئیس شما چه قسم آدم اس؟ خندیده گفت:

حالا خواهی دید.

برای اینکه موضوع صحبت را دوباره تغییر بدیم، برایش گفتم:

خوب من با چه طریقی با او پیش آمد کنیم... خوب.. و وظیفه من درینجا چه خواهد بود؟

معاون آمریت يك شعبه..... خوش هستی؟

بلی... اما در ویدین خودم آمر مستقل شعبه بودم.

تیلیفون بالای میز بصدا در آمد، فوراً از جا پریدم. زیرا فکر کردم که معاون رئیس شاید داخل شود، ولی دونکه گوش تیلیفون را برداشت:

بلی... دونکه در تیلیفون است. فهمیده نتوانستم که چه صحبتی بین شان ردو بدل شد، همینطور دانستم که دونکه طرف مقابل را خیلی ملامت کرده میگفت.

در صورتیکه خودت آمر شعبه هستی درین باره باید خودت اجراء



بکنی نه اینکه از مقام بالا هدایت  
بخواهی ، من يك عالم كار دارم چرا  
مزاحم میسرید .

بعد گوشی را محکم بجایش  
گذاشت. احساس کردم که در چهره  
ام يك تبسم منکسر پدید آمده و غیر  
ارادی گفتم :  
- اما تو ... !؟

او متعجب شده با تبسم پرسید:  
- چرا ... چه گپ شده ؟  
باز هم زبانم بند میشد... فقط  
همینقدر گفته توانستم :  
- اما تو ...

به مشکل اورا متوجه میز کار  
ساختم ، وقتیکه میز کارش را به  
اونشان دادم . از دیدن عینک در آن  
لحظه غیر ارادی خندیدم زیرا هیچگاه  
دونکه را با عینک ندیده بودم در خلال  
این خنده نفس را حتی کشیده موفق  
شدم بپرسم که :

- عزیزم .. میدانی ... اول خیال  
کردم که تو معاون ریاست هستی.  
دونکه با تعجب بطرفم دیده اینبار  
جدی تر گفتم :

- خوب ... چرا نباشم .. مگر  
لیاقت آنرا ندارم؟ در حالیکه يك  
بار دیگر عینک هارا به او نشان دادم  
از ته دل خندیده گفتم :

- میدانی عزیزم... خیلی وحشتناک  
است اگر زن آمر شو هر خود باشد  
گر چه در زندگی فامیلی بدون  
استثنا همه زنان آمر شو هران خود

هستند و هر چه دل شان بخواهد  
امر میکنند ... ولی در خانه ... اما  
در شعبه ...؟ این موضوع خیلی  
وحشتناک است .

معلوم شد که قضاوت من زیاد  
خوشش نیامد ، و من هم و عده های  
شب اول از دواج را بخاطر آورده  
و دیگر خنده نکردم ولی او دست بردار  
نمود ، مثل اینکه از من امتحان بگیرد  
پرسید :  
- چرا ؟

- خیلی ساده و بسیط... بتو که معلوم  
است... اینقدر هم آسان نیست که  
درین باره تو ضیحات بدهد... حتی  
خودم نیز در باره این موضوع آنقدر  
فکر نکرده و بکدام نتیجه نرسیده ام

وقتیکه گفتم مرد باید آمر باشد معنی  
آن اینست ...

درین وقت دو نکه چشم هایش را  
بطرفم کشیده گفت :  
- نمیدانم بکدام دلیل ترا کمتر  
دوست داشته باشم .. بخاطر اینکه  
معاون ریاست هستم ؟

اورا در آغوش گرفته بخود نزدیک  
و نزد یکنر ساختم و گفتم :

- من ترا دایم دوست داشتم و  
خواهم داشت حتی اگر وزیر هم  
باشی ، ولی حالا و قتش نیست که  
با هم شوخی کنیم .

آوازش بلرزه افتاده گفتم :  
- هیچ نوع شوخی در کار نیست  
من معاون رئیس هستم ... و این يك  
حقیقت است ... حقیقت مسلم .  
اورا هنوز هم در بغل فشرده حتی

هایی که او هیچگاه استعمال نمیکرد.  
خوب... حالا اگر از بین این سه

نکته فاصله های آنرا از میان برداریم  
نظریه خود را طور خلاصه چنین بیان  
کرده میتوانم : معرفی کردن خود را  
به نام آخر ، قیافه آمر را بخسود

گرفتن و عینکها ... در همین جاست  
که باید از هوش و ذکاوت کار مندی

خود الهام گرفته و ارتباط این سه  
نکته را پیدا کنم . باز هم نزدیک  
دونکه رفته و او را بوسیدم آنهم از  
پیشانیش ، گفتم :

- خانم عزیز و مهر بانم ... باید  
اعتراف کنم که دريك لحظه بکسی  
یقین کرده بودم که تو حقیقتا معاون  
ریاست هستی و حالا با دلایل خلاف  
آنرا برایت ثابت خواهم کرد .

- با کدام دلایل ... و چه چیز  
را ثابت میسازی ؟



- همین راکه ... تخلص خودت...  
عینکها و رُست معاون رئیس را  
بخود گرفتن... باید بصورت صریح  
بگویم که فهمیدم .

- چه چیز را فهمیدی ؟  
- همینکه اصلا ما درت معاون  
رئیس است .  
- خوب ؟

- چون اسم فامیلی هر دو یتان  
یکی است در تیلفون آن اسم را بکار  
بردی ... و این عینکها هم از مادرت  
است ... درست است که در تیلفون  
تو حرف زدی ... اما بعبوض مادرت

و بالای یکنفر هم ناحق پتکه کردی...  
راستی در شوخی دست شیطان را

از پشت بسته ای .. نزدیک بود مرا  
به اشتباه بیندازی ... بخدا بسلا

کردی. او در جوابم فقط آه کشید و  
من به تیز هوشی خود آفرین گفتم  
و مباحات کردم ، درعین حال افتخار

کردم که خشویم معاون ریاست است  
دونکه از عقب میز کار خیره خیره  
بطرفم میدید و تبسم میکرد. بالاخره  
گفت :

- واقعا خیلی تیز هوش هستی.  
اوقاه قاه می خندید و چشمان من  
ازخو شحالی برق میزد ، گفتم :

- کم مانده بود بازی بخورم...  
اگر کس دیگری می بود حتما بازی  
میخورد .

درین لحظه در وازه بصدا در آمد  
و يك کار گر با لباس مخصوص کار  
داخل شده گفتم :

- محترمه دو نیوا! ... لطفا این  
در خواستی را امضا کنید .

بایک حرکت سریع خانم از بالای  
میز عینکهای چو کات سیاه خود را  
بالای بینی مقبولش گذاشته و ر قهرا  
امضاء کرد از دیدن این منظره خیلی

تعجب کردم ، دريك لحظه کور  
اشتباه خود پی بردم ، دونکه لحظاتی

چند با همان عینکها بطرفم نگاه  
کرد ، طوری می نمود که گویی جرمی  
را مرتکب شده عفو می خواهد.

میخواست بگوید که مرا عفو کن  
بخاطر اینکه من حقیقتا معاون ریاست  
هستم ، من هم آماده بودم که او را  
عفو کنم ، آخر ما مردها خیلی باگذشت  
هستیم احساس عجیبی در وجودم  
خانه کرده بود . بطرف او دویده  
گفتم :

- معاون صاحب ریاست... يك  
بوسه اجازه است ؟  
او در جواب گفت :

- فقط شوهرم این حق را دارد...  
اورا بوسیدم ... دیگر لازم نیست  
چیزی بگویم .

من مرد با گذشتی هستم... فقط  
همین .







دستگاه جدید برای تقلیل

مواد سمی گاز اگزوست موتر

موسسه تزونیادر جمهوریت اتحادی المان توانسته است پس از دو سال تحقیق و مجامعات بیهم دستگاه دفع گازی برای موترها بسازد که باسخت ترین مقررات حفظه محیط زندگی منطبق میباشد . حجم ریا کتور حرارتی این دستگاه که بر مبنای اصل احتراق پسین ساخته شده است تقریباً باندازه یک اگزوست معمولی است و گاز سمی کار بن مونو کسید را به کاربن دیو کسید تقلیل میدهد و شصت فیصد از مواد سمی موجود را از بین می برد .

موسسه نامبرده در حال حاضر همچنین سرگرم تکمیل یک سیستم آتالیزا تو است که گازهای سمی موترهای احتراقی را تقلیل بیشتری خواهد داد . موسسه تزونیا امیدوار است که با این دو اختراع کمک موثری به تقلیل آلودگی محیط ناشی از گاز و دود موترها در شهرها بنماید

سلوادور

سلوادور جمهوریست در امریکای مرکزی و یگانه کشور این منطقه محسوب میشود که تنها در بحر آرام راه دارد ، ضمناً این مملکت از کوچک ترین جمهوریت های امریکایی محسوب می گردد .

مساحت آن هشت هزار و صد و پنجاه و سه میل مربع بوده و دارای تقریباً چهار میلیون نفوس می باشد ، زبان رسمی



مردمان سلوادور اسپانیا نژاد پیرو مذهب کاتو لیک هستند . دارای سن هجده مجبور است رای بداند .

اساس اقتصادیات مردم سلوادور را زراعت تشکیل داده و در زرع قهوه هفتمین کشور جهان محسوب می شود ، پنبه ، طلا و شکر به مقدار زیاد به خارج صادر میکند

سزایع در کشور سلوادور انکشاف خوبی نکرده و به قسم نیمه دستی به حساب می رود . بیریق - آبی سفید آبی بصورت فنی با علامت جنگی واحد پولی کولارن معادل سفید آن هجده افغانی .

اهمیت کشف یک قبر شش هزار ساله در المان

باستان شناسان اعصار ما قبل تاریخ پوهنتون بن موفق به کشف قبری از اواسط عصر حجر شده اند

نخستین باری است که چنین کشفی در اروپای مرکزی به عمل آمده است ، در حالیکه به تعداد زیاد سکنتهای از عصر یخ تا اوایل عصر حجر ( ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ قبل از میلاد ) در این قاره یافت شده ، ولی تاکنون هیچگونه آثاری از اواسط عصر حجر بدست نیامده بود و دور

آن هشت صد تا چهار صد سال قبل از میلاد در پرده ابهام غنوده بود ، از دوران نامبرده فقط شش ستخوان پیدا کرده بودند بدین

حمت ، کشف فوق الذکر دارای ارزش تاریخی فوق العاده است ، زیرا فرضیه جنجالی که انسانهای عصر نوین از اروپای مرکزی

مرکزی نیامده اند بلکه بدانجا مهاجرت کرده اند ، بگونه بنیادی مردود میشود ، قبر مکشوفه شش

هزار ساله رابطه مستقیم بین انسان اولیه و انسان اواسط عصر حجر تا انسان امروزی را بنا بست

بوده است ، قبر مذکور محتوای اسکلت یک طفل دو تا سه ساله در آغوش یک زن هفده ساله در حالت خوابیدگی می باشد ، در کنار آنان اشیایی مانند کارد ، نوک نیزه و اسکلت یک پرنده که نوکش روی سر طفل قرار دارد بچشم بخورد

با استفاده از مطالب این صفحه در بزرگترین مسابقات سلو و سفید مسابقات ژوئیه اشتراک که مر تو نید



نویسنده: الیس  
مترجم: عبیدالله کاگر

## و عشق احساس عجیبی است ...

حیات زنا شونئی یک چیزی و جود درد که من آن را تر جیح میدهم حتی همان خوشی و حشمت آوری را که من در روز های اخیر زنا شوهری خود احساس می کردم برایم بسیار جالب بود و بسیار خوش بودم که اوقات بیشتر من در آشپزخانه برای تهیه خوراکی و طعام شب سپری میشود، همین چیز به من یک آرامش خاطر میداد. فرشته زیبای من! فکر می کنم من ترا در همین تصور آتخوب بر تشخیص داده ام، این یک چیز آفت نیست.

من گفتم: نه، این چیز واقعا مرا خوشنود ساخته نمی تواند، فکر می کنم تمام تصورا تم در این مورد یک چیز مضمک و بی معنی است، رفتن در آشپزخانه و پختن طعام فقط اجازه دادن به خرابی و تخریب تمام خوشی های متصوره و احتمالی است.

سارا! لطفا این را نکو، من تمام مظاهر مردمان گذشته را در وجودت مشاهده میکنم فکر می کنم تودر آرزوی یک خانه بزرگ با یک تعداد اطفال زیاد و یک باغچه و سیع می باشی.

فلیپ، آیا تو از اظهار این کمات مقصد این راننداری که من شهر نیو یارک را ترک بگویم.

سارا، لطفا خود را نادان جلوه مده، من حتی تصور این را نمی کنم که تو نیویارک را ترک بگوئی چه جای اینکه من صحنه رقت بار این تصمیم رابه چشم سرمشاهده کنم، لطفا درین مورد چیزی نگو. آه، او این کلمات را چقدر شیرین ادا می کرد، فکر می کنم حلالتی بیشتر از این برایم میسر نیست.

فلیپ گفت: این طور فکر می کنم که تو زندگی را به تنهایی و بدون ازدواج خوش نداری، همین علاقه شدید تو به امر زنا شونئی است که دیر یا زود ترا به این چیز وادار خواهد ساخت، نکته قابل توجه همین است که تو حیات تنهائی را دوست نداری.

«اما من می خواهم که با تو ازدواج نمایم.»  
این یکنوع اهانت دیگر است که قطعاً قابل قبول نمی باشد

خلاصه داستان  
قهرمان این داستان سارا یک بیوه جوانیست که برای رفع غصه و اندوه هیکه ازنا حیه طلاق وجدایی باشو هرش بوی عاید گردیده است از واشنگتن به نیویارک پناه آورده و درین شهر در تحت اثر یک نفر مؤلف و نویسنده که سیمون نام دارد کار میکند. سارا از وظیفه جدید خود بی نهایت خوش است.  
سیمون یک کمیته دارد که در اطراف هند رسن رئیس یک کمپنی بزرگ و قانونی مظا لسی را نوشته میکند. شخص درجه دوم این کمپنی فلیپ نام دارد. فلیپ که مؤظف است معلومات مورد ضرورت این کمیته را تهیه کند در ضمن با سارا آشنا شده و مورد علاقه شدید او قرار می گیرد. اما مشکل بزرگی که بین آن وجود دارد موضوع داشتن خانم فلیپ است که آنها را از اتخاذ تصمیم مترددنگه میدارد. اما عشق چیز نیست که همه چیز را حل میکند.

باین مطلب قدری بیندیشی. البته عجله لازم نیست. تصور میکنم که وجود من برای همه کس مایه نشاط است، اما وقتیکه من در مورد این مطلب فکر میکنم این نظریه یک خواب غیر واقعی و حتی یک خواب بیسوده جلوه میکند چنان یک خواب که کو چکتر یس خوشی را برایم میسر ساخته نمیتواند.

نه، من نمیتوانم شهر فلیپ را ترک بگویم. فکر میکنم این پیشنهاد طور یست که اگر آن را عملی کنم در آن صورت پشیمانی و ندامت به بسیار زودی بسراغ من خواهد آمد درین انایکتی نوع تا نرو دلتنگی آمیخته بایکتی نوع خوشی مر موزی مرا احاطه میکند. فکر میکنم تمام چیز با دیدن فلیپ حل خواهد شد.

هنگا میکه من فلیپ را در موقع نان شب ملاقات نمودم هنوز هم همان خوشی مر موز مرا رها نکرده بود. اما وقتیکه از پیشنهاد پدرم او را خالی ساختم طوری به چهره ام نظر انداخت که فکر میکردم در یک

پدرم بعد از مذاکرات طولانی گفت: من و مادرت در آخرین نتیجه گیری خود چنین احساس نمودیم که تو در آمدن خود به واشنگتن علاقه داری. تو یکسال و شش ماه را در نیویارک سپری نموده و ما از اینکه می بینیم چنین یک استقامت بزرگی را از خود نشان داده ای بسیار افتخار میکنیم.

تشکر، من این استقامت را بیشتر بخاطر اندوه بزرگی که داشتیم از خود نشان دادم راستی من فعلا خود را کمی خسته و دلتنگ احساس میکنم. از صحبت های اخیر پدرم دانستم که او در مورد فلیپ کدام اطلاعی ندارد.

پدرم گفت: این یک حقیقت واضح است که تو زندگی خود را درین شهر بدون کو چکترین معاونت و راهنمایی ماسر براه ساختی که البته قابل تحسین است. اما اکنون ما احساس میکنیم که تو برای رفتن به واشنگتن علاقه مند می باشی. فکر میکنم بودند در آنجا خیلی مفید تمام میشود، در آن صورت ما میتوا نیم یکدیگر خود را بصورت بهتر کمک کنیم. ما یک وظیفه احتمالی را نیز برایت سراغ کرده ایم. فکر میکنم تو بپتر ارکین را که یک مغازه کوچکی را جدیداً در نیویارک افتتاح نموده است می شناسی.

من راجع به تو مطالبی را بوی اظهار نمودم و او موافقه خود را در پیدا کردن یک کار صحیح بمن ابلاغ نمود. من به پدرم گفتم: این یک نظریه اغوا کننده است، فکر نمیکنم که این موضوع آنقدر جدی و ضروری باشد که من در آن واحد موافقه خود را بشما ابلاغ نمایم.

پدرم گفت: بسیار خوب، واقعا این موضوعی نیست که تو همین امشب تصمیم خود را اتخاذ نمایی. بعقیده من بهتر است که تو راجع



دعوت سیمون که به تعقیب ملاقات و مصاحبه من و پدرم صورت گرفته بود مرا کمی نا راحت و محتاط ساخت ، بی در حین صرف نعام گفت : سارا ، من نوشتن یک کتابی را به عهده گرفته ام که محتویات آن یک سفر خوننا کسی را مجسم می کند. بنابراین ما مجبوریم یک سفر طولانی را در طی چند هفته طی کنیم. و تو میدانی که اگر درین سفر با من اشتراک کنی خیلی خوش خواهیم شد ، اما اگر تو تصمیم داری کادرین جا باقی بمانی در آن صورت من مجبورم کدام وظیفه دیگر را که مطابق میل باشد برای تو سراغ کنم .

با اظهار این حقایق من یک تکان شدیدی را که حتی انتظارش را نداشتم احساس کردم ، زیرا برای من فقط دو راهی باقی میماند یا از سیمون کاملاً جداشوم و یا اینکه مسافرت طولانی او را قبول نمایم .

با خود میگویم : سیمون عزیز! اکنون تو در روشنائی جدائی و انفکاک تصور میکنم از بزرگترین بقیه در صفحه ۸۰

و از من جدا میشود یکنوع دلتنگی عجیبی احساس می کنم فکر کردم فلیپ به اندوه درونی من پی برده زیرا او بازوی خود را به بازوی من تکیه داده و مرا با یک دعوت دیگر که بزودی آن را پذیرفتم تا اندازه بسکین بخشید ، ما راه طولانی جاده را با خاموشی طی کردیم ، درین وقت تمام فکرم متوجه ملاقات آینده بود .

روز دیگر سیمون گفت : سارا آیا می توانی نان چاشت را با من صرف کنی ، زیرا موضوعی پیدا شده که من ناگزیرم در اطراف آن با تو صحبت کنم .

فلیپ بعد از اظهار این جمله یک خاموشی تائر آوری را اختیار نمود. چهره فلیپ غیر قابل خواندن است من چه گفتم ، باید سخن خود را پس گرفت ، شاید از این سخن مرا باور نمی کند ، احساس همین نکته وادارم ساخت تا با صدای نسبتاً بلند تری بگویم : فلیپ آیا میدانی که این چیز حقیقت دارد و من میخواهم که با تو ازدواج کنم. او با حالت تائر آوری گفت :

تو بسیار جوانتر از منی و وجود تو پراز حیات و نیروی زندگی می باشد ، بنابراین عروسی تو با من از امکان دور است ، هر گاه چنین امری صورت بگیرد فکرمی انکم بعد از چند سال محدود این ازدواج برای تو یک چیز نامطلوب و خسته کن جلوه خواهد کرد .

نخیر فلیپ تو اشتباه می کنی ، من به طور همیشه خود را با تو خوش و مسرور احساس میکنم . او گفت : این عقیده خیلی طفلانه به نظر میرسد ، این یک محبت رنج آری خواهد بود. او بعد از اظهار این جمله یک تبسم نا امیدانه را سر داد که از مشاهده آن احساس وحشت کردم .

اره ، سارای عزیز ! تو خیلی دوست داشتنی هستی ، اگر تصور میکنی که با من خوش می باشی این چیز برایم خیلی غریب جلوه می کند اما اگر گذشت زمان را در نظر بگیرم یقین دارم که به سستی و بی بنیادی این ازدواج ملتفت خواهی شد .

نمیدانم در مقابل این سوال چه بگویم ، اما من در مقابل اظهارات خود همانطور که شیخ و با بر جا می باشم ، گذشت زمان هیچ نوع تأثیری را به جز اینکه محبت مرا در برابر تو افزایش بدهد کدام اثری را بر من وارد کرده نمیتواند باید تو این حقیقت را قبول کنی. لحظات خاموشی طولانی شد و من آخرین قطرات کافی را که در نه پیاپی باقی مانده بود سس کشیدم ، فلیپ بعد از تادیه چک رستوران لادر پوشیدن بالا پوش با من کمک کرد. از ساحه تار یک مانند رستوران در آخرین روشنائی شام بهاری قدم نهادیم ، اما من از صحبت چند لحظه قبل احساس گنجی کردم و از اینکه دیدم اکنون شماره ۴۰





# ژوندون



## ورزشکار اول بیندیش سپس پیر ورزشو تعلیم فکری بر توانایی ورزشکاران می افزاید

بار جال جهان آشنا شوید



آدو لف هیتلر



دو منتوف

هیتلر در سال ۱۸۸۹ در برو فوا  
اطریش متولد شد. دو را ن  
کودکی را با فقر و تنگدستی گذرانید  
از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰ در وین به  
تحصیل نقشه کشی پرداخت و در  
۱۹۱۲ به میونخ مهاجرت کرد در  
حین جنگ جهانی اول با درجه  
سرگروپ در جبهه ها خدمت  
میکرد - با قدرت و نیروی کلام  
خود توانست بر هری جنبش  
بقیه در صفحه ۷۸

مردیست که با قدرت کامل  
بر سه جزیره مالتا، کوزوو کومینو  
با مساحت مجموعی یکصد و بیست و  
دو میل مربع حکومت میکند.  
دو منتوف در روس مقدماتی را در  
آکسفورد بیان رسانیده و بعد ا  
بحیث انجنیر سروی در بریتانیا  
مشغول کار شد.  
دو منتوف کار خود را بحیث یک  
منهجهس ساختمان در مالتا آغاز  
نموده در عین حال برای تنظیم امور

فکری کمتر از تمرین بدنی است، اما انجام گردد.  
در عرض مدت بیشتر از دوام می  
آورند. از اینرو تمرین فکری از این جهت شایان توجه میباشد  
مخصوصا در موارد تعطیل طولانی که، میتوان بداتو سیله تسلط  
در تمرین بدنی، مناسب برای  
گذراندن مرحله مذکور بنظر می  
رسد.  
ولی هنوز معلوم نشده است که  
اولا تاثیر تجسم روانی بر عضلات  
چگونه بوجود می آید و ثانیا، چگونه  
میتوان آنرا بگونه سیستماتیک  
تعلیم داد و فرا گرفت. باعتبار  
پرفیسور اولیخ، نمیتوان پیروزی  
های ورزشی را فقط معلوم کرده و  
تمرکز حواس دانست. مسلما  
آمادگی ذهنی برای ابراز حد اعلا  
توانایی یک مقدمه چینی ضروری  
است که، باید مکمل تمرین بدنی  
و تمرین روانی هر دو باشد. بهترین  
نتایج هنگامی بدست می آید که تمرین  
روانی، طبق برنامه، متناسب و

مندی های تعلیم و تمرین ورزشی  
که از نقطه نظر تکنیکی کامل هم  
باشند، نمیتوانند پیروزی ورزش  
کار را تضمین نماید. بهترین نتیجه  
را ورزشکاران هنگامی بدست می  
می آورد که تمام حواس و نیروی  
فکری او متوجه کارش باشد و هم  
زمان با تمرین بدنی، جزئیات ورزش  
مطلوبش را از برابر دیدگان  
روانی خود بگذرانند. بر این عمل  
تجسم روانی که باید پیوسته طبق  
برنامه تکرار گردد، دانشمندان  
(تمرین فکری) نام نهاده اند.  
پرفیسور اولیخ و همکارش  
ولپرت، استادان پوهنخی ورزشی  
کلن، به ثبوت رسانده اند که تجسم  
خود آگاه متواتر جریا تمرین  
موجب همان دگرگوئیها در جریان  
خون و عضلات میگردد که تمرین  
بدنی بوجود می آورد، اثرات  
جسمی نامبرده در نتیجه تجسم  
صفحه ۵۶





انتونی کوین

هنرمند پنجاه و پنج ساله مشهور بیست و پنج ساله ملکه خواندنهای آمریکایی قسم میخورد که خانمش فرانسیس در باره بیلا نسس دارای حسن ششم است. خانم ایتالوی خود را که سی و پنج سال دارد منجم پنداشته میگوید: چارسل قبل انتونی مشغول بر نمودن فلمی بود. خانمش با وجود چندین هزار کیلو متر دوری حسن میکرد که شوهرش مریض است. با اولین پرواز طیاره خود رانزد شوهرش می رساند و او را به داکتر نشان میدهد. جالب اینجاست که واقعاتی کوین بیک گریپ شدید و تشنج اعصاب مصاب شده بود. انتونی میگوید: راستی بخت خوبی دارم که همراهِ یک منجم ازدواج کرده ام.



میریل ما تیو

بیست و پنج ساله ملکه خواندنهای فرانسیس در باره بیلا نسس مسافر تهای هنری خویش میگوید: در سی و دو مسافر تی که وی نمود است مورد ستایش تقریباً یکصد و بیست و پنج هزار تماشاچی واقع گردید که علاقه مندان او برایش یازده هزار گلسرخ و زرد هدیه کردند. میریل جمعا ۱۲۱۶ آهنگ تقدیم نموده که دویست و چهار آهنگ وی اضافه تر از پروگرام اصلی وی بوده است. میریل ماتیو سفری را که ۱۳۱۸۴ کیلومتر طول کشید با امر سدس بنر ششصد خود طی نموده و فایده بقیه در صفحه ۷۸

# فوتبال

هیچ ورزشی در جهان اهمیت و منزلت ورزش فوتبال را ندارد. در این ورزش مغز ورزشکار هم تلاش میکند و هنر بازی باتوب خود هنری است زیبا و دوست داشتنی فوتبال مانند دیگر اقسام ورزش یک سرمایه است، چنانچه کلب های بزرگ فوتبال اروپا و امریکای لاتین دارای قدرتی اند که با بزرگترین کمپنی ها از نظر مالی رقابت می نمایند. بازیکنان (پلیر) های مشهور فوتبال به میلیون ها دلار برای یک مدت خرید و فروش میشوند و برای دیدن یک مسابقه هزاران نفر به استادیومها روی می آورند و از بازی فوتبال دیدن میکنند.

فوتبال ورزشی است که در آن تحولات زیادی اثر نهاده و امروز بشکل موجوده در همه جهان با یک قاعده و قانون معمول است. در گذشته فوتبال چندان تحولی نداشته ولی در سال ۱۸۶۳ در این ورزش تحول و قوانین بوجود آمد که امروز ما آنرا مشاهده میکنیم.

فوتبال در جهان ارزش فراوانی دارد و هم اکنون دو گروه مشخص در آن فعالیت میکنند یکی (آماتور) ها که دوستدار ورزش هستند و دیگری (پروفشنال) ها که حرفه ای

اند و برای هر مسابقه دستمزد قابل ملاحظه دریافت میدارند.

**مشخصات فوتبال:**  
زمینی که در آن بازی فوتبال میشود: طول و عرض ۹۰ تا ۱۲۰ متر برای مسابقه های آزاد حد اکثر ۹۵ متر و حد اقل تا ۵۵ متر.

**توب مسابقه:**  
محیط توب ۶۸ سانتی متر تا ۷۱ سانتی متر. وزن توب ۳۹۶ گرام الی ۴۵۳ گرام تعداد بازیکن از یک تیم ۱۱ نفر که یک نفر به صفت گول کیپر (دروازه بان) تعیین شده و دیگران بر حسب وظایف در میدان مسابقه تقسیم اند. هر مسابقه را یک نفر (دفری) و دو نفر (لاینز من) اداره میکنند.



در عکس مسابقه فوتبال را نشان میدهد که گول کیپر معروف آلمان را در یکی از مسابقات گرم نشان میدهد. گول کیپر مو صوف که نفر چپ در تصویر نشان داده شده است منفرد متگلیتز نام دارد.





# مردمان روز

درین شماره يك تعداد نامه های داریم که از خوانندگان عزیز بدست ما رسیده و ما تصمیم گرفتیم چند نامه مذکور را در همین صفحه به چاپ برسانیم محتویات این نامه ها همه روی پرابلیم های خانواده گی رجا رو جنجال های است که اکثر در خانواده ها رخ می دهد و در آنر سوء تفاهات که بین زن و شوهر در مورد کدام موضوعی رخ می دهد بعضا کار بجایی می کشد که باعث گفتگوها و رنجش ها و حتی جدایی های گردد قبل از اینکه به نشر این نامه ها بپردازیم مثالی ازین نوع سوء تفاهات را که در خانوادها باعث رنجش جانبین گردیده و کار را بسرحد خطرناکی کشانیده بود از زبان دوستم بشما قصه می کنم:

دوستم چشم دید خود را اینطور قصه کرد: چندی قبل بدیدن یکی از دوستانم بخانه شان رفتیم بعد از ساعتی صحبت و صرف چای خواستم با آنها خداحافظی نموده به خانه خود بروم خانم وی و خود دوستم خواهش نمودند تا نان شام را با آنها صرف نمایم هر قدر عذر خواستم نشنیدند و بالاخره مجبور شدم خواهش شانرا قبول کنم.

نزدیک بوقت صرف نان تیلیفون منزل شان زنگ زد یکی از اطفال خانواده گوشی تیلیفون را برداشته و بعد از صحبت مختصر پدرش را صدا زد تا با طرف مقابل صحبت کند ضمنا به پدرش گفت که فلان دوست تان (يك مرد) است و میخواهد بشما صحبت نماید.

دوستم از جایش بلند شد و گوشی را بلند کرده با طرف مقابل شروع بصحبت نمود ولی همینکه آواز طرف مقابل بگوشی رسید متحیرانه بجایش خشک شد و از طرف مقابل خواهش می کرد تا خود را معرفی نماید اما طرف مقابل بدون اینکه باین خواهش دوستم التفاتی نماید با وی بنا می گذاشته و مزاح را گذاشته و جملاقی استعمال می کرد که دوستم هر جمله اش را تکرار نموده و باز هم از خواهشش می کرد تا خود را معرفی نماید.

دوستم که بفکر یکی از رفقایش گوشی تیلیفون را برداشته بود و تصادفا عوض رفیقش خانمی باوی هم صحبت شده بود سخت در تعجب بود در همین اثنا خانمش بخانه داخل شده و متوجه صحبت شوهرش شد چون دانست جملات اسرار آمیزی درین صحبت رد و بدل می شود وی نیز باین صحبت علاقه گرفت و نزدیک بگوشی آمد و قتی شنید که طرف مقابل خانم است فوراً نیمه گوشی را بگوش خود گذاشته و نیمه دیگر آن بگوش شوهرش بود شوهری چون دید کار از کار گذشته و خانمش از موضوع ملتفت شده برای اینکه اشتباه وی را رفع ساخته باشد گوشی را با و سپرده و خودش منتظر بود تا اگر نفر اصلی صحبت نماید. اما چند دقیقه دیگر این صحبت هابین خانم دوستم و طرف مقابل رد و بدل شده و بعد از چند لحظه خانم وی گوشی

را برداشت بالای تیلیفون گذاشت و یکسره بسوی شوهرش که بامن گرم صحبت شده دوید و بسا لهجه خیلی عصبانی بنای گفتگو را گذاشت و هنوز لحظه سپری نشده بود که گپ به جنگ و غالمغال کشید و آنقدر وضع خطرناک شد که همسایه ها از موضوع خبر شدند و بنای مصالحه را گذاشتند اما همه این تلاش های فایده بودو خانم دوستم در حالیکه گریه می کرد واز سبب مردم زیادی که جمع شده بودند از شدت قهر می طپید در پیشروی مردم به شوهرش طعنه می داد که آیا خجالت نمی کشی صاحب فرزندان هستی و هنوز هم با این کار های ناشایسته دست می زنی دوستم که مطمئن بود شخصی قصدا اینکار را کرده حیران و پریشان بجا یزش ایستاده بود و بخانمش اطمینان می داد که اینکار قصد اصورت گرفته فر داحتما نفر محرک را پیدا و معرفی خواهم نمود اما خانمش بدون اینکه دلایل را بشنود تاله می کرد و دشنام می داد. سرانجام ساعت یازده شب شد و هنوز هم اثری از نان شب وجود نداشت من که دور از منزل دوستم زندگی می کردم خانه شانرا با شکم گرسنه ترک دادم و رهسپار منزل شدم.

فردای آن روز خواستم از آنها احوالی بگیرم و بنا بران تیلیفون دادم خانمش گوشی را برداشت و قتی موضوع شب گذشته را پرسیدم بقیه در صفحه ۷۹



# گودگستا فی در لیسه سلطانه رضیه

## مزار شریف افتتاح شد

گودگستانها همه وهمه برای بهبود وضع تربیه اطفال خود سال زول مهم و ارزنده را در يك جامعه و یا کشور دارا بوده و خوشبختانه روز بروز در تعداد آن در هر کنج و کنار کشور افزوده میشود .

گودگستان لیسه سلطانه رضیه که نیز از جمله گودگستانهای ابتدائی می باشد غرض تربیه بهتر جسمی ، ذهنی و روحی اطفال معلمات آن مکتب در پهلوئی دیگر گودگستانهای مکاتب کشور به تاریخ هشت قوس افتتاح شد که برای مزید معلومات خوانندگان ارجمند از میرمن نوریه (فریار) مدیره لیسه سلطانه رضیه خواهش نمودم تا در زمینه معلوماتی ارائه دارند ، میرمن فریار در پاسخ نخستین سوالم پیرامون به وجود آمدن این گودگستان چنین صحبت نمود :- چون روز به روز تربیه طفل اهمیت زیادی را حایز گردیده و ایجاب آن را میدارد تا اطفال در يك چوکات بهتر و خوبتر تحت رهنمائی مربیون مسلکی و ورزیده تربیه شوند لذا نظر به خواسته بکعبه از معلمات این لیسه لازم دیده شد گودگستانی در این لیسه تشکیل گردد تا از يك طرف معلمات از ناحیه تربیه سالم اطفال شان بر خور دارباشند و از جانبی بتوانند با خاطر آرام و بصورت احسن و وظیفه مقدس خویش را پیش ببرند .

روی این منظور در شروع سال تعلیمی اداره لیسه از طریق مدیریت معارف بلخ با وزارت معارف در تماس گردید اما نسبت معذرتی جواب منفی دادند و اما روی ضرورتی که احساس می شد معلمات ما با احساس ، مشکل تربیه اطفال

شان با جمع آوری و اندوختن مبلغ بیست و پنج هزار افغانی از معاش خویش این گودگستان راه به صورت ابتدائی با وسایل و ضروریات اولیه به میان آوردند .

وی افزود ، این گودگستان فعلا دارای يك اتاق درسی ، اتاق وسایل تفریحی و سرگرمی اتاق خواب ، آشپزخانه و تشراب بوده بعد اطفال آن به بیست و پنج میرسد .

موصوف خاطر نشان کرد ، گودگستان سلطانه رضیه خاص برای تربیه اطفال معلمات آن بوده و برای اینکه آرامی نظم و دستپلین مکتب برهم نخورده باشد از پذیرفتن اطفال دیگر معذرت می خواهم .

میرمن فریار به جواب این سوال که برقی و ارسسی اطفال شامل گودگستان چه اشخاص گماشته شده است گفت :

فعلا از اطفال گودگستان ما يك تن از معلمات از داخل لیسه ، دو تن از معلمات داخلی و خارجی گودگستان میرمنو تولنه مزار شریف دو تن خدمه و ارسسی و حمایه کرده و يك نرس به صورت افتخاری هفت تن يك مراتبه از نظر وزن ، قد ، وضع عمومی و صحتی اطفال مرا قبت دارد .

مدیره لیسه سلطانه رضیه در پاسخ این سوال که آیا غیر از پول اندوخته شده قبلی ازجا نسب مادران اطفال فیس بر داخته می شود یا خیر و اگر پرداخته میشود ماهانه چه مقدار خواهد بود ! توضیح کرد : چون مبلغ جمع آوری شده برای تهیه وسایل و لوازم و ترتیب و تنظیم گودگستان به کار برده شده لذا برای تعاشه اطفال ماهانه از طرف ما دران گودگان صد افغانی به نام فیس به اداره مکتب پرداخته میشود .

مدیره موصوف علاوه کرد: اگر



در این عکس یکدسته از اطفال گودگستان لیسه سلطانه رضیه در حالیکه سامان بازی بدست دارند با چهره های بشاش با معلم شان دیده میشوند

بعضی از معلمات ما قدرت پرداخت فیس ماهانه را در برخی مواقع نداشته باشند از جانب معلمات این لیسه جبران می گردد .

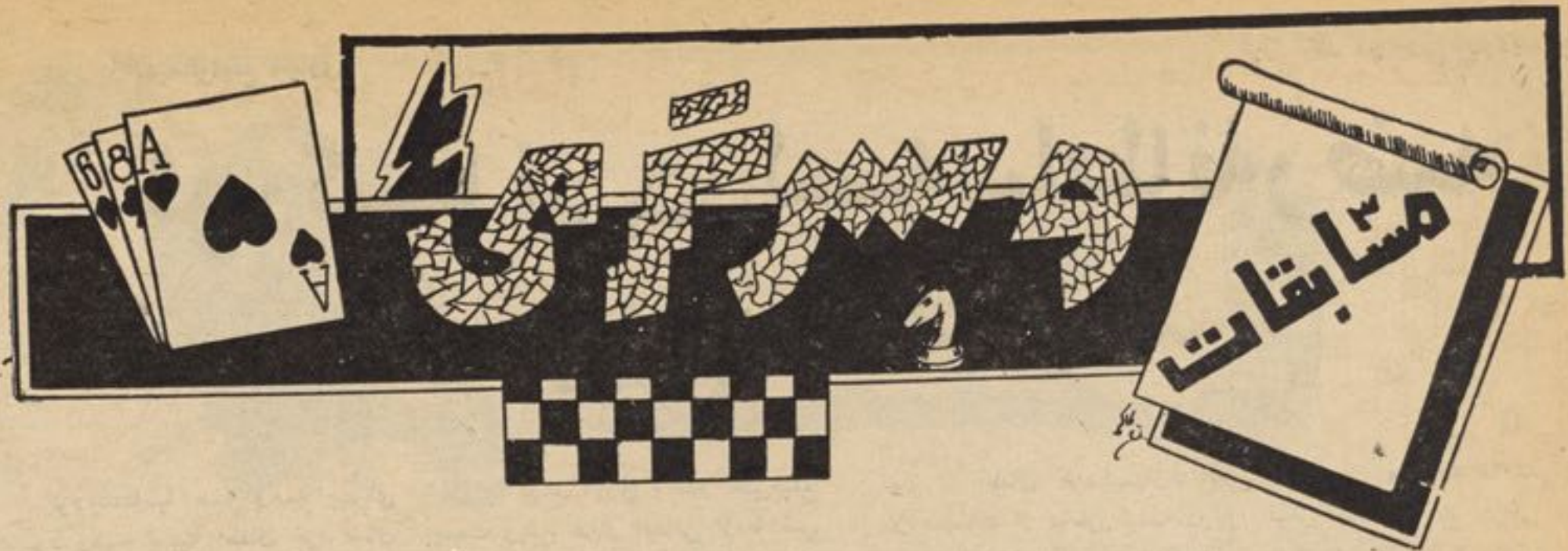
پرسیدم : از کدام سن و سال اطفال به گودگستان پذیرفته می شوند گفت : شمولیت اطفال از سن دو سالگی مفید بوده و زمانیکه سن شان ایجاب دخول به بنوونخی را میدارد و چون آنها در گودگستان مجاز دانسته نشده است .

وی راجع به پروگرام های درسی ، غذا و تفریح اطفال تماس گرفته ، اینطور واضح ساخت . این پروگرامها در اوقات متناوب و ت بالای اطفال عملی می گردد به طور مثال ، قبل از ظهر اطفال درس دارند و درس آنها عبارت از رسم کشیدن ها شمردن اعداد بسیط شناختن رنگها ، میوه جات ، حیوانات ، گوش فرا دادن به قصه های ساده و تکرار آن از طرف اطفال ، آشنایی با طبیعت چون باران ، زمین ، درخت و غیره می باشد ، همچنان اصول تدریس آداب معاشرت معلومات را جمع به خود شان ، فامیل و خانه های شان ، شهر و مملکت ایشان ، مردم شان ، پادشاه و غیره رجال بزرگ مملکت شان جز پروگرام اطفال گودگستان ماست .

پروگرام تفریحی اطفال را به مالک زدن ها ، گاز خوردن ها ، گرگ و بره و غیره تشکیل داده ، سامان و لوازم مختلفی برای بازی و تفریح شان و جود دارد .

پروگرام غنایی شان را يك حوراک ساده قبل از نان چاشت دن ساده چاشت و يك عصریه بقیه در صفحه ۸۳



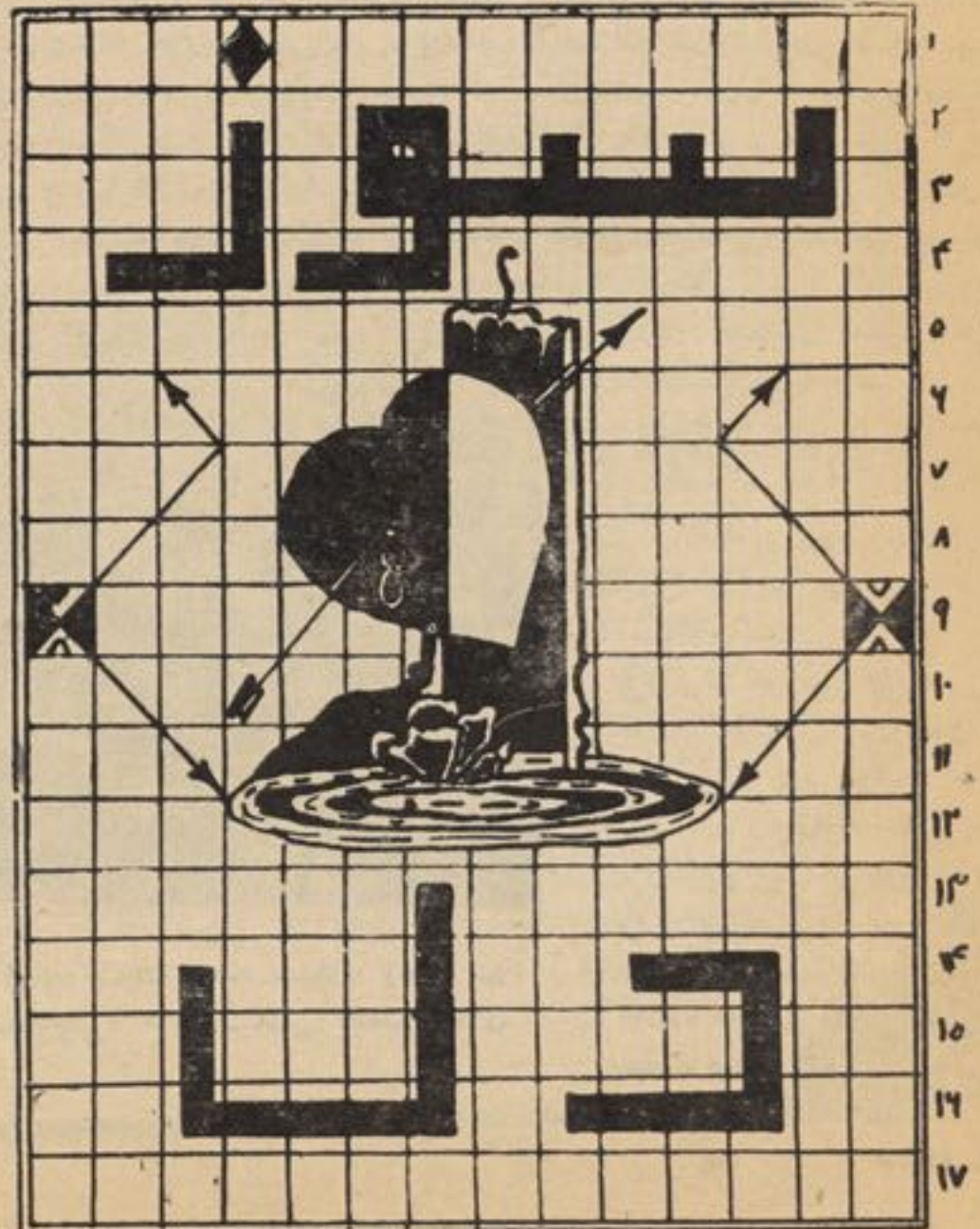


## جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- از نویسندگان و داستان‌سرایان فرانسه - جای - ۲- از علامت  
استفهام - ۳- مطیع - ۴- متین و پابرجا - ۵- مشهور در زبان انگلیسی  
بمعنی چهارپایک استعمال میشود - ۶- میوه درساله یا مقاله ای که در  
پایان تحصیل می‌نویسند - اسپ (ازبکی) - ۷- معکوشش پرند  
ایست زیبا - عدیست - ۸- مدت نامرتب - امر ناقص - ۹- ستاره  
پروین - یکی از اقسام خطوطو جمع‌نسخه - ۱۰- تکرار یک حرف در  
سه خانه - ۱۱- علامت نفی - ۱- جمله ضمیر - ۱۲- از آنطرف آینده  
است - از بدترین امراض روحی - ۱۳- کم حوصله و بی صبر -  
استدیوم هم میگویند - ۱۴- زواحدات طول - کلمه ایست که در

۴ ۳ ۲ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷



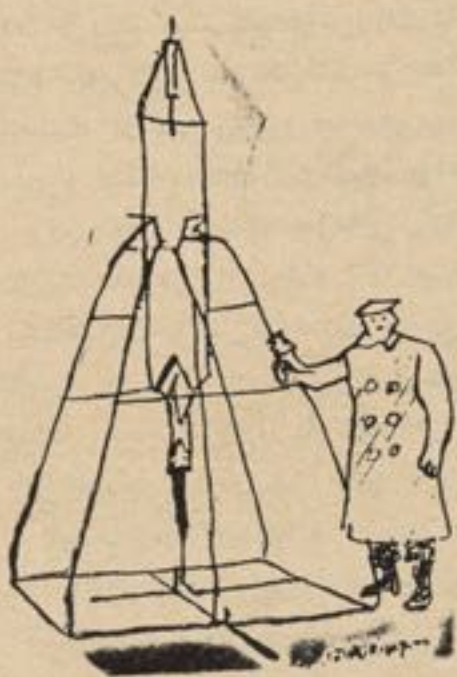
طرح کننده: محمدکبیر ترین عظیمی

## این شخص کیست؟

در سال ۱۸۸۳ در ایالت ماساچوست امریکامتولد گردید، از کودکی  
به مسایل فضایی علاقه داشت و شروع به مطالعه اینگونه کتب نمود  
بعداً تجربه‌هایی در مورد فضا بعمل آورد و در سن سی و دو سالگی موفق  
به ثبت اختراع دو نوع راکت در ایالات متحده گردید در سال ۱۹۲۶

اولین راکت رابه فضا پرتاب کرد  
بعداً راکت‌های دیگر ساخت و به  
فضا پرتاب نمود روز نامه‌های  
وقت او را بنام «مردمپتاب» نامید  
این شخص که با ساختن اولین  
راکتها راه پیشرفت در فضا را  
برای آیندگان مساعد ساخت در سال  
۱۹۴۵ پروود حیات گفت .

باین نشانیها اگر اوراشناختید  
کافی است که نام وی را برای ما  
بنویسید !!



موقع انضجار واکراه، میگویند مرغ سعادت شهرت یافته است -  
محنت بی‌آغاز و پایانی - ۱۵- عضوی از بدن - یک نکته پیش نیست غم  
عشق وایعجب . کز هر دهان که می‌شنوم تا ... است - مردم (عربی)  
از آنطرف بمعنی سوی و طرف - ۱۶- این نیست علامت نداشتیه -  
۱۷- دوتن از هنر مندان مشهورهند .  
عمودی :

۱- از شهرهای ترکیه - از شهرهای اتحاد شوروی - ۲- دزدایالات  
متحده امریکا را به این نام هم می‌خوانند - ۳- الاشبه (عربی) متهم  
مهم نیست - قطار آهن - از خوراکی‌ها - ۴- از موادی که بدن به آن  
احتیاج فراوان دارد و در سبزیجات بکثرت یافت میشود - ۵- سخن  
صریح - محبس - ۶- حمل میشود - ۷- عدیست - هست کرد - ۸- ۹-  
از جمله فلزات است - ۱۰- از ممالک آسیایی - آسمان - ۱۱- از خواننده  
گان رادیو افغانستان از جمله ظروف - ۱۲- خزنده ایست - دست  
کشیدن به چیزی - اندازه - ۱۳- شرم - یکی از آژانسهای خارجی -  
پیروان حضرت عیسی (ع) - ۱۴- از جمله شعرا و سیا ستمداران  
فرانسه - از ممالک پرنفوس آسیایی .



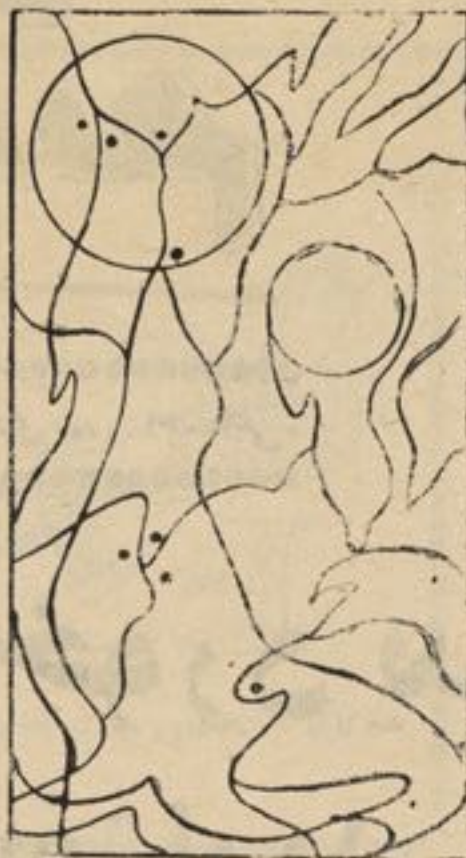
# نسر گرمیهای اطفال

## کدام با کدام؟ رنگ آمیزی کنید!



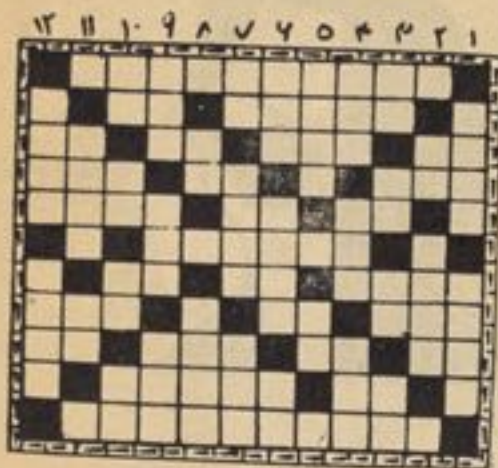
هر يك از این سه حیوان را که در اینجاملحظه می‌کنید بایکی از اشیای دیگری که در شکل دیده می‌شوند ارتباط دارند آیا می‌توانید این ارتباط را پیدا کنید!

کدام با کدام؟ رنگ آمیزی کنید تا تصویر جالبی بدست آید!



خانه های نقطه دار را رنگ کنید تا تصویر جالبی بدست آید!

# جدول کلمات متقاطع شماره ۲۸



- افقی:
- از بهترین داستانهای ما رك
  - تو این - حرام در اصطلاح عوام
  - بلی (پشتو) - از علامات جمع
  - ای دل از آمدن دی مخور اندوه که باز،
  - نو بهار آید و بر طرف چمن سبزه...
  - راز (عربی) حیوانی است بار بر
  - یکی از زندان - از وسايل خطر
  - ناك جنگی - از کلمات استقامتی
  - یکی از دانه های شطرنج - تکرارش برادر پدر است - شاعران گذشته طرح کننده: سید خادم قبادی
  - ابروی معشوق رابه آن تشبیه می‌کردند (از مخترعین بسیار مشهور - دارای قوه فهم - از آلات سادهموسیقی - آب خالص میوه جات - رود بزرگ است در مصر - يك عدد - حیران و نا لاف - اگر کوتاه باشد - رشته و دسته - کهنه نیست - ۱۰ - پدر کلان - چند - رع پيانو .

### عمودی:

- از سیاه - يد هند - نصفش صنعت است و نیمش بی مزه - اشار ه بر - مدار - در زبان دری حرف ربط است و در عربی ضمیر جمع - دروازه - پهلوان وقتی که با بحث یکجا شود قالمقال اوج میگیرد - یکی از رنگها است - پخته نیست - لعبت - ۵ - ... را آدمیت لازم است عود و اگر بونباشد هیزم است شکستش هنر نیست - عدالت - بغض مادر تنها .... نفس شما ست - ۷ - این نیز از حروف ربط است شبمانده - عروس - زهر - پوش هر چیز بخصوص شمشیر را گویند - ۹ - وقت بدین خیر می از دست مده، آخرین در گرانا به بها یی دارد - یکی از ولایات کشور - از سبزیجات است - ۱۰ - اولین عدد زوج - مادر (عربی) - جوا نیست که به شوخی مشهور شده است - تکرار يك حرف ۱۱ - یکی از ریاضی دانها که بشا عری بیشتر شهرت یافته - خان بی کلاه - ۱۲ - سنگین - روشنی

## پاداش

برای يك نفر از کسانی که در مسابقه این شماره شرکت کنند و پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند يك سیت جوراب اسپ نشان و برای يك نفر دیگر پنج جوره بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه تقدیم میشود!

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



### شرکت صنعتی بوت پلاستیکی وطن



## اسپ نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی رجحان کامل دارد و با خرید آن هم ذوق خود را ارضاء و هم اقتصاد خود را تقویت مینمایید

## حادثه تاریخی



این تصویر يك حادثه تاریخی را به خاطر میاورد خوب به آن دقیق شوید و برای ما بنویسید که این تصویر کدام يك از حوادث تاریخی را مجسم مینماید؟

نبرد های داخلی ایتالیا؟ جنگهای داخلی اسپانیا؟ ویا جنگهای داخلی فرانسه در اواخر قرن نوزدهم؟

لطفا پاسخ سوالات مربوط مسابقه اطلاعات عمومی و هوش را یکجا بعد از نشر آخرین گروه سوالات بفرستید و هم از کسانی که پاسخ بعضی از سوالات مربوط این مسابقه را قبلا فرستاده اند خواهش میشود تا کاپی دیگر آنها را با جواب بقیه سوالات در پایان مسابقه بفرستند!



# گورجون پنانه مردم



.....  
 فکاهی... انتقادی... اجتماعی... فکاهی... انتقادی... اجتماعی...  
 .....

## اگر با کسی پابه پا خوردید فوراً دستش را بفشارید

### صحنه اول

چند روز پیش با یکی از دوستان صحبت میکردم، همانطور یکه گرم قصه بودیم و راه میرفتیم ناگهان پاهم به پایش خورد، دوستم فوراً دستش را بطرفم دراز کرد، گفتم:

— خیر یت...؟

— باید با هم دست بدیم.

— چرا مگر خدا حافظی میکنی و میروی؟

گفت:

— نه اما باید دست بدیم.

— چرا؟

— آخر پاهم به پایت خورد

تعجب کردم و گفتم:

— وقتی که انسان با کسی پاپا

بخورد باید دست بدهد؟

گفت:

— البته در غیر آن، دو نفر مذکور

بهم جنک میکنند.

خندیدم دستش را فشردم. آنگاه

بیادم آمد که اعضای تیم فوتبال با تیم طرف مقابل قبل از شروع بازی دست میدهند، شاید بخاطر اینکه در جریان بازی هر قدر دلشان بخواهد پپای همدیگر میزنند.

دیروز باز هم با همان دوستم کار داشتم و بخانه اش رفتم، صدای جار و جنجال و غالمغال درخانه اش شنیده میشد، پرسیدم:

— خیر یت است؟

گفت:

— چیزی نیست، زنم با مادرم برخاش میکند، امروز با هم از صبح جنک را آغاز کرده اند.

گفتم:

— سو قعی که پابه پا خوردند چرا

نکفتی با هم دست بدهند؟

### صحنه دوم

دنیای ما چه دنیای تماشایی و عجیبی است، روزی نیست که در جراید و روزنامه ها خبر شکفت آوری را

نخوانیم. از جمله این خبر را که در روزنامه اصلاح خواندم بیشتر خواندنی است.

«لندن: راپورهای روز ۱۸ قوس لندن حاکیست که تنظیم کنندگان انتخاب ملکه زیبایی جهان مصروف تحقیق این راپورها میباشند که ملکه زیبایی هانکانگ قبلا یک پسر بوده است مدیر روزنامه سنندی لندن گفت که یک مرد به دفتر وی آمد و گفت دختر بیست و چهار ساله که بحیث ملکه زیبایی هانکانگ معرفی شده در اوایل زندگی پسر بوده است.»

اگر این خبر حقیقت داشته باشد اندکی عجیب است، عجیب بخاطر اینکه مردی زن شود و در عالم زن ملکه زیبایی انتخاب گردد. قبل برین از مردی و مرد بودن تعریف میکردند و به مردی افتخار مینمودند، برای این شخص (مرد سابق وزن امروز) که از مرد بودن خیری ندیده بود تغییر جنسیت دادند و عالم مکافات و افتخار نصیب گردانیده، وزن شدنش

اورا به لقب ملکه زیبایی مفتخر ساخت، خدا کند این خبر بگوش مهر و یان بروت دار کشور مانرسد والا.....

### صحنه سوم

عقب دروازه امتحان شاگردان هر کدام حالت بخصوص داشتند اما وارخطایی، ترس و دلهره از سیمای همه شان هویدا بود. یکی میگفت:

— تمام کتابه خواندم غیر از مقدمه خدا کند از مقدمه پرسان نکند.

و دیگری میگفت:

— کاش ازمه عنوان پست سوال

کنه.

دیگری با این نظر مخالف بود و میگفت:

— سوالات کوتاه خوبست.

یکبار در امتحان شاگردی در برابر معلم قرار گرفت، معلم موضوع

مردی که از مرد بودن خیری ندید زن شد...



# معلم صاحب: بخدا ده دلم اس اماده ز بانم نمياید

شما کرد با جسارت کا غـذی برداشت و آنرا آهسته خواند بعد از خواندن اندکی رنگش تغییر کرد، چشمها نش کرد شد، و عرق از سرو ریش جاری گردید.

گفتم:

خوب... آماده هستی؟ بگو.

جواب بده

دفعتا شما کرد حق حق به گریه آغاز کرد.

گفتم:

چرا گریه میکنی؟

شاگرد در حالیکه گریه میکرد بریده بریده جواب داد:

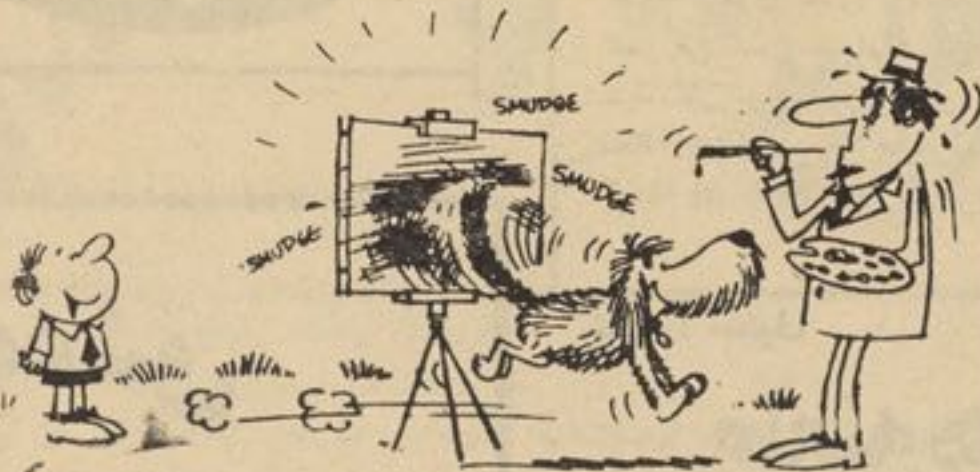
شوهر خالیم یک ماه پیش جوانمرگ شد.

جواب یک نامه

خواهر عزیز ملالی خلیل سادات ازکار ته پروان!

ازشر مندوک نوازی آن خواهر گرامی تشکر نموده در ضمن علاقه مندی شما را به مجله محبوبتان قابل قدر میدانم، هما نظور یکمه میدانید سایر خواهران و برادران عزیز قبل برین یخن مخلص شرمندوک را گرفته بودند که چرا مجله اشتراکی مانمی رسد. شما هم چنین شکایتی داشتید و بمن نوشتید. من نزد مامور تو ذیع مجله رفته عذرو زاری کردم که بعدازین مجله اشتراکی شما و سایر دوستان را زود تر بفرستد اگر مجله تان نرسید، باز هم بنویسید اینبار پیش مامور تو ذیع مجله رفته بخاطر شما یک پنجه گریه میکنم، امید است دلش بسوزد و مجله شما را به مو قعش بفرستد.

با احترام شرو مندوک



کاکا جان همی سنگ مههم شوق رسامی داره... نتر سین

در امتحان تقریری مضمون جغرافیه از شما گرد تنبلی سوال کردم، شما گرد اندکی بفکر فرورفت بعد چنان قیافه گرفت که گویی موضوع را یاد دارد اما از یاد برده سوال دیگری نمودم باز هم انگشت خورا به دهن گذاشته می جوید، سوال سوم را از او پرسیدم باز هم انگشتش را به شقیقه گذاشته، بعد به پیشانی گذاشت و بعد لب های خود را بدندان گزید. گفتم:

تو هیچ چیزه یاد نداری.

شاگرد جواب داد:

والله معلم صاحب بسیار خواندیم همی سوال هاره یاد دارم... کلمه یاد دارم... همی دقیقه ده دلم اس ده زبانم نمیایه.

آهسته صغریز رگی در شقه مقابل نامش نوشتیم و گفتم:

بعد از این اگر درس خواندی کوشش کن در مغزت ذخیره کنی نه در دلت، زیرا چیزی که در مغز است بزبان می آید نه چیزها بی که در شکمت هست.

معلم دیگری گفت:

یک روز شاگردی خوش و خندان وارد اتاق امتحان شد گفتم از روی میز پارچه ای بردار هر سوال که در آن نوشته شده بود، سوال خودت است و جواب آنرا تهیه کن.

یک روز از شما گرد تیز هو ش وچالاک ولی باز بگو شدم در امتحان پرسیدم:

بگو معانی دیورند چه وقت امضاء شد؟

او فوراً جواب داد:

در زمان شاه شجاع.

غلط...

آه بلی... نی... امیر دوست محمد خان.

غلط

آه راستی... چیز در زمان امیر محمد افضل خان.

باز هم غلط

سوای... یادم رفته بود... شیر علی خان... شیر علی خان... غلط... غلط محض

آه... چیز صاحب در زمان یعقوب خان

او معانده گندمک بود... نه معانده دیورند.

هوم... چیز... در زمان امیر عبدالرحمن خان.

اینان صحیح شد...

شما گرد مذکور فوراً ادامه داد: بلی در زمان عبدالرحمن خان. از اول میخواستم همطور بگویم، زبانم غلط میشد.

یکی از دوستانم کهاو هم معلم است چنین قصه کرد:

دور و درازی را از او پرسیده بود. شاگرد ساکت و نا راحت در برابر معلم نشست مرتب پیچ و تاب میخورد. سرش را تکان میداد. معلم گفت:

باز هم همان حالت را داشت، ساکت بود. گاهی غم غم میکرد و دیگر هیچ. چند سوال دیگر ازش نمود و نتیجه همان بود. معلم گفت:

جوانمرگ بازی گوشش هیچ درس نخواهد ندى. و شما گرد در حالیکه تاثر از قیافه می بارید گفت:

بخدا معلم صاحب ایقدر خواندیم که حد نداره.

معلم باز هم سوال دیگری کرد و شما گرد باز هم بی جواب ماند. معلم عصبانی شده بود. شما گرد آهسته اما با ترس گفت:

معلم صاحب همی سر شسته بگو نین.

معلم جملات او لیه درس مذکور را گفت ناگهان مثل شیر دهن نلی که باز شده باشد و یا تیپری کاردری را که دفعتا چالان کنند. مثل بلبل سوال مذکور را حتی اضافه تر از آنچه که معلم سوال کرده بود، تشریح نمود معلم گفت:

اینه او جوانمرگ... تو خود یاد داری...

معلم صاحب سوال های پیشتره هم همگیشه یاد دارم خو همی سرش یاد میره.

معلم دیگری قصه میکند:



گفتن مه کار کده نمیتانم و میخواهین برطرفم کنین؟ نه... ه... کنی گفت؟... ابدأ ابدأ؟



## چشم بخت

بی تو ، بی تو ، ای که در دل منی هنوز  
 بی تو ، لحظه ها گذشت و روزها گذشت  
 بی تو ، کار خنده ها به گریه ها کشید ،  
 بی تو ، این دلی که بادل تو می تپید  
 و که ناله کرد و ناله کرد و ناله کرد  
 بی تو ، بی تو ، دست سر تو شست کور من  
 اشک و خون بجای باده در پیا له کرد  
 عمر من شبی سیاه و من ستاره بود  
 دیدگان تو ، ستارگان دو شدند  
 لحظه ای ز بام ابرها برآمدند  
 لحظه ای به کام ابرها فرو شدند

انتخاب وار سالی پینتون شمسزاد

شعرازی: معطوف

## طعنه های خصم

من طالب توام که ترا خواب دیده ام  
 ای تو گل بهار که نامت شنیده ام  
 هجران بس است کن تو وصال میسر  
 زود شو بکن تو حاصل که از غم خمیده ام  
 بس طعنه های خصم مرا دردناک کرد  
 از شهر خو خویش بیرون به صحرا رمیده ام  
 بس دشمنان بگفت کجا هست مدعا  
 گفتم جواب قریب که او را رسیده ام  
 آخر چه وقت وصل شود این امید من  
 یارب ز هجر جامه خو یشتن در یده ام  
 معطوف بس است قلب تو گویا از عشق او ست  
 این خامه نیست محرم را از خمیده ام

عکس جالب هفته



ژوندون



## زنده عشق

زنده عشق تو ام عمرم تو بی جانم تو بی  
 جز تو در دل ننگد دین و ایمانم تو بی  
 در دل عاشق فروغ مهر و مهراباز نیست  
 ماه تابانم تویی مهر در خشانم تو بی  
 روبه هر سو میکنم روی تو میاید به چشم  
 رخ ز من پنهان مکن پیدا و پنهانم تو بی  
 ای بهار حسن بی رویت چه حاصل از بهار  
 بوی گل لطف چمن سیر گلستانم تو بی  
 دوش بردوش گفتمش عنوان من پیش تو چیست  
 گفت آنکه میشو دروژی بقر با نم تو بی

فرستنده پیقله پریگل

غرض تشویق

## چه میکنی؟

منکه روز هایم در غم و دردی جانگاہ میگردد . تو درین روز ها چه میکنی؟  
 منکه شبها یم چون گیسوانت سیاه و پریشان است تو درین شب  
 ها چه میکنی ؟  
 منکه سپیده دمان را در تب و تاب چون وا پسین لحظات عمر میکنم  
 تو درین سپیده دمان چه میکنی ؟  
 زندگی بی تو را چون سرگردانان وادی حیرت و حسرت میکند را نم  
 و گذشت زمان را حس نمیکنم!  
 و تو ای محبوب زیبا و فرا موش کار نمیدانم تو بی من چه میکنی؟  
 نو یسنده ناصر اسفند یاری



# خاندان گلستان



**بناغلی محمد اختر از میرویس لیسه!**

هیچکدام نوع مقررات مخصوص در مورد وجود ندارد و هر کس با نوشتن و معرفی نام و آدرس خود در صفحه مذکور اشتراک می نماید.

**بناغلی زمان شاه از تیمنی وات!**  
نوشته تان را به متصدی مربوط آن سپردیم و به اساس فرمایش شما از ایشان پرسیدیم که آیا قابل نشر است یا نه در جواب گفتند «علا جوابی در مورد آن داده نمی توانم بعد از مطالعه به اساس نوبت معلومات می دهم».

**بناغلی عبدالمتین از میرویس میدان!**

نوشته تان قابل چاپ بود و کلام نقصی نداشت تنها علت عدم چاپ آن این بود که در دو روی صفحه نوشته شده بود.

**بناغلی عبدالکریم!**  
داستانی را که برای نشر فرستاده بودید خواندیم متأسفانه از نظر فن داستان نویسی دارای نواقصی بود و از آنسبب چاپ شده نتوانست امید است همکاری های تان را با مجله ادامه دهید.

**بناغلی مقصود شاه از بلخیری!**  
درین باره فعلاً اظهار نظر کردن قبل از وقت است، جریان آن از راه مجله به مطالعه شما و

سایر علاقمندان رسانیده خواهد شد.

**بناغلی محمد یعقوب از سمنگان!**  
هر نوشته که مطابق به پروگرام و پالیسی نشراتی ژوندون باشد چاپ می شود و هیچ مضمونی بدون علت مسترد نمی شود.

**بناغلی محمد همایون از دارالامان درمورد نوشته شما** چندین مرتبه بامتصدی مربوط آن به تماس شدم آنها می گویند باین نام و این عنوان مضمونی نزد نیست.

**بناغلی محمد همایون از دارالامان وات!**

از همکاری تان با مجله یک جهان تشکر لطفاً در نظر داشته باشید که نوشته هاییکه در دو روی کاغذ باشد چاپ شده نمیتواند.

**بناغلی غلام فاروق از عاشقان و عارفان!**

بهتر است موضوع را با رفیق تان از نزدیک حل سازید این موضوعات قابل نشر در مجله نیست.

**بناغلی محمد یاور از بغلان!**  
نامه تان را خواندیم از وعده همکاری تان صمیمانه تشکر میکنیم کمال افتخار است که روز به روز به تعداد علاقمندان و همکاران ژوندون افزوده شده می رود منتظر نوشته ها و همکاری های تان هستیم.

**بناغلی محمد اصغر از جمال مینه!**  
از شما به این عنوان تا حال کدام مضمونی نگرفته ایم و علت را

هم نمیدانیم ممکن است آدرس را کاغذ بود چاپ شده نتوانست درست نوشته نکرده باشید. امید است معذرت مارا قبول فرمائید

لطفاً مضمون تان را به ما ارسال فرمائید در صورتیکه قابل چاپ باشد به نشر آن اقدام می شود.

**بناغلی شاه ولی از بریکوت!**  
کاغذ پران بازی سپورت است ولی نه در بالای بام و سرک و جاده های مردمی زیرا درینطور مواضع خطر دارد، مخصوصاً در سرک های مزدحم شهر که عبور و مرور ترافیک خیلی زیاد است خطرات زیادی را بار خواهد آورد می توانید باین سپورت مورد علاقه تان در جای بدون خطر بردازید

**بناغلی رسول داد از پروان** هیچوقت کدام نامه را بیجواب نگذاشته ایم مگر بعضی نامه هائی که ایجاب آن را نمی کند، در روی صفحه مجله جواب بدهیم.

**بناغلی محمد حسین از بغلان مرکزی!**

ما هم متأسفانه علت را نمیدانیم که چرا باین نام مسمی شده شاید کدام دلیلی موجود باشد.

**بناغلی عبدالروف از شاه شهبید!**  
در باره هنر مند مورد نظر تان چندین مرتبه مطالبی در صفحه هنر مندان و دیگر صفحات مجله بنشر رسیده است.

شما می توانید شماره های قبلی مجله را ورق بزنید و با هنر مند مورد علاقه تان خو بتر آشنا شوید.

**بناغلی محمد سلیمان از مزار شریف!**

سوال تانرا که به شعر بفرستاده بودید خواندیم. با کمال تأسف نمیتوانیم جواب آنرا به شعر برایتان بدهیم زیرا ماشا عر نیستیم. اگر مطلب تان از جواب سوال باشد حاضریم در همین صفحه تقدیم نماییم.

**پیغله شراره از مزار شریف!**  
مضمونی را که برای چاپ فرستاده بودید خواندیم از اینکه در دوروی

**محترمه ش. م و بناغلی فضل احمد!**

در شعریکه ارسال نموده بودید نام هر دو می باشد شما بود نخست باید محترمه ش. م. نام اصلی خود را می نمودند و خواهش می کردند تا مخفف نام شان چاپ شود و دو م اینکه فهمیده نشد که شعرا و یا مشترکاً سرانیده بودید و یا مشترکاً انتخاب و ارسال نموده بودید.

از آن سبب از نشر آن معذرت خواسته امیداریم بعد ازین موضوع فوق را در نظر داشته باشید.

**بناغلی سلطان علی از شیرشاه مینه!**

شعر تان را به متصدی صفحه مربوط آن سپردیم تا در موقعش به نشر برسانند.

مضمونی را که برای چاپ فرستاده بودید خواندیم از اینکه در دوروی



مایدن ها بدو دسته غیر مساوی تقسیم شده ایم. دسته اول پدرهایکه باغرور و خود خواهی فخر می کنند که پدر پسر هستند. یعنی پدرهای مرد! و دسته دوم آن پدرها یکه شاید مرتکب کدام جرم اجتماعی شده باشد و خیلی ها بی قدر و بی اهمیت به آنها میگویند پدرهای زن ها!

و باید اعتراف کنم که من هم از جمله پدرهای دسته دوم هستم. در نزدیک یکمکتب زندگی می کنیم و از کلکین خود بارها دیده ام که نورچشمی های پدرهای دسته اول (بچه ها) بالای توتی جگرهای پدرهای دسته دوم (دخترها) ظلم می کنند من خیلی نا راحت میشدم وقتیکه میدیدم بچه ها موهای دخترهای هم صنفی خود را کش کرده و آنها را آزار میدهند و آنها را لت و کوب می کنند و به همراهی بکس مکتب

نمی آمد، و دخترک های مظلوم و بی دفاع دایما کوشش می کردند از پیشروی کلکین تاثیر شوند زیرا تجربه به آنها نشان داده بود که در مقابل کلکین ما شاید از مصیبت خلاص شویم.

وقت و زمان تو سطر بال ها نیکه دیده نمیشود پر واز می کرد و در عین زمان دختر کم نیز روز بروز نمو می کرد دخترم به مثل یک گل بی خار و یک مو سیبچه بی گناه سرشار از مهر بانی و لطف بود و دایما راجع به مکتب و مکتب رفتن حرف می زد. حتی میخواست منم او را به صنف مدخل داخل کنم (با وجودیکه حالا صنف مدخل از بین رفته است). من شب و روز در حال نا راحتی بسر می بردم. و هر وقت تصور می کردم که جگر گوشه ام بدست چند هم صنفی و یا هم بازی ظالم خود افتاده و از بی عدالتی طبیعت رنج می برد.

کدی خود را بزند این دیگر یک کار بی فایده است. آدم زنده چیز دیگر است و من چون شخص دیگری را پیدا کرده نتوانستم از همین سبب در تر پیه طفلم در رول را بازی کردم یکی رول معلمی یا رهنما برای تاجر به و دوم مورد استعمال تجربه در حصه تربیه او.

به نزد جگر گوشه چهار زانو نشسته به او گفتم.

هله بابیه ره یک سلی بزنی! بابیه ره اتی کو!

طفل غیر ارادی دستش را بلند کرد حتی میخواست سب که بزندی ولی جرات نکرد مرا بزندی. من میدانستم که شروع هر کار مشکل است. باز هم کوشش کردم تا او را قناعت بدهم که پدرش را بزندی.

بزنی.. بزنی! فکر کو که مکه یک آدم خراب هستم!

ولی او آدم خراب را اصلا ندیده

لازم دیده ام که ترا سلی بزنی، بخاطر بعضی کارها ییت ولی باز هم حوصله کرده ام و دوستی ما و سعادت فامیلی ما مانع شده ولی حالا...

و من هم خیلی بی اعتنا برایش گفتم:

خوب پس یکی از کارهای بدم را که لایق سلی زدن باشد بخاطر بیار زنی دفعتا به خاطرات گذشته اش نظر اندازی کرده فوراً جواب داد:

خوب پس اینطور؟

و دفعتا فرمایش مرا عملی ساخت. دست خود را عقب برده آنقدر محکم برویم نواخت که از درد شدید آن برای لحظه چند ستاره های آسمان را در روز دیدم. و دفعتا سلی دوم خود را با پشت دست بروی دیگرم نواخت. و من چیخ زده قیل پریدم و برایش گفتم:

از برای خدا وقتیکه مرابه همراهی پشت دست سلی می زنی اقلانگشترت

نوشته: ایوان او ستر یگوف

# درس فامیلی

آنها را می زنند و یا آنها یک طرف تیله می کنند و یا کلاه آنها را چور می نمایند. از دیدن چنین مناظر بعضاً عصبی شده، کلکین را باز کرده و بالای آن پسرها غافل می کردم ولی نتیجه آن هر روز از بدتر شده میرفت. بچه ها مرا شناختند و دایما آمده پیش کلکین ماد دخترک های بیچاره را می زدند و من از شنیدن صدای گریه آنها کم

بیچاره گی متداوم با لخره مرابه فکر قوانین سابق انداخت در ساید میگفتند. چشم برای چشم، دندان برای دندان.

خواستم تغییراتی در تربیه جگر گوشه ام بوجود بیاورم. به این ترتیب که به او بیاموزم تا از خود دفاع نماید، یا بطور ساده ضربه را با ضربه جواب بدهد.

فیصله کردن آسان است و عملی کردن آن خیلی مشکل.

اولین مشکل ما این بود که باید دخترم عادت می کرد یک نفر را بزندی شاید اکثر مردم فکر کنند که این کار خیلی آسان است ولی در فامیلی ما تمام پرا بلم ها به نر می و آرامی از طریق مسالمت آمیز حل میشود طفل ما هیچ وقت ندیده بود که کدام کسی یک نفر را بزندی.

باید یک ساحه عمل برای این درس فامیلی پیدا می کردم. اگر او

بود. هر قدر شله شدم او قبول نکرد تا مرا بزندی از همین سبب ما درش رابه کمک خواستیم. به او گفتم:

گوش کن خانم! بگیر یک سلی محکم برویم بزنی!

زنی از تعجب بی حرکت مانده بود بعد از یک لحظه پرسید:

چطور؟! اینقدر سالها بی درد سربه را حتی و خوسبختی زندی گمی کردیم و حالا دفعتا ترا سلی بزنی؟ نه این غیر ممکن است. عزیزم!

آخر من ترا دوست دارم!

گوش کن خانم! من هم میدانم که همین طور است تو مرا دوست داری و من ترا ولی حالا وضع طور دیگری است... بخاطر خود بی اولاد ما... میدانی بخاطر تربیه او... وضع فامیلی ما طوری بود که زنی به این آسانی راضی نمی شد مراسلی بزندی به هر اسمی که باشد و از همین سبب سرش را شور داده گفتم:

خیر تا بحال چندین دفعه

را بکش درم دادی! او در جوابم با آهنگ نرم و بی اهتزاز گفت:

عزیزم تو خودت خواستی!

بیک آواز شبه گریه برایش گفتم:

برایت نشان خواهم داد که چه خواسته ام!

بگفته

زنی گویا



بعد از آن در روابط فامیلی ما پرابلم هایی پیدا شد که به مشکل از راه صلح حل میشد و درین لحظه متوجه شدم که چشم های جگر گرسنه ام پراز اشك است و نز ديك است که گریه راسر بدهد. درس مغلق فامیلی نزدیک بود نقش بر آب شود. کوشش آخرین خود را نمودم. پدران اولاد دوست برای جگرگوشه های خود چه کار هایی نیست که نمی کنند و چه مشکلاتی را متقبل نمیشوند. دفعتا خنده راسر دادم و گفتم :

دیدنی؟ هیچ گپ نیست! مادرت پدرته اتی کرد. بیا حالاتو پدرت را يك سیلی بزن.. که هنوز هم خنده کند!

دخترم با چشمان اشك آلود تبسمی کرد ولی هنوز هم فیصله نکرده بود که بزند. زخم پیشنهاده کرد يك بار دیگر هم او را نشان بدهم که چطور مادرش پدرش را اتی می کند. برای اینکه طفل دفعه اول خوب فکر خود را نکر فته بود و از همین سبب خوب یاد نکر فته است.

تبسمی کردم و گفتم: دخترم را تحقیر نکن او طفل هو شیار و ذکی است و يك بار گفتن برای او کفایت میکند.

حقیقتا جگر گو شه ام طفل ذکی و هو شیاری بار آمد عادت کرد که مردم را بزند مخصوصا مرا یعنی پدر خود را! و هیچ جای شك نبود که این عادت جدید خود را از هیچ کس دریغ نخواهد کرد. حتی به همسرای اشخا صیکه هیچ نوع رابطه خویشی و قرابت ندا شت. البته تمام این کار ها يك دفعه صورت نگر فست مجبور بو دیم که چندین نمایش دیگر من و خانمم برای او بدهیم.

هر بار يکه میخوا ست سلی نمایشی خود را بزند انگشترش را میکشید همچنان يك کتاب چالهای جادورا هم پیدا کرده و به او آموختم.

دخترم را به مکتب شامل ساختیم ولی هنوز هم خاطر جمع نبودم. و تا اندازه که از دستم برمی آمد کوشش می کردم تا او دلیر شده و به زدن مهارت پیدا کند. دایما بالا یش تمرینات مختلف اجرا می کردم.

اورادد فلم های مناسب زدن زدن مانند فلم (هله گو بای)، فلم يك دالر شکافته شده، فلم خد حافظ گرینگو

و از همین قبیل فلم ها بردم در پرده سینما اومی دید که يك شخص با مشت به بینی يك نفر می زند و دیگری را با مشت دیگر در شکم می کو بسد عینا به مثل يك حرکت شوخی بین رفقا و سومی را با لکد در رویش میزد. البته قبلا او را بادو دست بصورت پیهم در پس گردن آن خم میسا زدا بالا خره کشت ما حاصل داد.

دیروز از کار بخانه آمدم. دخترم در وازه را برایم باز کرده خنده معنی داری بطرفم کرد.

نمی توانستم محبت پدری را فراموش کرده و او را بحالش بگذارم رفتم تا پیشانی قشنگ او را ببوسم بدو ن اینکه بدانم چه اسراری در آن تبسم مخفی است. به مچر دیکه به حال داخل شدم دخترم کلیم زیر پایم را کش کرد و من چون چنین انتظاری را از او نداشتم موازنه خود را از دست داده بروی شکم محکم بزمین خوردم تا بخود آمدم او دست هایم راز پشت سر بسته بود. به همو ای همان ریسمانی که هر روز ریسمان با زی میکرد. باخون سردی برایش گفتم: فوق العاده خوب! خیلی خوب اجرا کردی!

قبل از آنکه تعریف و تو صیف من خلاصی شود او نز ديك آمده و کمر بندم را از پطلونم کشید و به همو ای آن پا هایم را محکم بسته کرد... هر قدر کوشش کردم که خود را خلاصی کنم مو فق نشدم و از همین سبب خنده کرده برایش گفتم:

حالا دگه به تمام معنی اسیر تو شدم!

دخترم نیز عین گفته ام را تکرار

کرده گفت: - بلی... تو اسیر هستی ولی باید حتما خا مو شی و بی حرکت باشی در غیر آن من مجبور خوا هم بود. ترا جزا بد هم!

در عین ز مان کارد آشپز خانه را که در يك گوشه میز مانده بود برایم نشان داد. از ترس آب دهتم راقورت کرده و باز هم تبسم کرده گفتم:

- البته آرام و بی حرکت خو اهم بود.. اما ما درت کجاست؟

این سوال را دور نداخته نمودم به امید اینکه شاید کدام کسی آمده و برایم کمک نماید او فورا جواب داد: - مادرم در تشناب است!

- غسل میکند؟

- نی او رانیز به نل شاور محکم به همو ای طناب کالا شوی بسته کرده ام.

خیلی با عصبانیت از او پرسیدم: چرا؟؟

دخترم بیشتر از ین با عصبانیت بطرفم دید حتی چشمانش را بطرفم کشیده گفتم:

- این دگه کار خودم هست! او تو وعده کرده بودی که دیگر حرف نزده و بی حرکت به جای بنشین.

باز هم کارد آشپز خانه را که بالای میز بود نشان داد. در همین لحظه احساس کردم که حلق و گلویم خشکی میکند. با مشکلات زیاد موفق شدم آب دهانم راقورت نمایم. و گفتم:

- خوب جان پدر.. بابا کلا نت کجا ست؟

- در منزل بالا.. در اطاقش..

او را نیز در چپر گتش محکم بسته



کرده ام. - چطور مو فق شدی؟ خودم حیران بودم که چطور توانسته این کار را بکنند. او برایم شرح داد: - خیلی ساده! قبل از آنکه او به بستر خود بخوابد من يك پارچه سیم را به پایه چپر کت بسته کرده بودم و قتیکه خوا بش برد دیگر سیم پیچ شده بود.

برای اینکه حس غم خوری او را تحریک کرده باشم گفتم: - او شاید خنک بخورد!

- خیر. او را به همو ای بالا پو شش و يك کمپل خوب پیچا نیده ام.

دیگر خیلی با ما یوسی از او پرسیدم:

- خوب مادر کلا نت کجا ست؟

- او را به الماری رخت پو ششی حبس کرده ام!

- در الماری؟... او از کم هوایی خواهد مرد!

- خیر! دو سوراخ بزرگ در الماری در ست کرده ام که هوای کافی برایش میرسد.

- اوه. در وازه الماری را شکاف کردی؟ چرا؟

- برای اینکه از بی هوایی از بین نرود!

همانطور يکه دست و پا بسته در حال فتاده بودم خواستم از جا بلند شوم! دخترم يك بار دیگر به آرا می گفت:

- بلی در الماری دو سوراخ پدید آوردم تا هوای کافی برای او برسد. و یا اینکه تو میخوا هی بخاطر يك الماری مادر کلانم خنک شود؟

البته که نمی خواستم، مادر کلانش خفه شود هیچ گاه به مرگ او راضی نیستم در همین لحظه زنگ در وازه عمومی خانه ما نواخته شد. و من خیلی خو شحال شدم برایش گفتم:

- هله دیگر دست ها و پا هایم را باز کن... کدام مهمان آمده میخواهی مرا همین طور دست بسته و پایسته ببینند؟

خیلی به نرمی جواب داد. دست ها و پاها یت را باز نمی کنم!

يك بار دیگر زنگ زده شد. درین دفعه خیلی طو لانی زنگ زدند. من هم به دخترم گفتم:

بقیه دو صفحه ۷۸





فانتیزی

ترجمه : نورانی

# (حرکت فیلسوف ما بانه)

شیر در حدود صدمتر از من دور است ولی هیچ خطر متوجه من نبوده جای وحشت هم نیست بالاخره شیر هم یکی از موجودات این دنیا و مخصوصا مخلوق خداوند است او نیز به مثل مادر روی زمین زنده می کند . اما چه شیری است ! يك شير خیلی بزرگ و يك نمونه عالی آن ! انسان باید فیلسوف باشد ! نباید به همراهی آن مجادله کند . در حالیکه صدها متر از من دور است و باز چرا؟ ... او برای من هیچ کاری کرده نمی تواند ... فقط به راه خود روان است او ... به این طرف می آید .

شیر در حدود صد متر از من دور است ولی هیچ خطر متوجه من نبوده جای وحشت هم نیست بالاخره شیر هم یکی از موجودات این دنیا و مخصوصا مخلوق خداوند است او نیز به مثل مادر روی زمین زنده می کند . اما چه شیری است ! يك شير خیلی بزرگ و يك نمونه عالی آن ! انسان باید فیلسوف باشد ! نباید به همراهی آن مجادله کند . در حالیکه صدها متر از من دور است و باز چرا؟ ... او برای من هیچ کاری کرده نمی تواند ... فقط به راه خود روان است او ... به این طرف می آید .

خیلی با غرور و متانت این طرف می می بیند . انسان از چشم های او چشم گرفته نمی تواند . هر کاری که می کنند به او می زبید ولی اگر کدام شخصی دیگر به عوض من بود حتما بالای آن فیر میکرد . ولی من فیلسوف هستم چرا جنگ کنیم ؟ ... او به همراهی من هیچ غرض ندارد او فقط يك پشك است ولی يك پشك خیلی بزرگ . و چشمان او چه رنگ سبز زیبائی دارد . و چه معنی ... معنی بزرگی در چشمان او جا دارد . اما چه معنی ؟ . مثلا ؟ . انسان باید افکار فیلسوف ما بانه خود

اول بار است که ...  
میمون کو چکه بالای يك درخت بازی میکرد . شیری در پای درخت آمده گفت :  
- بیا پائین تا با هم بازی کنیم .  
- نه من میترسم ... میترسم که مرا بخوری ... بشر طی پا نیسن می آیم که دست هایت را ببندی و دهنت را با پوز بند بسته کنی . شیر رفت و همین کار را کرد میمون پائین آمد ولی میلرزید شیر گفت :  
- حالا چرد میلرزی دهنت بسته است و هم دست هایت .  
میمون با ترس گفت :  
- چون دفعه اول است که می خواهم شیری را بخورم ترسم گرفته .



(بدون شرح)

میشود که بیاید ؟ .. شیر چیست ؟ . يك همسفر ما . بلی ... شريك و همسفر مادرین دنیا است . شريك و ولی در عین زمان صلح دو ست ! میگویند اگر باو کاری نداشته باشی اونیز با تو کاری ندارد مخصوصا اگر سیر باشد . . اما او را چگونه پیر سم که آياسیر است و یا کرسنه ؟ چیزی خورده و یا اینکه قصد خوردن مرا دارد ؟  
بهرتر است هیچ چیزی نگویم . برای اینکه میگویند . سکوت طلاست شیر عجیبی است . مخصوصا نمایشگاه ها ! نگاه اونیز خیلی پر معنی است !  
بر علاوه تمام این چیز ها او خیلی زیاد قویست ! ولی انسان خیلی هوشیار تر از اوست ! فیلسوف هم اگر باشد ... افکارش ...  
بوم ... بوم ... بوم ... !  
نشد فیر کردم . فیلسوف فیلسوف اما او خیلی نزدیک آمده بود به دو قدمی من رسیده بود . خوب شد که تیر بخفا نرفته بود و گرنه ...

را متوجه همین چیز ها بسازد . بعضا برای آنها اهمیت خیلی زیادی قایل میشوند . و اگر چیخ هم بزنی چه فایده ؟ ...  
اینه شیر هم یکی از صنایع طبیعت است عینا به مثل دو شیزه کالینکا فرض میکنم . حتی خیلی به انسان نزدیک است . برای اینکه انسان و شیر هر دو در کلاس پستانداران شامل اند . ولی از مدتی بدین طرف فکر میکنم که شیر تنها پستاندار هم نیست !  
يك فکر عجیبی بسرم میاید . کی میداند که برای چه به مغزم میاید . اگر کدام شخصی دیگری به عوض من می بود شاید از فاصله بیست متر فیر می کرد . شاید به هدف اصابت می کرد . اما اگر نمی کرد ... ؟

انسان باید فیلسوف باشد و این مسایل را خیلی وسیع فکر کند . برای چه به همراهی مردم باید جنگ کرد ؟ بهتر است انسان خاموش بماند از اینکه گفتگو و غالمغال کند شیر میاید .. باز هم میاید .. چه





# آدم های معروف و گپ های خنده دار

جروم ک جروم طنز نو یس انگلیسی

در مجلس چنین گفت :

آنقدر به «سلا متی» دیگران می نوشیم ، تا سلامتی خود را از دست بدیم .

برنارد شاو نو یسنده معروف

انگلیسی که آدم بذله گویی بود از دکتر ها خیلی بلش می آمدو به آن ها اعتماد چندانی نداشت .

یکروز شاو به تب شدیدی دچار شد . بستگان سراغ دکتر معروفی رفتند و چون او عازم

شکار بود ، او را با همان حال تفنگ بدوش به بالین شاو آوردند .

برنا ردشاو چون چشمش بدوکتور افتاد ، نگاه تمسخر آمیزی به او انداخت ، و گفت ، آقای دکتر ، آیا مطمئن نبودید که دواي شما برای کشتن من کافی است ، که تفنگ همراه خود آورده اید ؟

امین الله (آریا ارادتمند) معلم

صنف ۱۲ لیسه پل خمری

برنارد شاو زر سرفه کردن تماشاگران در سالون تیاتر خیلی بدش می آمد از همین سبب بعضا میگفت : - از هرده نفری که سرمامیخورند يك نفر شان به داکتر مراجعه میکنند و نه نفر دیگر به تیاتر می آیند تا نمایشنامه های مرا تماشا کنند .

فرستنده : بشیر احمد امینی

## حاضر خواب

پدر: بچیم مه وقتی که بسن و سال تو بودم حق و ناحق از کسی اینقدر سوال نمی کردم .  
پسر: به همی خاطر به سوال های مه جواب جواب داده نمیتانم .



بلون شرح

طرف يك نویسنده بچاپ رسید ، ولی این جمله را در آن بقلم خود او يك جلد به ژید تقدیم کرد نوشت : تقدیم به نویسنده نامدار قسم تحفه برای اندره ژید فرستاد اندره ژید تا در لیلام کتاب های خویش از آن استفاده نماید .  
فرستنده : عبدالرب عزیز آفریدی

اندره ژید نویسنده معروف فرانسوی قسمت اعظم کتابهای کتابخانه شخصی خود را لیلام کرد ، عده زیادی از مؤلفین و نویسندگان ازینکار او ناراحت شدند زیرا در جمله کتابهای لیلام شده کتابهایی وجود داشت که خود نویسنده یا مؤلف به اندره ژید هدیه داده بودند . چندی بعد کتابی از

## خود حساب کنید

مهمان : تو چند ساله هستی ؟  
طفل : والله وقتی که مادرم مرا بدنیا آورد سی ساله بودو حالا میگوید ، دو ماه بعد بیست و هشت ساله میشوم حالا خودتان حساب کنید که من باید چند ساله باشم ؟

مره ترسانندی

صاحب خانه : وای چه کردی ، این مجسمه را که شکستانی از پنجمد سال پیش است .  
مهمان : ای بابا مره ترسانندی ، خیال کد نو خریدی .



## نکته نکته

بسیاری از مردم نصیحت را فقط در صورتیکه موافق عقیده خودشان باشد می پذیرند .

بدترین عذاب بیکار نشستن است بشر طیکه هنوز در جایی استخدام نشده باشید .

از کار کردن لذت می برم ، ساعتها مرا مشغول میدارد ، البته کاری که بشنیم و تماشا کنیم .

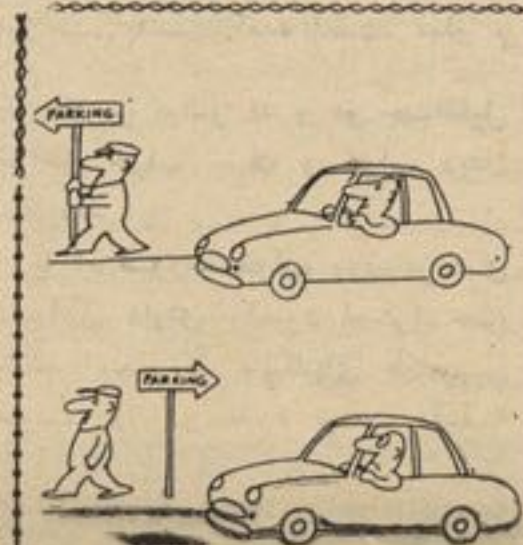


## بلون شرح

همه این حرف را میزنند .  
مدیر به پیاده دفتر گفت :  
- ساگر کسی میخواست مرا ببیند .  
- بگو کمیسیون ددرم فردا مرا جعه کنید ، هر کس اصرار کرد که مرا ببیند وگفت کار مهم دارم ، برایش بگو همه همین حرف را میزنند .  
- ساعتی بعد خانم مدیر مذکور آمد و خواست داخل اتاق مدیر شود ، پیاده مانع شده گفت :  
- مدیر صاحب کمیسیون دارند .  
- آخر من کار مهمی ددرم .  
- نه

- خواهش ... من زن او هستم او عشقم است ... بگذار کار مهم دارم .

پیاده جواب داد .  
- نخیر ... همه همین حرف را میزنند ... فردا بیائید .  
فرستنده : طا هر فرین



بلون شرح

## دیوای دیوانگان

دیوانه ای از دار المچانین فر آورده یگراست پیش ملا نصر الدین رفت ، ملا در همان وقت بالای منار ایستاده بود ، دیوانه هم خود را بوی رسانده گفت :

- بیا خود را از اینجای پائین بیندازیم -  
ملا که دید چاره ای ندارد و باید يك قسمی خود را از شروی خلاص کند گفت :

- از اینجا خود را پائین انداختن من نیست ، بیا پائین میرویم و از آنجا خود را بالا می اندازیم .

دونفر کیله میخوردند ، یکی از آنها کیله را با پوست آن میخورد ، دومی از وی پرسید :  
چرا کیله را با پوست میخوردی ؟ اولی جواب داد : برای اینکه اولاً آدم کنجکاوی نیستم ثانیاً میدانم دو بین پوست چیست



# سوالات شما پاسخ میدیم

علمی

ادبی

اجتماعی

## ۱ - پاسخگوی مجله

در این شماره ذر جمله سوالات وارده از خوانندگان عزیز و محترم مجله بدو سوالی بر خوردیم اولی پر سیده بودند در باره اینکه مقدار معین ساعتیکه برای خواب هر فرد در شبانه روز تعیین شده چه فرق می کند که همین مقدار در ظرف روز انجام شود یا شب زیرا هستند بعضی کسانی که شب مصروف کار اند و اگر روز بهمان اندازه که شب باید بخوابند روز بخوابند چه می شود .

چند نفر پرسنده دیگری پر سیده است چطور انسان هافهمیدند که پشم حیه و انات قابل استفاده است برای اولین بار چطور از آن استفاده نمودند .

اینک بخواب این پرسنده گان عزیز و محترم مطالبی را که در شماره یکصد و پنجاه تاریخی ۲۷ عقرب روزنامه دیوه و شما ره تاریخی چار قوسین روز نامه اتحاد در مورد این دوسوال به نشر رسیده درین جا نقل می کنیم . امید است مطالب مذکور به معلومات پرسندگان محترم ماکمک کرده بتواند .

هشت میره نپرستار در یکی از کلینیکهای جمهوریت اتحادی آلمان مدت سه ماه پس از ختم خدمت شبانه روزها دریک لابرا توار خاص می خوابیدند و خواب آنان تحت بررسی

و مطالعه علمی قرار میگرفت . است و هر قدر هم فاقد اختلال باشد بوسیله الکترو د های متعدد وابسته به یک دستگاه غا مضمس همه حرکات تنفس ، ضربان قلب و همچنین تغییرات در درجه حرارت بدن و جریانهای الکتریکی مغز ، ثانیه به ثانیه ضبط و ثبت میگردد .

نتیجه این بررسیها ۲۵۰۰۰ مشخصات الکترو فیزیولوژیکی بود که برای ارزیابی بیک کامپیوتر سپرده میشد . بدین نوع پوهنتون فنی میونخ حل مسایل خواب تقریباً ده فیصد از هالی جمهوریت اتحادی آلمان رابدست گرفته است . قرار است که بر مبنای علمی علل ناراحتی های خواب که در بیشتر موارد متوجه شبکاران است روشن گردد .

بررسیهای مذکور ثابت کرده است که خواب شب و خواب روز آنقدر متفاوت هستند که نمی توانند دارای ارزش مساوی باشند خواب روز حتی در اطاقهای که کاملاً تاریک و گوشه شده در برابر صد از نظر کیفیت دارای مزایای خاصی خواب شب نمیباشد .

مخصوصاً از ضبط جریانهای الکتریکی مغز معلومات بسیار ارزنده بدست آمده است . معلوم گوتاه تر میشوند و موجب تقلیل مراحل خواب سبک و خواب دیدن میگردد .

با این صورت خواب روز برای انسان دارای (کمبود استراحت) شده است که سیکلهای طبیعی خواب روز در حدود بیست دقیقه است و هر قدر هم فاقد اختلال باشد و زودتر بمرحله خواب عمیق برسد نمیتواند کمبود واقعی استراحت را جبران کند و بالنتیجه موجب نوعی خستگی مزمن و مفرط می گردد .

محققان میونخ این وضع را ناشی از کمبود انعطاف پذیر رژیم بیولوژیکی میدانند که ظاهراً نمی تواند خود را با خواستهای یک رژیم غیرطبیعی (طرز زندگی و کار تاجائیکه تاریخ نشان میدهد در زمانه های ماقبل تاریخ نیز موجود بوده است ، مردم از پشم گوسفند در زمانه های خیل قدیم استفاده می کردند و از آن به حیث فرش ، لباس و حتی سپر در میدانهای جنگ استفاده می بردند .

انسانهای ابتدایی از پشم گوسفند به شکل نمبر برای هر نوع لباس ، فرش و غیره استفاده می کردند ، ساختن نمده استفاده از آن برای بشر ابتدایی ساده بوده ، پشم را یکجا کرده و بعد هموار و سخت می نمودند و یالگد می کردند که در نتیجه یک پارچه سخت پشمی بنام نمده که تاکنون در اکثر نقاط کشور ما ساخته میشود و مورد استعمال قرار داد میساختند و از آن به شکلی از اشکال استفاده می بردند آهسته آهسته بشر ابتدایی با طرز بهتر نمده ساختن آشنا شد و پارچه های گلانتری را برای فرش و لباس ساختند و با این ترتیب همیشه پشم های گوسفندان مان را

سوالات شما با یک قطعه تکت پستی باطل نامشده و آدرس مکتوبان به ما ارسال فرمائید



# تاریخی

# اقتصادی

# هنری

## پاسخ به دوستان این صفحه

### بناغلی عزیز احمد از هرات!

شما خواسته بودید که محمدرفعی را باعکس وی که یکی از هنرمندان معروف هند است بشما معرفی کنیم. چون این کار قبلاً صورت گرفته لذا از تکرار آن معذرت خواسته و امید داریم معذرت‌مآرا قبول

### بناغلی سکندر و جمال الدین از گلپهار!

موضوع مورد نظر تان در شماره اول سال ۱۳۵۱ به نشر رسیده است. از اینکه شما از ماشا ر مذکور را مطالعه کرده اید متاسفانه امکانیت آن میسر نیست زیرا شماره های مذکور قبلاً توزیع گردیده و نسخه از آن باقی نمانده است.

### بناغلی سیدال از میرپچه کوت!

درین مورد متاسفانه روی صفحه مجله تا حال چیزی نشر نکرده ایم و اگر خواسته باشید مطلب تا ترا بیا و ا ضح بنویسید تا معلومات لازمه بدسترس تان گزارده شود.

### بناغلی حسین علی از قلعه فزیر چاردهی!

این نوع سوالات را می توانید از دوستان دور و پیش خودپیر سید تابشما معلومات لازمه رانه کند.

مدرک پول زیادی بدست هموطنان راه امرار حیات مینمایند که با می آید و در اقتصاد عمومی کشور تشویق مالداران و صنعتگران محلی از طرف حکومت مجاهدات کمک بیشتر میشود.

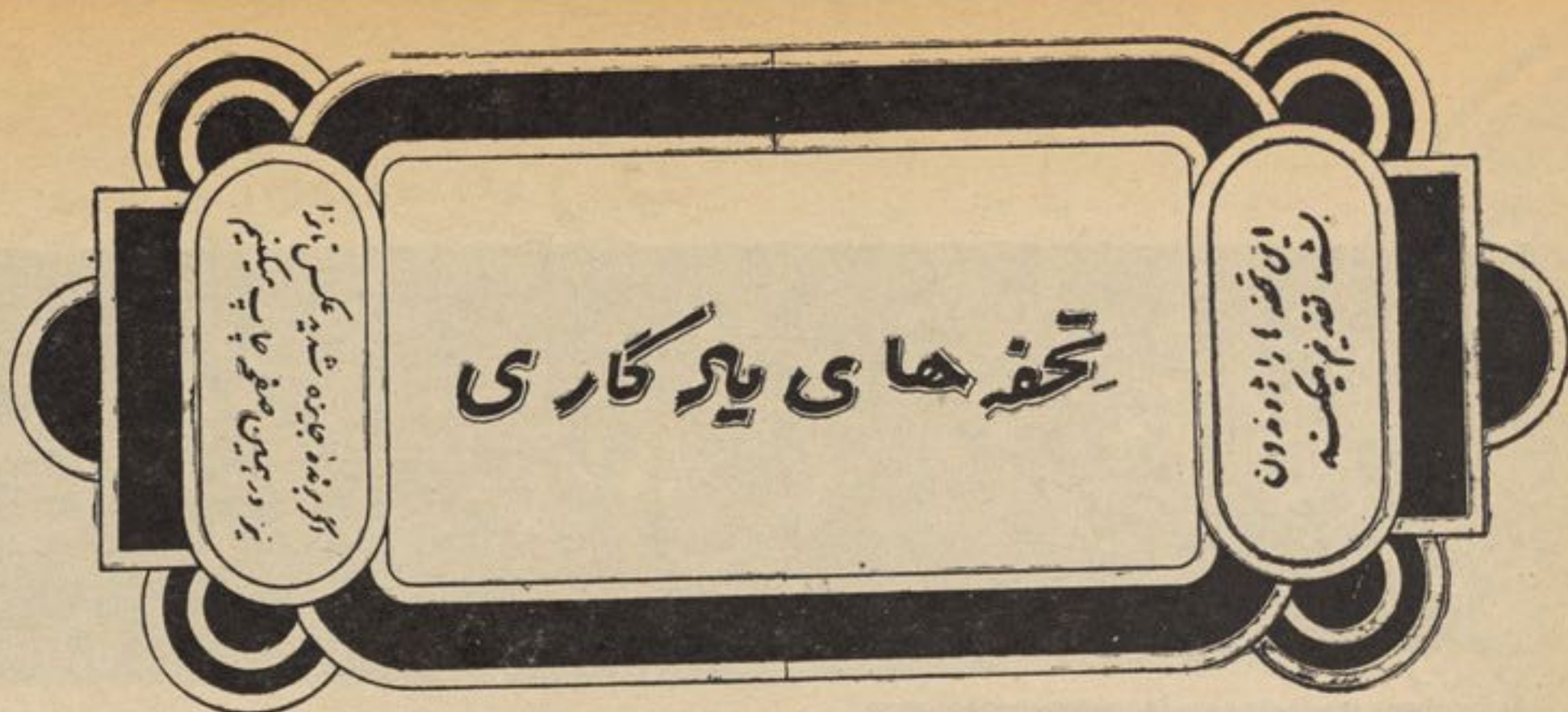
اکنون که پیش از پیش در تربیه انواع بهتر گوسفندان از طرف حکومت بذل توجه می گردد و انواع صنعت پشم نیز در کشور تحت رهنمایی وزارت معادن و صنایع صورت میگیرد بیشتر پشم گوسفند در کشور عزیز حاصل اهمیت شده و افغان های فعال به تربیه گوسفند می پردازند و از پشم آنها اشیاء قیمتی از قبیل قالین گلیم، نمد و غیره میسازند و ازین

پشم کسب اهمیت نموده است و به جمع می نمودند و در صنعت نمد سازی بکار می انداختند که بعد ها طرز و نمد های زیبایی برای متمولین و پیشوایان قوم دستیا بگردید اگر چه تاریخ آغاز استعمال پشم گوسفند را نمی توان بدرستی تعیین کرد ولی تا آنجا که روشن است بشر ابتدایی تقریباً در سال ۴۲۳۵ قبل از میلاد در مصر از پشم گوسفند بقسم نمد کار گرفته شد و این نمد ها را به نحوی از انحاد در فرش کردن اقامتگاه ها و تهیه البسه بکار میبردند که بهر صورت این ابتکار در وقتش از پیشرفت های بزرگ بشری بحساب آمده و راه نمد سازی برای مردمان آن وقت باز گردید که تا امروز پشم در بین جوامع مدنی اهمیت خاصی داشته فرشی زینتی و قیمت بها و لباس های شیک و پر بها از آن ساخته میشود که گوسفند نه تنها دیروز قربانی انسانها میشد بلکه امروز نیز از گوشت، پشم و پوست آن حداکثر استفاده میشود و پشم آن بیشتر در صنعت بکار می رود در اقتصاد اجتماعات و کشورهای بزرگ صنعتی نقش بزرگی را بازی می نماید.

شواهد دیگری در دست است که تقریباً در سال ۲۳۵۶ قبل از میلاد مردمان قدیمی چین از ابریشم استفاده می کردند ولی از پارچه های پشمی نیز بحیث سپر در میدان های جنگ استفاده میشد و در همین دوره تاریخ در تمام اجتماعات بشری دنیا خریدار زیاد داشته و ازین

به هرگونه سوالات مشابه پاسخ زبوت جواب داده میشود.





فقط کارت مربوط این صفحه را خانه پری نموده به  
 آدرس مجله ارسال بدارید و منتظر فرعه کشی باشید  
 برای اینکه خوانندگان ولایات نیزه فرعه کشی شامل شده بتوانند  
 مدت فرعه کشی تمدید شده و بوقفه های طولانی صورت می گیرد.

## تحفه های یادگاری این هفته ما عبارت خواهد بود از:

### جایزه های این صفحه

توزیع میشود

دو ستان محترمی که اسمای شان ذیلا معرفی میگردد در فرعه کشی  
 جایزه های این صفحه مستحق جایزه شده اند:

دو سیت جراب اسپ نشان

جرا با اسپ نشان محصول بی رقیب وطن

مشتریان محترم!

شما می توانید بهترین جراب دلخواه خود را از غرفه مخصوص  
 فروش جراب اسپ نشان از فروشگاه بزرگ افغان به قیمت خود قاپریکه  
 خریداری نمایید.

بناغلی حکیم الله صنف ۷ مس مکتب سرای غزنی، عنایت الله طاهری از  
 قلعه نوح الله، عبدالظاهر بابکرخیل لیسہ استقلال، حیلہ حاجتی از  
 شبرغان، عبدالقا در بیکس زاده از لیسہ حبیبیہ، نسیمہ احمدی از  
 لیسہ ستاره فاریاب، عزیزه ناصری از موسسه نسوان مزار شریف،  
 ملکه عطیہ وری مکتب نسوا ننگرهار، مرضیہ خلیل صا لہ زاده،  
 لیدا صدیق زاده از لیسہ شاهدخت بلقیس، شریفہ رضوی از لیسہ هوا  
 پلخمیری، سید امان الله پریش از لیسہ نعمان چاریکار، حبیبہ عرب از لیسہ  
 ستاره فاریاب، حمید الله صافی از لیسہ حبیبیہ، مرحبه الکوژی از  
 دار المعلمین ننگرهار، گلالی روشنگر معلمه لیسہ زرغونہ، تور پیکسی  
 یوسفزی از لیسہ ملالی، شکر یسروشنا از گلپسار، حفیظ عاشور  
 اسما عیل از لا پراتوار تشخیص امراض حیوانی مزار شریف، گل غوثی  
 توخی از پشمینه بافی قندهار در کابل، جواد احمد ورور از مواد نفتی  
 ننگرهار، احمد غوث یوسفزی از لیسہ استقلال، حیات الله خیاط  
 از میرویس میدان، محمد ظاهراوزارت مالیه و نور یمما از چهارد می  
 از کسانی که در فوق نام شان تذکر داده شده خوا هشمندیم بایک  
 قطعه فوتوی خویش بد فتر مجله تشریف آورده جایزه خویش را  
 تسلیم شوند. دوستان که در اطراف ولایات دور دست تشریف دارند و  
 خود شان بکابل رسیده نمیتوانند تنها یک قطعه فوتوی خود را با آدرس  
 مکمل خویش بزودترین فرصت به ما بفرستند تا جایزه شان با آدرس  
 شان ارسال گردد.

پاکت های تانرا باین آدرس بفرستید:

کابل - افغانستان - انصاریوات - مطبعه دولتی دفتر مجله ژوندون

مجله یادگاری



# شاهراه‌های بزرگ

اندازه آن اصلاحات و انکشافات با موانع مواجه گردید. در ممالک افغانستان - تایلند - و برما تعداد زیاد و سایل ترانسپورتی لاری ها و بس ها مشا هده میگرددد در حالیکه در ایران هند وستان - مالیز یاو پا کستان تعدادوسا یط توریست ها زیاد در حرکت میباشند همچنان ما لیز یا دارای سرك های خوب بوده و لی جریان ترافیك نسبت گو لایی های خطر ناك و ازدحام و سایط به بطا نثت مواجه میباشند. در کمبود یا چون سرك ها تنگ و خورد میباشند با وجودیکه تعداد و سایط خیلی زیاد نیست اندازه و سسطی تعداد حادثات ترا فیکمی بلند محاسبه میگردد.

گاد یهای اسپکی خطرات و موانع بس بزرگ ترا فیکمی رادر بعضی مناطق پا کستان و هندو ستا ن سبب میشود. ولی در بعضی مناطق دیگران بایسکل ها چهره عمدت ترافیك جاده رانما یان می سازد و قورا به نتیجه میرسیم که استعمال این گونه ما شین ها در ممالک مز دحم و پر نفوس تا اندازه زیاد انکشاف نموده است مثلا در ایران مالیز یا تایلند و یا ممالک دیگر یکه میخواهند فابریکه های با یسکل ها و سکو ترها را بیشتر فعال سا زند تعداد این گونه و سایط زیاد است چنانچه هندوستان پا کستان در رد یف اول این ممالک به حساب میرود. سرك های این مناطق در تبادل اموال و تجارت منطقی و بین المللی بس مفید ثابت گردیده بصورت متواتر انتقال و تجارت میوه های تازه و سبزیجات وادی های شرقی و شمالی افغانستان به استقامت پا کستان غربی و هندو ستان صورت میگیرد و حتی فکر میشود که با بکار انداختن عراده جات سرد کننده و موتر های دارنده یخچال ها این امکانات را بیشتر تقویه خوا هد بخشید مواد ابتدایی تجار تی را افغانستان از اتحاد جما هیر شو روی - ایران - پا کستان حاصل میدارد. و با انکشاف صنایع منطقه خط السیر ایران کابل از نقطه نظر تجارت و موتر فقط انکشاف نموده و فعالیت بیشتر دوام دارد. از طرف دیگر ذخایر زیر زمینی معادن افغانستان

حاره جنوبی که خوا هان هوای خوب میباشند با خود جلب مینماید. سوم - ساحه تمدن بود یزم که از نقطه نظر تور یزم اهمیت زیاد دارد و در مسیر این جریان ممالک برما - هند نیپال - تایلند - کمبود یا تنگ ل سایگون - سنگا پور و کو لمبو قرار دارد.

این سلسله سرك های آسیای جنوبی بمنظور اتصال مهمترین مرا کز و مناطق آسیای با جهان ارو پای و ممالک ساحه مدیترانه - طرح ریزی شده و روی همین اساس است که حکومت ترکیه به اعمار یک پل بر بالای ابنای باسفررس حق اولیت قایل شده تا سرك های آسیای را با ممالک ارو پای و صل نمایند. کمیته که جلسه او لین خود رادر ماه اپریل سال ۱۹۶۵ دایر نمود اهمیت پلان های پنجساله را غرض تمدید تاسیس و انکشاف این نوع سرك ها لازم دانست تا آنکه کوشش های خود را به تاسیس و اعمار شاهراه بزرگ آسیای معطوف بداند علاوه تا تدابیر و تاسیسات ترا فیکمی را اصلاح و آنرا با ضروریات عصری هما هنگ بسازند هو تلها ذخایر مواد سوخت خدمات عا جل و خدمات تیلفو نی

بشمول معادن آهن و ذغال سنگ شاید در آینده نزدیک بر اهمیت شاهراه بزرگ آسیای از نقطه نظر حمل و نقل تاثیر زیاد وارد نماید حمل و نقل حاصلات ما می تایلند و کمبود یا یا حمل و نقل سبزیجات خورا که باب مخصوصا حاصلات مرغ و تخم بین تایلند و مالیز یا ساحه بیشتر این شاهراه بزرگ آسیای را اشغال خواهد نمود حال سرك ها نیکه در فوق ازان تذکار به عمل آمد بر ممالک که منابع عایداتی آن کم است در نتیجه سیرو حرکت و جریان ترا فیک سیر تور یزم را سریع تر ساخته پرابلم بیکاری و عدم استخدام را تا اندازه زیاد از بین می برد ما میتوانیم شاهراه بزرگ آسیای را از نقطه نظر موقعیت قرار ذیل طبقه بندی نمایم اول - ساحه و منطقه مغاره ها و آثار باستانی و تاریخی که از شرق به استقامت غرب و یا جهت مقابل آن قرار دارد. دوم - ساحه های هموار و مناطق صحرا یی شمالی که تا اندازه زیاد تور یست ها را از میدان های گرم

و غیره را تا سیس و اعمار نمایند همچنان ایجاب مینماید که فور مالیتی های سر حدی و عبوری بین مملکتین سهلتر گردد. تخنیک امر و زی لاز می میدانند که جهت حفظ و مرا قبت و اعمار این سرك ها و جاده ها متخصصین و انجنیران لایق بکار گماشته شوند و عندا موقع با طرق عصری با تاسیس و دایر نمودن سیمینار ها و جلسات بین المللی پرسو نل متذکره با جوانب مختلف این موضوعات آشنا گردند چنانچه یک تعداد پرسو نل و متخصصین برای مدت معینه در لا برا توار های ریسرچ سرك ها و پل ها در برطانیه و فرانسه تحت تربیه و تعلیم گرفته میشوند.

بادرک این ضرورت از طرف ممالک آسیای باید یاد آوری نمود که طرق مخا براتی و جریان ترا فیک در این ممالک روبه بهبود پیش میرود این عده سرك ها نه تنها در حصه حمل و نقل اموال و اشخاص کمک نموده اند بلکه در حصه تنزیل کرایه نیز بی تاثیر نه مانده است و در اخر علاوه میشود که در انکشاف کلتور و تبادل افکار بین توده های مختلف مردم جهان شاهراه بزرگ آسیای مفید ثابت گردیده سوء تفاهات قبلی را از بین برده و علایق با همی برادری را تقویه بخشیده است.

## تشکر



از محترم دكتور كلاب الدين جمال متخصص نسایی و ولا دی شفا خانه مستورات ولایت بلخ که در عملیات و تدای خانم اینجانب از هیچگونه مساعی بی آلا یشانه دریغ نفرموده اند اظهار امتنان نموده و از خداوند متعال مو فقیت بیشتر شا نرا آرزو می نمایم.

عبدالله کریم مدیر فرمایشات فابریکات کود و برق مزار شریف

لیدرلیکی از معروف ترین فابریکه های دواساز  
ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سراسر  
جهان شهرت دارد و ما قلم از تولیدات فابریکه لیدی  
که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان  
مورد استعمال دارد از جمله انیمیتیکبای آن مثل  
اکرومایسین در بسته بندی، کپسول مهم قطره و پودر  
میگردد و میسر می تواند مطابق توصیه دکتر باطمینان  
کامل به استعمال آن پردازد.



تخم های نیم بند و شر بست نازنج ؟ صورت او در حالیکه بدقت بسوی موهای طلائی سندی نگاه میکرد در اثر تبسمی چین خورده و بخوشی سرش را شورد داد . لباسم را پو شنیدم اما کلاه چین دار را از سرم دور نکردم . هنگامی که به طبقه پائین رفتم جیم روی چوکی مورد پسند من نشسته بود . این چوکی هنوز هم در نزدیک بخاری دیواری قرار داشت . دو گانگی ها در اطرافش قرار داشتند و سندی روی پاها یش بازی میکرد . آخرین دفعه ، هنگامی که من چوکی هارا جابجا کرده بودم او آنها دو باره نزدیک پنجره آورده بود .

جیم برای صرف ناشناختن داخل آشپزخانه گریه کرده و گفت : منزل شکل دیگری بخود گرفته است .

من سرم را شورد داده و تشریح کردم هنگامی که او رفته بود من مجبور بودم بعضی کارهای انجام بدهم . اما تمام آنها را الان دوباره به شکل اولی در خواهم آورد . من این سخن را دو باره ارزیابی کرده و گفتم :

من دیشب میخواستم که آنرا تغییر بدهم و بعد توقع نداشتم که تو اینقدر وقت بیایی و ... جیم خندیده و گفت : سجدی نباش . پس است . بد معلوم نمیشود . آنقدر ها هم زیاد مستریج نیست شاید ...

اما تو به آن عادت خواهی کرد ؟ - کو شش میکنم . بعد پوز خندی زده و اعتراف کرد که در نگاه اول متوجه این تغییرات نگردیده است و گفت : تا وقتی که من سایه امرا بالای چوکی آبی ندیدم . این است تمام آن ...

من آنها دو باره تغییر خواهم داد ... تغییرات بزرگ مو فقیهت به ارمغان میاورد من فکر میکنم . بعد بسوی او با نگاه های خیره نظر دو ختم . اما در این لحظه موهایم را بخاطر آوردم و به عجله پشتم را دورداده و بسوی بخاری متمایل گردیدم جیم بسوی من آمد و پیش از اینکه بتوانم او را متوقف سازم کلاه را از سرم برداشتم و خیره خیره شروع به نگرستن بسوی من نمود . میخواستم

# عشق یعنی دردسر

اینکه چه واقع شده است آنقدرها ضروری نیست . عشق من که در او خلاصه گردیده بود هرگز تغییر نمیخورد .

و این واضح است که جیم تغییر نمیخورد . دو هفته بعد او از طبقه بالا در حالیکه گلو درد شدید داشت پائین گردید . و حال از شما میپرسم اواز کجا گلو درد گرفت ؟ میدانم به تقلا افتیده اید . کوشش کنید به این سوال جواب بگوئید و اگر نتوانستید با من صحبت کنید و بگوئید :

عشق یعنی درد سر .

پایان

۲۳۵ مخ پاتی

## دیو شوی په هیله

زما میړه اته میاشتی کیږی چه می شویدی . دهغه سترگی په ریږدو شوی او راته ویی ویل . زه ډیره معافی در څخه غواړم ماحق نه در لود چه داسی خصوصی پوښتنی در څخه و کړم هیله کوم چه معاف می کړی زه ډیر افسوس کوم څکه چه ته ډیره خوانه اود کو نږیدو نه وی .

زه شپږویشتم کلنه یم دا خبره می ورته وکړه او ټوله توجه می دخپل ژوند پخوا نیو تشو او خالی کلونو ته ور وگرځیده . ښاغلی کړو تر څا مخا زما احساس درک کړی و څکه کله چه هغه په نورو خبرو پیل وکړه اواز یی کو چنی اود ترجم نه دک ښکاریده «آیا کوچنیان لری کوره که دی زړه نه وی چه زما دغی پوښتنی ته خواب را کسپری همدا سی یی پرېزده او هیخ هم مه راته وایه .»

په لنډ ډول می دخپل زوی تیمونی اود تصادم په باره کپی خو خبری ورته وکړی . ما کو شش کاوه چه خپل شخصی غمونه دخپل ور څنی ژوند نه لیری او بیل وساتم څکه چه پوهیدم ددغو غمونو رایادول دیوی خوا خلک غمجن اونا آرامه کوی اوله بلی خوا زما درد او غصه را تازه کوی خو کلاو کړوتر په ډیر مهارت سره دغه خبری راباندی وکړی چه زه اصلا پوهه نه شوم هغه ټول دردونه می څه شول اودخو میاشتنو پخوا په نسبت چه زړه می دغمونو ډک وواس می دزیاتی آرا متیا احساس کاوه .

نوریا

که در زیر میز خزیده و خود را پنهان نمایم . در حالیکه به من من افتیده بودم گفتم : دو باره دراز میشود . هنگامی که به بسیار عا جزئی آرزو میکردم ایکاش موهایم بطور ناگهانی و غیر مترقبه دراز شود و باشد هما نظور یکه بود جیم انگشتش را در بین حلقه موهای کوتا هم فرو برده و پرسید که آیا ای

فکر میکنم او متاثر گردیده است . - تو متاثر شده یی؟ اوه ... خود را در آغوشی او رها کردم و به او اجازه دادم بفهمد که تاچه اندازه از فقدان موهایم متاثر گردیده ام . او مرا بخود فشرد و گفت : - میتوانیم هر چیز را دو باره به جای اصلی اش قرار دهیم . چقدر وقت است که تو راه و روش دو ست داشتنت را نسبت بمن تغییر نداده ای ؟

## کمپنی میدا کسپورت

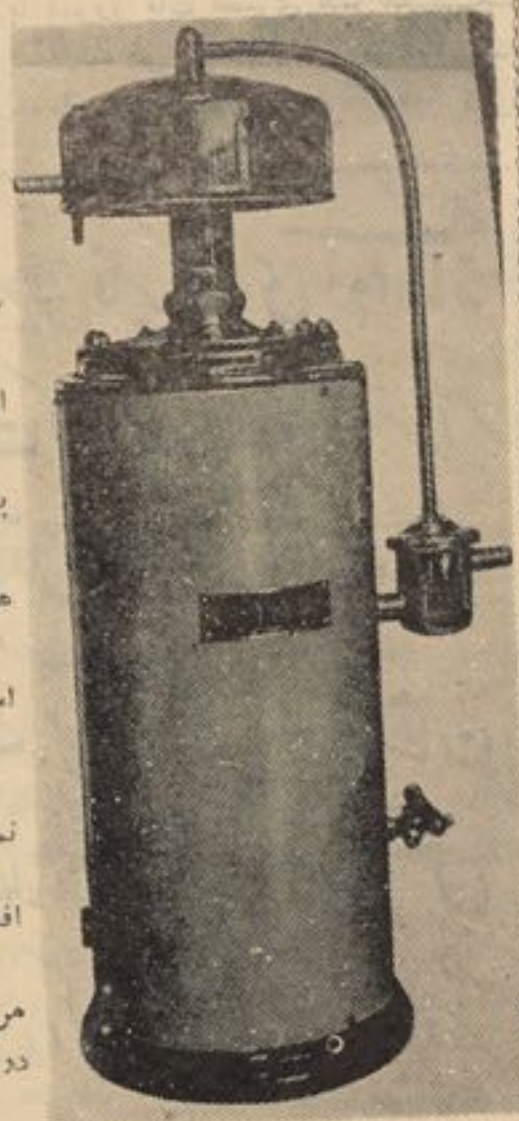
MEDEXPORT

هرگونه فرمایش را برای دستگاه تصفیه آب Distillators که دارای



ساختمان اصلی میباشد قبول میکنند . این دستگاه برای تولید آب خالصی بطور فوری در درملتون ها ، لابراتوار ها ، روغتونها و فابریکه فرماسیفت استعمال میشود . برای مزید معلومات لطفا به

نمایندگی تجارتي اتحاد شوروی در افغانستان کمپنی میدا کسپورت MEDEXPORT مراجعه نمایند و یا به تلیفون (۴۰۵۴۴) در تماس شوید .



MEDEXPORT



MOSCOW, USSR



## پردی وحشی

فرا نسواز تشکر کوم !  
ژان چه نور ددی خور وورور له  
لاسه تردو سپر مو رسید لی و په بی  
حو صلگی سره دکر یستین په غوړ  
کی وویل .

نوروی نودا خبری پر پرده . ژر  
بی تیر باسه چه په خپله مخه شی .  
خوپه همدی وخت کی ور په زوره  
خلاص شو او دوه تنه په توما نچو  
سمبال سپری دبر بننا په چتکی سره  
کوچی ته ننوتل یوه بی په کلکه لهجه  
ووویل :

ژان توماسه ، لاسو نه دی چک  
ونیسه . له خای نه دی هممه خو خیره .  
ترهغو چه ژان غو بنتل خپله  
تومانچه راو کاژی بیار خته  
دتوما نچی دپزغڼ پورته شو . ژان  
خپل مټ ونیوه اودتپی زمیری په شان  
وغور یده خودوه پتو پو لیسانو بی  
په لاسونو کی هتکری ورو اچو لی .

دپو لیسو په تپسن کی ژان-  
توماس دکر یستین اپار تمان ته دخپل  
ورتک راز بر بند کړ . او وی ویل .  
له کومه خایه چه ملگری بی ریموند  
یوه معشو قه په همدی نامه در لوده  
چه په همدغه اپار تمان کی او سیدله  
نوهغه گو مان کړی و چه هغه له  
پیسو نه دک بکس همدلته دی . پتو  
پولیسانو دژان د هغو نښوله مخه چه  
ور کړی بی وی ۱۵ ورخی وروسته

دغه پیغله ومو ندله او پیسی بی هم  
ترینه واخیستی فرا نسواز وروسته  
دژان توماس له نیول کیدو خخه  
کریستین ته وویل- هغه وخت چه  
بی له رادیو نه رادیو بی پیام واورید  
اوبیا بی دژان په تندی دزازه پرهار  
نښه و لیده اوهم بی دخپلی ملگری  
له زاریو نه دکو کتوته فکر شو نود  
سو غات دراوړلو په پلمه له خایه  
پورته شوه او ژر بی پو لیس پدی  
پینښه خبر کړ .

هغه سو غات بی هم ددی لپاره  
اخیستی و چه دخپل ورواو کریستین  
دکوژ دی په ویاړ بی هغوی ته ورکړی  
خکه پو هیدله چه گزارویه له کریستین  
سره مینه لری او غواړی چه د هغی  
ریباری و کړی .

## (پان فلیمنگ) کسی که

باری به اوگفتم که شب را با  
مرد ناز نینی به سر آورده و صبحا نه  
رانیز با او خور دهام . یگانه سوالی  
که در برابر این گفته از من کرد این  
بود که آن مرد چه مر بایی به من  
داده است .

فلیمنگ درباره زنان همواره  
سخنهای بدی میگفت مثلاً در اپریل  
۱۹۶۰ به خبرنگار روز نامه ایونینگ  
استندرد گفت :

اشکال کار درین است که زنان  
خیلی کثیف هستند ز نان انگلیسی  
خود شان را نمیشو یند . ز نسان  
فرا نسوی بد نها و پوست وحشت  
آوری دارند .

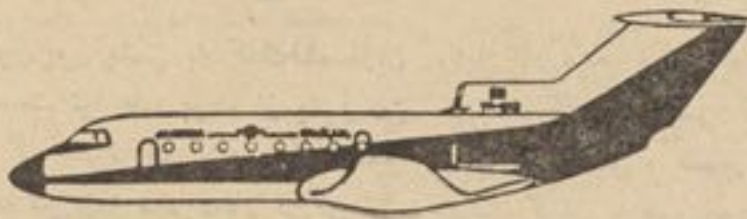
در باره ز نان امر یکایی هم  
سخنهایی ز شتی دارد .

اما این خصوصیتها برای اوگران  
تمام شد . بدین معنی که هر گز  
نتوا نست ز نان را بشناسد . از  
همینجا ست که قهر مانان زن در  
داستانهایش ، از ووسپر لیند ، تا  
«کیسی سوزوکی» موجودات مقوا بی

(ناتمام)



باجتر افغان الوتنه



پرواز های باختر افغان الوتنه ، در خدمت شما است  
سریع ، مستریج ، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات برای  
همو طنان عزیز در هر هفته چهار پرواز بکنند ، چهار پرواز به  
مزار شریف - یک پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات ، چهار پرواز  
به چغچران ، سه پرواز به کند هاریک پرواز به تیرین کوت سه پرواز  
به خوست و شش پرواز به بامیان ، از کابل صورت میگیرد و در هفته دو  
پرواز به تالقان دو پرواز به خواجه غار ، چهار پرواز به فیض آباد

ازمن خوا سته بود که به ملاقاتش  
بروم . این مرد به من پیشنهاد یک  
شغل مهم تجار تی کرده است .  
فلیمنگ در کار تازه اش خودش  
را آسوده احساسی میکرد . درین  
شغل یکی در کارها یش نو شتن  
گزار شمهای ماهانه بود . هیو کوپتمن  
یکی از شریکان این مو سسه دوست  
نزدیک و حامی (فلیمنگ) شد .  
اما شش سالی که وی بدین  
صورت سپری کرد ، هیچ گونه  
پیروزی برایش بار نیاورد . و پول  
بزرگی که امید وار بود به دست  
آرد ، به دست نیامد . درین مدت  
فرصت کافی داشت تا به ز نان  
بیر دازد و چنین به نظر میرسد که  
رفتارش با آنان خشن و سنگد لانه  
بوده باشد .

برخی از زنان سخت وی رادوست  
داشتند و این برای او مصیبت بار  
بود - خسته اش میکرد . وقتی از  
بی خسته میشد ، سر دو بیبر حم  
میگشت . او این علاقمندی ز نان را  
زیانمند و خطر ناک میدانست ، زیرا  
دل بستگی ز نان به او ، وی را مقید  
میساخت و او خوش نداشت مقید  
شود او دو ستان و معشو قکا نش  
را از هم جدا نگاه میداشت و تا چلو  
پنج سالگی نا مش در هیچ قضیه  
طلاق داخل نبود .

همه او را میشناختند . ز یرا  
تکلف انگلیسی را دور انداخته بود  
و مسایل جنسی را با بیبر دگی  
مطرح میساخت . هر گاه زنی را برای  
نخستین بار دریک مهمانی ملاقات  
میکرد از این زن خوشش میامد ،  
در ظرف نیم ساعت عشقش را به  
او ابراز مینمود و اگر در خوا ستش  
رد میشد ، با خوشحالی آن رانادید .  
میکرفت و همه چیز را از یاد میبرد .  
با اینهمه او حقیقتاً زنان رادوست  
نداشت . یکی از دو ستان نزدیکش  
درین باره مینویسد :

وضع یان در برابر زنان همواره  
مرا مسحور میساخت رفتارش با آنان  
شرارت آمیز بود و چنان در باره  
مسایل جنسی سخن میگفت که فکر  
میکردم سخت مست است . بدیوی  
دران بود که نه میتوا نست آنان را  
با خودش ببرد و نی میتوا نست  
رها یشان کند .

این بر خورد او باز نان برایش  
امتیازاتی داشت . مثلاً هر گز  
حسادتش بر انگیزخته نمیشد ، یکی  
از زنانی که درین دوره او رامیشناخت  
میگوید :



# هن در عرس

«اعتمادی» میگوید:

استعداد های خوب در کشورمان پرورش نمییابد و انتخاب هنرندان سر سری صورت میگیرد که این خود وضع موسیقی را نابسامان میسازد.

«اعتمادی» در میان هنرندان و آدملهای پر آوازه کشور خود مان و کشورهای همسایه دوستانی دارد این دوستان او غالباً به نظم یا به نثر آواز او را، هنراورا ستوده اند. مثلاً استاد سعید نفیسی در نامه ای به اعتمادی مینویسد:

«آتشب اگر هزار دستان لب از نغمه سرا می بسته بود، چه زیان کردیم؟ تو که به دستان لب گشاده بودی. کاش هزار دستان در آن دل شب در بزم ما میبود تا از بانگ نارسای خویش و از آهنگهای ناساز خود در برابر زند خوانی های توشتر مگین شود ...»

همینطور استاد خلیلی در محفلی، فی البدیبه، ابیاتی سرود و به اعتمادی اهداء کرده است:

«ای حمید، ای رخ تو جان افروز شب ما از نوای تو چون روز  
ای زسوز توسازها پیوسته وز صدای تو رازها پیوسته  
دردل پرده صد جهان سازی ای زمین زاد، آسمان سازی  
شعر از سوز تو نمک گیرد نغمه از توره فلک گیرد ...»

«اعتمادی» میگوید که در میان سرایندگان حرفه ای استاد سراج آهنگ سرآمد همه و مایه افتخار موسیقی کشور ما است. در میان سرایندگان غیر حرفه ای میتوان از سمیع سراج، استاد برشنا، شریف پرونتا، شاه ولی ولی، خیال عبدا لطیف مدیر بانک ملی و سید مظفر به نیکویی یاد کرد که دانش وسیعی در موسیقی دارند حنجره طلایی خلاند هم درخور یاد آور است. اعتمادی میگوید گروههایی که اخیراً تشکیل شده و به هنر نمایی (!) میپردازند، سوز به بلندی دارند که من از درک و فهم شیآن عاجز و لا بد نظری نمیتوانم داد!

«اعتمادی» و رقبای دوستانی را که نام بردم، با دقت نگه میدارد و آنها را به چشم دار یسهای گرانبها می بیند. میگوید:

همین پادا شها مرا بس است.

(پایان)

مخمس خیالی بخا رایی بر غزل شیخ بهاء الدین عالمی که اعتمادی در عرس خواجه در قالب یک مقام سرا مید.

تا کی به تمنای وصال تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد بسر آید شب هجر آن تو یا نه

ای تیر غمت را دل عشاق نشانده

جمعی بتو مشغول و تو غایب زمیانه

رفتم بدر سو معه عا بسدزا هد

دیدم همه را پیش رختر اکت و ساجد

در میکره ر هبانم و در سو معه عاید

که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

هر در که ز من صاحب آن خانه تویی تو

هر جا که رو م بر تو کاشا نه تویی تو

در میکره و دیر که جا نا نه تویی تو

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بها نه

آندم که عزیزان پروندی بی هر کار

زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار

من یار طلب کردم او جلو گه یسار

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

عا قل بقوا نین خرد راه تو یوید

دیوانه برون از همه آیین تو جوید

تا غنچه نشکفته این باغ که یوید

هر کس بزبانی صفت و حمد تو گوید

نایی بنوای نی و مظرب به ترانه

بیچاره «خیالی» که دلش پر زعم تست

هر چند که عا صیست ز خیل خدمت تست

امید وی از عا طفت دمبدم تست

تقصیر (بها بی) با مید کردم تست

یعنی که گنه رابه از این نیست بهانه

بقیه صفحه ۲۹

## ریالیزم اجتماعی

نفس کور پور یشن به کمک فلمسازان تنگ دست نیا مده بود. از یورو، من و تولید گر شر یکم پنج سال صبر کردیم تا قرصه فلم دهارتی کی لال رابیر دازیم و به کار ساختن فلمی دیگر آغاز کنیم.

در درازای این سالها ریالیزم اجتماعی به عقب رده شده بود. سالهای پس از آزادی دوران در هم شکستن پندارها بود و گریز گرای جریان اصلی سینمای هند را میساخت. نظام جلوه دهی ستارگان همچنان باقی مانده بود و هر کسی این روش

شکل در ماتیک در چار چوب هنری غیر عادی و هیجان انگیزی مطرح میساخت، پنجه نگار یکی از جایزه های بزرگ را در جشنواره فلم در کانیس به دست آورد، ولی در هندوستان به همان سر نوشت هارتی کی لال چار شد.

نمیدانم اگر این دو فلم از نظر درآمد پیروز میشدند، چه نتیجه ای بار میآمد. حتی فلمی چون همراهی که به دست بیمل روی ساخته شد و بر گردان هندی یک اثر زیبا و پسر معنای بنگالی او به نام او دایر پتی بود، در برابر اثرهای پر زرق و برق ساز آمیز در سینمای هند شکست خورد. اینها همه مربوط به زما نیست که جایزه های سینمایی در هند وجود نداشت و فلم فای

فلم چند تا آهنگ گنجا نیده شده بود، ولی در اساس درو نمایه اجتماعی پیشروی داشت.

در فلم را هی با شرکت دیوانند ونلی جیونت، به باز گوئی داستان بهر ه کشی کار گران کشاو رزی، در یک کشتزار چای در آسام بردا ختم لازم بود این فلم در کشتزار های زیبای چای فلمبر داری شود، مگر منتظران بریتانیا نیایی اجازه نمیدادند که به این کشتزار هانزدیک شویم.

فلمی که خوشنودی بسیار مرافراهم ساخت، مونا بود. درین فلم حیات بمبئی از پشت چشمهای کودکی گمشده دیده میشود و فلم در واقع مقطعی بود از جامعه سه گوش ما. (بقیه در صفحه ۷۸)

رابه کار می گرفت، حتی اگر درصدد نمیبود که با عنصر گریز گرایسی سازش کند. شماره کوچکی از تولید گران حاضر بودند داستانهای از نظر اجتماعی مترقی را در لابلاهای آهنگها و بارنگ احساسات، به شکل فلم در آورند. چنانکه راج کپور با متن آواره که من نوشته بودم، همین کار را کرد.

در چنین فضایی به ساختن دومین فلم خودم پرداختم. این فلم انهنونی نام داشت و نرگس و راج کپور در آن نقش بازی میکردند. اگر چه در این



# عصر کیهانی

نظریه پروگرام همکاری یک عده است .  
مهالك درساحه تحقیقات وفضاء  
کیهانیمقصود صلح بتاریخ دو م  
دسامبر سال ۱۹۷۲ از اتحادشوروی  
پرتاب قمر مصنوعی زمین انتر  
کوزموس-۸ عملی گردید .  
قمر مصنوعی مذکور برای ادامه  
تحقیقات خواس دیو دنتغیر سیاره  
زمین ، تمرکزیت الکترونهاوذرات  
چارچ آمده ثبت آنها در نزدیک  
قمر مصنوعی ، درجه حرارت  
الکترونها وغیره تعیین شده است .  
در فعالیت اداروی تر تییات علمی  
سپو تنیک انتر کوزموس ۸ گروه  
دانشمندان مهالك بلغاریا ، جمهوری  
المان شرقی ، اتحاد شوروی  
وچکوسواکیا حصه میگیرند )  
همکاری اتحاد شوروی بافرانسه  
اضلاع متحده امریکا و هندوستان  
روز بروز زیاد تر میشود . آزمایشات  
یکجایی دانشمندان فرانسه واتحاد  
شوروی در پرتاب راکت زیو فزیک  
در زمان پرواز سپو تنیک مخابره  
مولیند-۱ که برای اولین مرتبه راپور  
ناز تلویزیون رنگه را از مسکو به  
پاریس واز پاریس به مسکو ارسال  
می کرد صورت گرفته است . در  
لابراتوار ذات لحر که اتحاد شوروی  
لونا خود-۱ انعکاس دهنده لازیبری  
ساخت فرانسه نصب ودر دستگاه  
توما تیکی سیاره پیمامارس-۳  
آزمایش و تحقیقات مشترک ستیریو  
در مطالعه تشعشع آفتاب انجام گرفته

## رشید جلیا

من دروا استعداد سرشار  
هنری می بینم . اگر بگذا رند شی  
میتواند اثر های خوبی راز وی صحنه  
آورد . او بر خودش حاکم است . در  
کشناخت تیبها قدرت شکر فی دارد .  
تیپها ها را میتواند بشنا سددو بعد ،  
روی صحنه ، به تماشا گران  
بشنا ساند .  
«رشید جلیا» هفت فرزند دارد .  
چار پسر و سه دختر . بزرگترین شان  
حمید است که در ماه حوت امسال  
قدم به سی و نه سالگی میگذاارد و  
خردترین فرزند انش عادل است  
که او هم در ماه حوت بیست ساله  
شماره ۴۰

# ریالیزم اجتماعی

اگر چه درین فلم از آهنگ و بازیگران  
بزرگ نشانی نبود ، با اینهم محبوبیت  
خوبی به دست آورد . این فلم توسط  
یکی از روز نامه های لندن چنین  
ستوده شد . «ارزشمندترین وزنده  
ترین فلم جشنواره فلم ادینبورگ»  
این فلم افتخار شریک شدن باشپکار  
ستیا جیت رای به نام پتھر پنچالی  
را در هفته هند در لندن به دست  
آورد .

ریالیزم اجتماعی همزمان با  
پیروزی جهانی ستیا جیت رای ویا  
شاید هم به علت ظهور نیو ریالیزم  
ایتالیایی ، بار دیگر در سینمای  
هند جلوه گر شد . بمیل روی دوبیگه  
زمین و راج کپور بوت پالش را  
ساخت این دوره ، بدون شک یکی  
از آفریننده ترین دوره های سینمای  
هند است . برخی از تولیدگران  
وکارگردانان میتوانستند در زمینه  
های دیگری نیز به کار پردازند  
چنانچه اثر ریالستیک بپمل روی  
یعنی دوبیگه زمین اثر احساساتیش  
یعنی دیو داسی وفا نتزی تغز لیش  
یعنی مد هو متی یک اندازه به پیروزی  
دست یافتند .

من به تنوع عقیده دارم - بگذارید  
همه چیز باشد فلمهای هنری فلمهای  
آزمایشی ، کمید یها فلمهای هیجان  
آورو حتی فارسها . اما شخصادلبسته  
درو نمایه هایی هستم که بیانگر  
سرنوشت آدمی در جامعه متغیر  
باشد . واین درو نمایه رابارها ، در  
اشکال وبا تکنیکهای گوناگون هنری  
در فلمهای بدون آهنگ و همراه با  
آهنگ ، در فلمهای رنگه و پرده های  
بزرگ ، آز موده ام ، ولی تعهد خودم  
را همواره نگهداشته ام .

(پایان)

پایان

میشود .

از هنر مند سا لخور ده پرسیدم:  
- اگر برای بازی در نمایشنا مه  
بی دعوت شو ید ، میپذیرید ؟  
برخاست . دستها یش را به جیب  
پتلون کرد . «از ارسی به بیرون نظر  
انداخت . به نقطه نامعلومی خیره  
شدو در یتحال گفت :  
- من همه چیزم را در راه تیاتر فدا  
کرده ام . حالا اگر از نمایشنا مه بی  
خوشم بیاید واز من برای بازی دعوت  
کنند ، قبول میکنم ، چرا نکنم ؟  
بعد ، رو یش را گشتاند ، به سوی  
من دید و با آواز نجوا مانندی گفت:  
- آخر تیاتر همه چیز من بوده ...  
زند گیم بوده ...

(پایان)

تخته های بازی کار

تخلص :  
آرسی :  
خواهش منم راهم جلد شرکت کنندگان جایزه تخته های بازی  
شال سانی با احترام



# درس فامیلی

زود دست هایم را باز کن و گرنه برای نجات خود چیخ میزنم . دختر با لشت را به دهن بازمداد در بالشت رسم يك سگ شکاری که يك مرغابی وحشی را بدهن گرفته گل دوزی شده بود . در آن لحظه پنخین منظره بمیان آمده بود . من قسمت عقبی سگ گل دوزی شده را چك زده بودم و سگ گل دوزی شده مرغابی وحشی را چك زده بود باز هم زنك زده شد . دخترم بايك حرکت آهسته و بدون صدا به عقب در وازه رفت و از سوراخك در وازه به بیرون نظر انداخته دو باره آمده گفت : - آنها .. خود شان است .. چون دهنم بسته بود نمی توانستم بپرسم که آنها کی بودند .. باز هم چندین مرغابی زنك زده شد بعد از لحظه چند آواز قسم های شان را در راه زینه شنید . در آن لحظه جگر گوشه ام بالشت را از دهنم بیرون کرده بعد دست هایم را باز کرد و من هم يك نفس تازه کردم و پرسیدم : - کی زنك می زد ؟

پدر ملادین ، پدر کوسو و پدر امیل ... چرا ؟ اوبا بی اعتنایی شانه هایش را بالا انداخته گفت :

امروز سیلی محکمی بروی ملادین زدم که چندین ساعت کر شده و هیچ چیزی را نمی شنید و همچنان زیرو اطراف چشم کوسو را با چندین ضربه کبود ساخته بودم و دست امیل را به اندازه تاب داده بودم که همه خیال می کردند که شکسته است . حتما این ها برای این آمده بودند که بشما شکایت کنند .

بانهجب پرسیدم : - توتنها ... یعنی به تنهایی این کار را کردی ؟ - بلی تنها .. افسوس که مستی فچو وتونی از نزدم کر یختند و لی فردا حق آنها را نیز خواهم داد . من از خوشحالی در پیراهن جانمی شد ... زیرا اینها همه پدران مردها

بودند که برای شکایت آمده بودند . دخترم بطرف من دید بدون اینکه خوشی مرا بخوبی بفهمد پرسید : - بلی این ها پدران همین بچه های بود که تو آنها را لت و کوب کرده بودی ؟ همین ها بودند . يك بار دیگر از خوشحالی بدور خود چرخید و واستم از عقب آنها بروم و لی افسوس که کمر بند را کشید بود و پتلونم درین وقت بالای زانو هایم پائین شده بود اگر دخترم این کار را نمی کرد باز هم يك راه داشت شاید به آنها می رسیدم به مشکل تا راه زینه رفتن و حتی از آنجا پائین هم شده بودم ولی آنها رفته بودند و من دیگر نمی توانستم با پتلون بدون کمر بند عقب آنها بدوم وقتیکه دوباره بخانه داخل شدم همه اسیر ها آزاد شده بودند و همه از اینکه از اسایت چندین ساعت خلاص شده بودند خوشحال بودند . در همین لحظه تلفون زنك زده گوشی را بر داشتم يك صدای بالرزده طفلانه میگفت !

میتوانم به همراهی هاری دیوانه صحبت کنم ؟ - هاری دیوانه ... ابرو هایم را بالا دندا ختم .

درین وقت دخترم گفت . این تلفون برای من است . و گوشه را گرفت . من بايك تعجب و دو دلی گفتم : - دختر جان ! تاجا نیکه بخاطر دارم نام تو کر ستینا میباشد . - يك دفعه که برایتان گفتم ! حالا دگه در مکتب نام های دیوانه میباشد .

او يك شکایت را در تلفون شنید و خیلی با جدیت جواب داد : - برایش بگو که اگر يك بار دیگر ترا چیزی گفت و پادر وی تپله کرد چنه اش را خورد خواه هم کرد . من وزنم خیلی با رضایت و خوشحالی بطرف يك دیگر نگاه کردیم برای اینکه اینقدر زحمت در حصه او هدر نرفته بود !

**تصحیح ضروری**  
خوانندگان عزیز در شماره گذشته در مقاله ( خدا حافظ کوبریک ) لطفا دواشتباه را امید داریم در نظر  
صفحه ۷۸

# آدولف هیتلر

اجتماعی و ملی آلمان نازی برسد در سال ۱۹۳۳ مقام کنسولی را قبول کرد و در ۱۹۳۴ تمام مسوولیت های ریاست جمهوری را بعهده گرفت ( پس از مرگ هند بورك ) و بانام پیشوا ازمام امور در دست گرفت وی اطیشس ، چکوسلواکیا را ضمیمه آلمان نمود و پادول ایتالیا و جاپان متحد شد و با جمله به پولند آتش جنگ خانما نسو ز دوم را بر افروخت و شش سال بعد جنگ خاتمه یافت و هیتلر خود کشتی نمود ( اول ماه می - ۱۹۴۵ )

## هنرمندان

که ماتیو میبرد ۱۸ میلیون ملیون مارک تخمین شده است . میریک ماتیو تا اپریل سال آینده با آلمان و داغ کرد در ماه اپریل میریل ماتیو بیک سفر هنری دیگر خواهد پرداخت و ریکاردی بنام ستاره نمبر سه ثبت خواهد کرد . البته ماتیو این ریکا د را بدون گرفتن پول ثبت خواهد کرد و مفادی که از فروش این ریکا ردها که قیمت هر ریکارد ده مارک می شود .

میریل ماتیو تمام عایدات که از این ریکارد بدست می آید به موسسه که ( نجات انسانها ) نام دارد بخشید خواهد شد .

# دردی از صدها درد

با همسان خود باشم ، با آنها خنده و تفریح کنم ، درس بخوانم .. دختر های خاله ام که از آزادی خوب و معقول برخوردار اند ، یا دوستان من هرگز پا از حد فراتر نگذاشته اند ، هم در زنده گی خانوادگی شاداب و خوشحال اندهم در مکتب و در س خوشنام و موفق اند . من از مادرم تنها میگویم که دست از این سختگیری بردارد . و در رفتار و روش من شرایط عصر و زمان را در نظر بگیرد .. و من قول میدهم که کوچکترین کامی خلاف توقع مادرم بر ندارم ..

گفته نشده است .  
دو دیگر گفتگو یی که در اخیر مضمون اقتباس شده است ، توسط ب ، منتظمی از منابع فرانسوی ترجمه شده است .

امید وارم که مادرم این نوشته را بخواند ، بر من اعتماد کند و در سایه این اعتماد ، زندگی پر از خوشی و سعادت به وجود میآورد .. امید وارم که نوشته من ارزش چاپ شدن را داشته باشد ..

**فتانه**  
فتانه عزیز .. امید وارم که موفق باشی .. نامه ات را از آنجا که با واقیعی که بسیاری دختران جوان با آن روبرو هستند ، تماس دارد ، چاپ کردیم آرزوی ما هم اینست که مادران در روش دختران خود شرایط عصر و زمان را در نظر بگیرند و با سخت گیری بیش از حد ناراحتی فکری و روحی دختران خود را فراهم نسازند . مادر باید به دختر خویش اعتماد داشته باشد و نه با سختگیری و مراقبت دائمی نمیتوان کاری از پیش برد .

# رجا سیماسی

حزب کار گر مالتا زحمات خستگی ناپذیر کشید . در بیست و سه سپتامبر ۱۹۷۲ تقاضای هجده ملیون دالر را از انگلستان بعهوض اقامت واستفاد ه قوای انگلیس نمود که این عمل سر آغاز بحران مالتا در عرصه بین المللی گردید . قبلا دو منتوف عواید ملی مالتا را به صد ملیون دالر بالا برده بود که از جمله سیزده ملیون دالر توسط میشد و پانزده ملیون دالر از جهت گروپ نظا می انگلستان پر داخته تویزیم بدست می آمد ولی با وجود آن برای مالتا دشوار بود پرا بلم های اقتصادی را هضم نماید بدین ملحوظ برای دو منتوف يك راه باقی بود و آن استفاده از بالا بردن درجه پرداخت قوای انگلیس دو منتوف با طرح و تطبیق پرو گرام های فعال نزد مردم مالتا محبوبیت خاص دارد .

هر ریکارد ده مارک می شود . میریل ماتیو تمام عایدات که از این ریکارد بدست می آید به موسسه که ( نجات انسانها ) نام دارد بخشید خواهد شد .





**متود شصت و پیااله :**

يك متود ديگر كه کمتر عموميت دارد مگر وقتي آموخته شود نتيجه كافي و خوب ميدهد اينست كه كيسه هاي مخصوص شير در حاليكه گوشه هاي پستان در داخل يك پيااله قرار داده شده باشند بين شصت و كنفار پيااله فشار داده شود. (گرچه كار بسيار مشكل است تا ساچه هاله نوك پستان با جوانب آن پائين در بين پيااله قرار داده شود اگر بنا باشد كه شير را براي چند ساعت نكهداريد، لازم است تا پيااله تعقيم گردد. اول دست

هاي خويش را با صابون و آب بشوئيد كنفار يا نئين پيااله را عميقا به پستان چپ در حصه كنفار پائين ساچه هاله نوك پستان به چسپا نيد و يك قسمت پيااله را از پستان جدا و با دست چپ بگيريد. شصت دست را ست خود رايه كنفار بالايي هاله نوك پستان جانجا سازيد. اکنون ساچه هاله مند كره بين شصت و حاشيه (لب) پيااله خوب فشار داده شود و بعد بطرف پائين جانب نوك پستان فشار متوجه ساخته شود. اين عمل شير

را از كيسه ها بطرف نل هاي كه بطرف سر هاي پستان ها منتهي مي شود مي برد. بخاطر داشته باشيد كه شصت تا آنرا به روي ساچه تاريك هاله نوك پستان نه لغزا نيد و ضرور نيست كه با فشار نوك پستان شير بکشيد و حتى به نوك پستان نبايد

تماس نماييد. با يك تمرين كم، قادر خواهيد شد تا شير را با سيله يك شير كش بکشيد البته در چند روز اول ممكن است مانده شويد مگر اين وضع دوام نمي كند. اگر خواسته باشيد تا يك پستان پر را خالي نماييد شايد بيست دقيقه يا بيستتر وقت

جا داده ميشود. وقتا كه طفل پو شى مزبور را مي يك خلددر بين سيشه مخروطي پيدا گردیده و درين وقت ساچه هاله نوك پستان بداخل شيشه كش مي گردد و يك مقدار شير را خارج مي كند.

پوش سر پستان به طور موقتي در حاليكه نوك پستان زخمي و يا منقبض شده باشد استعمال مسي گردد، اين پوش بسيار سود مند مي باشد زيرا كه شير از كيسه ها كشيده نمي شود. يك طفل با يد قادر باشد تا با شدت هر چه تمامتر بمكند تا شير زياد حاصل نمايد (پوشهاي سر پستان كه با اسلوب سا بچه ساخته شده مورد استفاده قرار داده نشود زيراممكن است سبب تسميم گردد).

**جدا کردن طفل از شير مادر (از پستان مادر) :**

جدا کردن طفل از پستان مادر (شير) يك موضوع مهم است نه تنها براي طفل بلکه براي مادر نيز دارای ارزش به سزا مست علاوتاً اين اهميت نه تنها از لحاظ فزيكي بلکه از نگاه احساسات نيز قابل تذکر است. يك مادري كه مدتها به طفل شير داده ممكن است خفيقا بعد از آن كه شير دادن را متوقف مي سازد احساس دلنگي و افسردگی نمايد گو يا كه يك اندازه از نزديكي خويش را به طفل از دست داده است و يا مثل اينكه يك اندازه يك شخص كم ارزش براي طفلش مي شود، همين موضوع دليلي براي جدا نمودن طفل به طور تدريجي محسوب مي گردد.

**جدا کردن طفل وقتي كه شير كم در پستان مادر موجود باشد :**  
جدا کردن طفل از شير وقتي كه پستان مادر صرف يك مقدار

كم توليد نمايد بسيار آسان است معمولا در چنين حالت به مادر ضرور نيست تا پستان هاي خويش را بسته نمايد، فقط انداختن طفل را به پستان خود متوقف ساخته و انتظار كشيد، هرگاه پستان ها آنقدر پر شد كه احساس تكليف و نارامي نمود در آن صورت مي تواند صرف براي پانزده يا بيست تا نيه طفل را شير دهد، اين عمل فشار يكه بالای پستان وارد شده كمك مي نمايد بدون آنكه حقيقتاً سبب تحريك پستانها گردد. اگر پستان ها مكرراً احساس نا راحتی نمايد مادر همان عمل را تكرر مي تواند. اگر پستان مادر به طور متوسط مقدار شير را توليد مي نمايد بايد پلاني وضع نمايد تا بسيار به تدريج طفل را از شير خود جدا نمايد.

هنوز هم ضروري احساس نمي گردد تا پستانهاي خود را بسته نماييد و يا جريان شير را محدود سازيد. اگر طي يك يادو روز پستانها پرونا راحت نگرديد تمام شير دادن منظم را متوقف سازيد ولي اگر پستانها بعداً نا راحت مي گردند طفل را براي يك وقت کوتاه شير دهيد بيه پستان خويش اندازيد اگر در زمينه كدام داكترى در دسترس شما نبود تا باوى مشوره نمايد در مباحث آينده فارمولي كه توصيه مي گردد عملي نماييد.

**جدا کردن ناگهانی طفل از شير مادر :**

اگر به طور جدی مريضى به شما عايد گردد و يا اينكه روي كدام عامل عاجل بايد به جاي دورى و يا به شهر ديگرى سفر كنيد درين حالت اگر به يك دا كتر بقيه در صفحه ۸۱



# عشق احساس عجیبی

دو ست نیویارک من و وظیفه جدید برای من چنین مفهوم دارد که من بر خلاف تمایلات خود رفتار میکنم من همراهی سیمول خود را خوش بخت احساس میکنم .

موقف من درین وقت ما فند دختران خرد سا لیست که نمیتوانند از یک چیزیکه با آن انس گرفته اند خود را مجزا سازند ، برای من انتخاب این دوره خیلی مشکل تمام می شود ، فکر می کنم کدام یک را انتخاب کنم ، بعد از تفکر زیاد بیک نکته خیلی دقیق می شوم و آن اینست که میخواهم با فلیپ ازدواج نمایم .

این فکر در عمیق ترین زوایای قلبم رخنه پیدا میکند بطوریکه فکر دیگر جای آن را اشغال کرده نمی تواند ، تصور میکنم که چقدر در موسم زمستان خوش بودم ، زیرا در همین فصل بود که گلپای عشق ما شکوفان شده و ریشه های خود را هر چه بیشتر قایم ساخت اما حالا به نظرم میرسد که تمام آن خوشی جز یک فریب و اغفال چیز دیگری نبوده است .

هنگامیکه با فلیپ ملاقات کردم فکرمی کردم احساساتم تحت تاثیر مرموزی قرار گرفته است ، زیرا این بار من از او چیزی ندانم تو قس می کردم .

من در مورد پلانهای سیمون با وی مذاکره نمودم ، اما این اظهارات دریک دستوران بر جمعیت و در اثنای صرف طعام چاشت صورت گرفت این یک پرابلم واقعی است . تو میدانی که من به سیمون علاقه زیاد دارم ، اما موضوع مسافرت چیز نیست که بیش از همه مرا نگران می سازد .

چطور من این نکته را روشن بسازم ، آیا تمام آن را بگویم یا یک قسمتی از آن را ، فلیپ جدا شدن از تو برایم خیلی ناگوار تمام میشود

او خنده بسیار شیرینی را سر داده و دست مرا در حالیکه چند دقیقه را به خاموشی سپری کرد در دست خود گرفت و بعد گفت: محبوب زیبایم! تو باید این موضوع

را این قدر بزرگ تلقی نکنی ، تو میدانی که من ترا از دست داده نمی توانم از دست دادن تو مرگ من یکی خواهد بود ، اما تو باید در اطراف آخرین علاج و قابل قبول هر دو ی ما فکر کنی .

او گفت : چیزی را که می توان تصور نمود ، فکر میکنم جواب آن راهمین اکنون پیدا کرده ام ، هرگاه مایل باشی می توانی باین مسافرت اقدام نمایی از همه اولتر باید حساب مرا در نظر بگیری ، زیرا من مسئولیت رفتن و بودن ترا به عهده نمی گیرم .

دفعتا به چهره او متوجه شدم در چهره او علایم سردی و بحث هر دو خوانده می شد ، در یک لحظه تمام احساسات و تعهدات خود را فراموش کردم ، چهره فلیپ را یک نوع تاثیر غیر قابل بسا و فر گرفته است .

# شکر لب

شاعران شیرین سخن و شیرین

زبان از نی خامه و عنبر شمامه خود  
شکر فشانی کرده اند اشعار شیوای

شاعران نقل مجلس سخن سنجان

ز نکته دانان می گردد ، در شبستانی  
که سخن دانان شیوا بیان حاضر بودند

از عنبرین مویان و شکر لبان سخن  
میزدند ، سخن درین جا رسید که

دریبا رویان در هر جا پیدا میشود  
هر لاله روی و بنفشه مونی که در

گلستان حسن پدیدار میگردد  
سلی غم در صورت عاشق پیچا ره

می خورد و عاشق جامه کبود می  
پوشد و به یاد دلدار شیون و ناله

می کشد و از چرخ کبود می نالد  
و شکوه سر می کند عشق شرقیان

و غربیان فرق دارد به گفته علامه  
دوران استاد سلجوقی که عشق

(غربی ها در سینما شروع و در  
هوتل خاتمه می یابد ) اما خدا از

عشق بازی شرقیان نجات پد هند  
که در طفلی شروع و در پیری و

کهن سالی به حسرت ختم میشود  
مکاتبه در معاشقه از ضرورت یا ت

است ، گریه و ناله و فریاد  
و فغان از اجزاء عشق بازی است

معشوق رانندیدن ، نرسیدن به او  
کبوتر را قاصد ساختن و یاد صبا

را بیک سبک پی مقرر کردن  
بادپیمانی کردن است باز فرق

آنجا و این جا این است که این جا  
عاشقی گناه است آنجا هنر است ،

ما همیشه عاشقی را عیب گفته ایم  
عاشقی در آنجا بی پرده راز دل

گفتن است درین جا در ساز و پرده  
راز هم اگر اظهار عشق کنیم با ز

هم ملامتی متوجه ماست معشوق  
ناز را به سرحد کمال میرساند

او همانطور خاموش است افکار  
عجیب و غریبی مرا اذیت کرد ،

بالاخره روی خود را با یک نوع  
دستپاچگی بسوی من دور داده و

گفت : سارا ، من ترا دوست دارم  
ندا از جریانات زندگی تو قلبسا

متاثر می شوم ، فکرمی کنم زندگی  
بدون تو برای من خیلی دشوار است

ما من هیچگاه جرئت آنرا پیدا  
کرده نمی توانم که برای تو یک

بلان و یا چندین پلان را طرح و پی  
ریزی کنم ... چنانچه من این

موضوع را قبلا هم برای اظهار  
نموده ام .

با استماع این اظهارات گفتم:  
من این دوستی را فهمیده ام ، من آن

را کاملا درک می کنم همین درک  
محبت تو بود که من آنرا نظیر یک

خواب شیرین تصور می نمایم ، من  
این بحث را مانند نوشته های زمان  
قدیم که با خط زیبایی می نوشتند  
بقیه در صفحه ۸۳



## صحبت‌تان و هنر مند

و تماشای آن بکشور ما خواهند آمد .  
 وقتی نظرش رادر مورد تابلوهایش که بنمایش گزارده بود پرسیدم گفت : اصل منظوم از دایر نمودن این نمایشگاه اینبود تا طرف توجه بیشتر استادان هنر قرار گیرد و نظریات و انتقادات شانرا بمنظور اصلاح نواقص بمن بگویند البته این اظهار نظر ها بهترین راه موفقیت در آینده خواهد بود .  
 از بناغلی محمد اسحق پرسیدم تابلو هایی را که بنمایش گزارده ای حاصل کار چند وقته ات خواهد بود ؟ باز هم تبسمی کرد و گفت : از دو سال باینطرف این تابلوها را آماده ساخته ام و برای آماده ساختن آن اکثرا بمشکلات هم مواجه شده ام زیرا وسایلی که در تهیه تابلو از قبیل رنگ های مختلف و غیره سا مان بکار میرود بعضا در

بقیه صفحه ۵۸

## مرد امروز

خنده کرد و گفت موضوع حل شد و راستی شخص از دوستانش او را آزار داده بود از شنیدن این موضوع راحت شدم و از وی خواهش کردم باید در چنین موارد بدون قضاوت صحیح کاری نکنند که زندگانی خانوادگی اش را تلخ سازد .  
 اینبود قصه دوستم و سوء تفاهمی که بین شان تو لیدو منجر به وخامت اوضاع بین شان شده بود .  
 باید گفت که اینچنین رنجشها و سوتفا همتا اکثرا باعث بر هم خوردن روابط خانوادگی شده و بر زن و شوهری که عمری را با هم سپری نموده و یکدیگر را خوب شناخته اند لازم است عوض این نوع جنجال هاعل ان جستجو شود .  
 ولسانی را که باین چنین تحریکات دست می زنند تو صیه کنند که باعث آزار و اذیت دیگران نگردند .

بقیه صفحه ۷۹

## شما و طفل شما

مشوره نتوانستید مجبورید تا به طور ناگهانی طفل را از شیر جدا نمایید . البته معمولا ضرورت نیست تا طفل رانسبت مریضی های خفیف و یا اینکه بسیار شدید و جدی نباشد از شیر مادر جدا کرد .  
 طبعاً این موضوع را داکتر شما تشخیص و فیصله خواهد کرد که «طفل جدا شود یا نه» یکی از طریقها ایتست که مایعاتی را که مادر مینوشد محدود ساخته و یک نوار یا پارچه پاک را در حالیکه خریطه های یخ روی پستانها قرار داده شود به

صفحه ۸۱

# سپو تنیک و کیبل های زیر آب

این سوال علاقه تمام متخصصین وانجنیران تیلفو نی بین القاره هارا در تمام جهان بخود معطوف ساخته است . اما تا حال کدام جواب متحد آلمانی به آن وجود ندارد . زیرا خصوصیت این امر در مورد شبکه های تیلفو نی از همدیگر درین کشورها فرق می کند . تجر به های سالهای اخیر نشان می دهد که کیبل های زیر آبی فعلا مستحکم و بادوام موقعیت خویش را نگه میدارند تقاضا نسبت باین سیستم ارتباطی دو باره بعد از یک دوره رکود زیاد شده است و این تقاضا شروع ارتباطات مخا بروی رابا استفاده

از سپو تنیک ها معنی می دهد . مزیت و برتری کیبل های زیر آب احتمالا درین خواهد بود که این

نوع کیبل ها وسیله مطمئن تر از تباتات مخا بروی میباشد ، و می توان گفت که باین چنین یک ابتکار می توان از انگلستان به امریکای شمالی ارتباط مستقیم قایم نمود .  
 در همین نزدیکیها یک کمپنی انگلیسی بنام ( ستا ندر تیلفون ایند کیبل ) به کیبل دوانی شروع خواهد نمود .

طول این لین جدید پنج هزار و دو صد و پنجاه کیلو متر و ظرفیت آن یکم هزار و چار صد هشتاد کانال خواهد بود . علاوه از کیبل ( کو آکسیال ) این سیستم دارای چار صد هشتاد و نه تقویت کننده نیز خواهد داشت که هر یک ازین تقویت کننده ها به فاصله هشت عشریه پنج کیلو متر از هم دور واقع بوده و هر کدام آن با پوشش های مستحکم ضد نفوذ آب مجهز می باشند و هرسانی متر آن توان برداشتن شش صد و سی کیلو است .



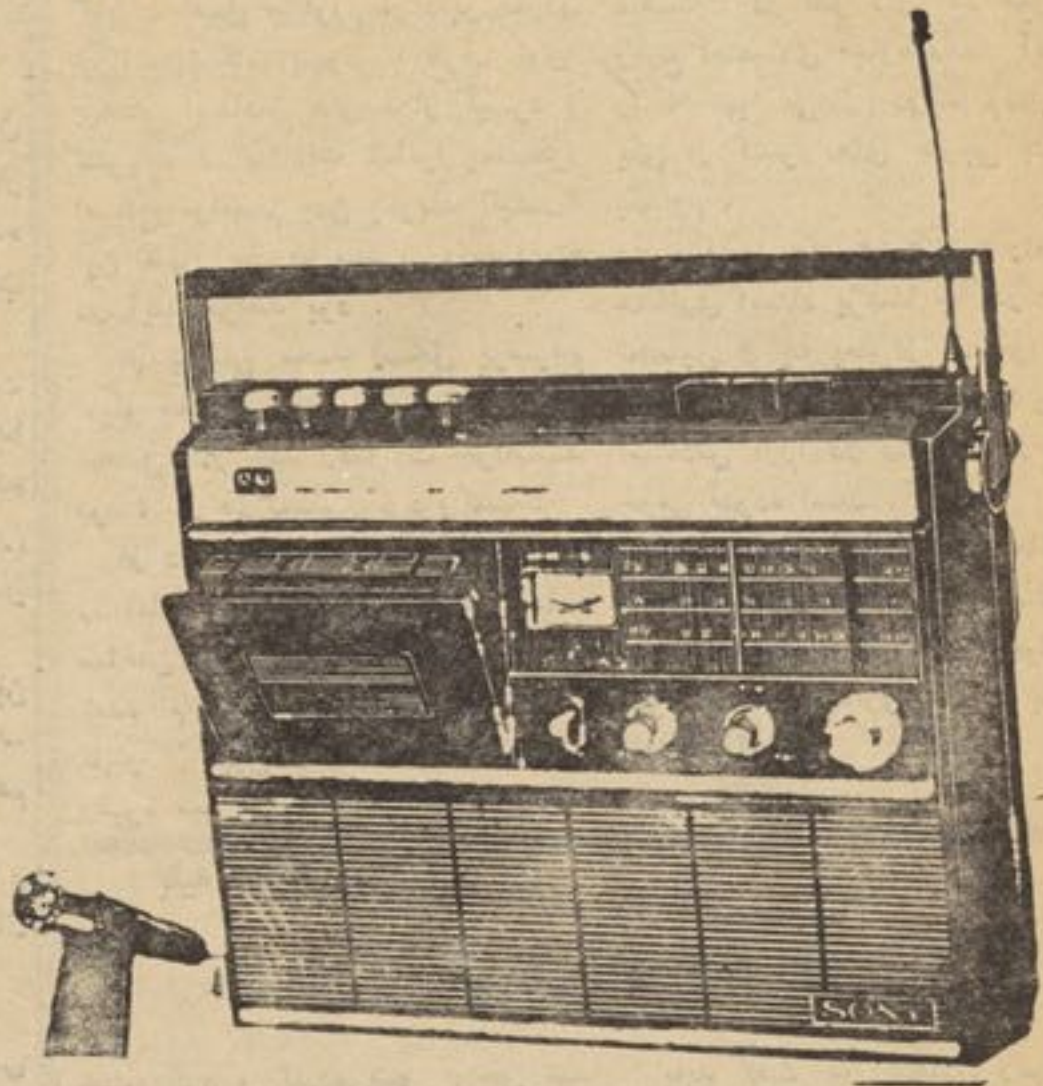
# سونی

## SONY

•  
سونی برای من

•  
سونی برای شما

•  
سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

### رادیو کست مدل CF-250S

دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی  
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت  
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترل هم‌وزیر آواز - کنترل سه مرحله‌ای  
مندی ویستی آواز - وزن ۳ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰ x ۱۳۰ میلی  
انچ

### رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با طری  
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۲ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰ x ۱۳۰ میلی  
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .



## SONY.



# عشق احساس عجیبی

من ترا دوست دارم تصور می نمایم ، من ترا دوست دارم و از حادثات زندگی ات کاملاً متأثر میشوم ، چه جملات فریبنده ، بلی من این را میدانم و به آن یقین دارم ماین چه مفهومی را در قبال خود خواهد داشت ، آیا ازین توجه ایکه نوم باهیچ نوع پلانی نیست چه نتیجه خواهد آمد.

باری وی بمن گفته بود : دوستی من باتو به اندازه ایست که به هیچ وجه با کلیه قابل مقایسه نمی باشد .

اما من گفتم : فلیپ ، من به این عقیده تو ارزش قایل هستم و آنرا یک حقیقت محض تصور می کنم چنانچه همین اکنون هم به آن اعتماد دارم ، اما تمام این سخنان برای فریب دادن است لذا درحقیقت آن تردید دارم و نمی توانم آن را یک چیز واقعی تصور کنم .

روز های متوالی یکی پی دیگر سپری میشود . اما من نمیتوانم کدام تصمیم قاطعی اتخاذ کنم فکر می کنم ازدواج یا یک نفریکه هنوز نمایلات باطنی او بر ارم روشن نیست خیلی گران تمام خواهد شد ، ولو تمایلات او قابل فهم هم باشد در آنصورت موضوع داشتن زن یک پرابلم دیگر است که خالی از اشکال نخواهد بود .

یک روز روشن ماه می بود که من فلیپ را از اتخاذ تصمیم خود باخبر می سازم من و او در یکی از رستورانهای با شکوه نیویارک نشستیم ، فلیپ دریشی سبزه رنگی به تن نموده و چهره و نسبت بهر وقت دیگر روشن تر جلوه می کرد اما خوشی چند لحظه قبل من آهسته آهسته بیک نوع غمگینی غیر قابل وصفی مبدل گردید .

فلیپ او لین جمله خود را این طور آغاز کرد : (سازای عزیز ! آیا بالاخره کدام راهی را پیدا کردی یا نه ؟)

اوه ، باور کن از بس فکر نمودم دماغم کاملاً نا راحت شده ، اما فیصله اخیری من باین قرار گرفت که باید یک وظیفه جدیدی را برای

خود دستیاب کرده و در نیوی یارک باقی بمانم .

فلیپ گفت : سازای عزیز اخیلی خوش هستم که می بینم سر انجام طریق حل این معمارا مطابق میل و پلان خود پیدا کردی .

بلی ، بلی ، این آخرین تصمیم منست ، فکر می کنم تو هم این پلان را خواهی پسندید .

فلیپ گفت : در نظر من بهترین پلانی آنست که به مفکوره خودت تمای شده باشد اما سازای شیرین فعلاً یک موضوع دیگری پیدا شده که فکر میکنم نقشه های آینده ما را برای یک مدت نسبتاً طولانی ناتمام خواهد ماند ، من مجبورم که ماههای نا بستان را برای پیدا کردن یک نمایندگی جدید در اروپا سپری نمایم .

این خبر چنان تأثیری بر من وارد کرد که فکر می کنم در همین اجرای نقش کسی به من ابلاغ می نماید که حیانت به اخیر رسیده یک نفری را که در عین اجرای نقش است ، من کمرنگی سردی و کرختی می میرد اختیار کرد ام.

پس چرا این موضوع را قبلاً به من نگفتی ، اما حالا که من پلان خود را تر تیب نموده ام میخواهی با اظهار این حقیقت مرا کاملاً مضمحل بسازی .

فلیپ گفت : نه ، عزیزم : مقصد من طور دیگر بود ، من میخواستم برا در انتخاب موضوع مر بوط به خودت کاملاً به خودت آزاد بگذارم از همین سبب بود که جرئت نمی کردم نا این واقعیت را برای تو ابلاغ نمایم اما رفتن و آمدن من آنقدر وقت زیاد را در بر نمی گیرد ، فکر میکنم بعد از دو سه ماه واپس به نیوی یارک مراجعت کرده بتوا نم . اما آن وقت مرادترین جا نخواهی دید ، بلکه من در واشنگتن خواهم بود .

سازای عزیز ! لطفا این را نگو تو قبلاً پلان توقف خود را در

# کودکستانی در لیسه سلطانه رضیه

ساده ساعت سه عصر تشکیل می گشتن و خورسندی کرده همکاری دهد .

ایشان را یک باردیگر خوا ستار کردید .

میرمن (فریار) در آخر صحبت خود درباره مشکلات کودکستان گفت :

مشکلات عمده کودکستان لیسه سلطان رضیه عدم وسایل مکمل تفریحی و درسی تشکیل میدهد که

باز هم امکان رفع و بهبودی آن در اثر همکاری یکدیگر موجود است ،

وی در آخر اظهار امید کرد تا تمام مکاتب نسوان کشور بخصوص

ولایت بلخ از ناحیه داشتن یک

کودکستان در راه بهبود و تریبه اطفال معلمات خویش باید بر خور

دار باشند که درین حصه او لتر از همه توجه مقامات مربوط لازم می شمرده میشود .

باید علاوه کرد که از اطفال اتاق ها و لوازم آن کودکستان از نزدیک

دیدن به عمل آمد ، با وصف آنکه هم به شکل ابتدائی بنظر میخورد

نظافت و پاکی اطفال اتاقها همچنان تر تیب تغذی اطفال که

نمودار توجه و زحمت کشی های مدیره و معلمات آن لیسه بود قابل یاد آوری است .

گفتیم طوریکه دیدیم در ضمن پروگرام خوراکی اطفال کودکستان شما شیر هم شامل است خوب اگر روشنی باندازید که شیر

بیه شدگی از نوع خشک خواهد بود یا چطور گفت : بلی ما برای اطفال در موقع معین شیر هم می دهیم اما به خاطر اینکه نو شیدن

شیر خشک قسم مایع برای تقویه اطفال آنقدر موثر نیست از شیر ناو استفاده بعمل می آید .

میرمن فریار در پاسخ این سوال که روش موثر در تربیه ذهنی و جسمی اطفال کودکستان در شرایط امروزی چه خواهد بود توضیح کرد :

به نظر من در تربیه جسمی اطفال غذایی خوب هوای گوارا و مراقبت و نگهداری منظم و همچنان و قایه شدن قبل از مصاب گردیدن به

بعضی امراض رول مهم عمده را داشته و در پهلوی آن مر بیسون و وزیده که در رشته کود کستان تحصیل کرده و تجربه کافی

داشته باشد ، لازمی می باشد .

موصوف از همکاری و کمکهای بیغله انیسه (رضایی) کفیله و معلمات کودکستان میرمن تولونه مزار شریف که در تربیه اطفال کودکستان لیسه سلطان رضیه سهم دارند اظهار

نیویارک طرح نموده ای .

من این پلان را تغییر میدهم میخواهم به واشنگتن بروم و همین موضوع پلان آخری مرا تشکیل میدهد .

محبوبه شیرین ! خواهش میکنم باین زودی تصمیم نگیر ، بلکه در طرف آن خوب فکر کن او اکنون همان قدر که من رنگ پریده معلوم میشوم بیحال به نظر میرسد .

نخیر ، من خوب فکر کردم تصور می کنم قبل ازین درانتخاب این دو راه کاملاً مردود بودم اما وضعیت

**زودادون**  
**میرمنول شکر رنده**  
 معاون طوران شاه شهیم  
 تلیفون میرمنول ۲۸۴۹  
 مسان ۱۰  
 پوچپور صلاح دولتی ۲۸۵۱  
**شرح اشتراک**  
 کابل ۴۵۰ افغانی ، ولایت ۴۷۰ افغانی  
 مرکز برای تسلیم ۲۴۰ افغانی ، در ولایت ۲۵۰ افغانی  
 شاب ۲۲ دالر





AFGHAN DPT.

STORE



همه از خرید در فروشگاه بزرگ افغان راضی هستند  
 زیرا می‌توانند محصولات وطن و اشیای مورد ضرورت را  
 به قیمت خود فابریکه و نازلتر از بازار ازین فروشگاه بدست آورند.



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**